

دموکراسی

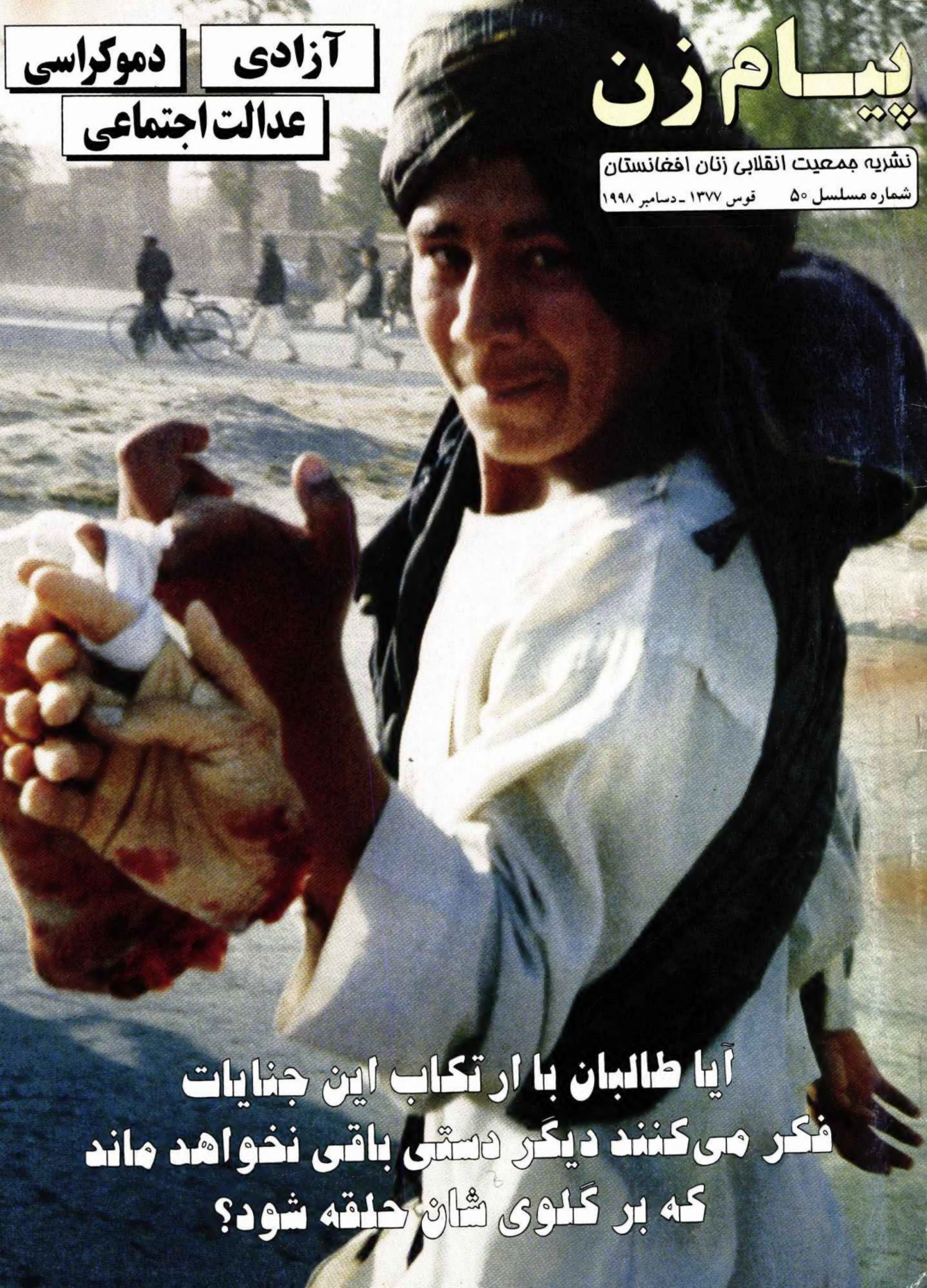
آزادی

عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۰ قوس ۱۳۷۷ - دسامبر ۱۹۹۸



آیا طالبان با ارتکاب این جنایات
فکر می کنند دیگر دستی باقی نخواهد ماند
که بر گلوی شان حلقه شود؟

جنگ طلبی خاینان جهادی و طالبی را با مبارزه در راه سرنگونی آنان پاسخ گوئیم!

وقتی طالبان به ملتی اینچنین بی‌محابا و وحشیانه خیانت روا دارند، در برابر اسامه هرگز صادقانه عمل ننموده و هرگاهی تعاملات مختلف ایجاب کند و یا به لقمه‌ای چرب‌تر از آنچه که اسامه در دهان شان می‌گذارد دست یابند با کمال میل حاضر اند او را به هر قدرتی تحویل دهند. ولی بنظر می‌رسد امریکا و عربستان در حال حاضر صلاح را در زنده ماندن اسامه می‌بینند تا آنکه با گرفتن و احتمالاً کشتن از او شهید بسازند.

واقعیت اینست تا زمانی که ملت ما در چنگالهای خونین طالبان و جهادیان اسیر است احتمال هرگونه خیانت و جنایت و عوامفریبی و معاملات و ظفروشانه را باید انتظار داشت. آنانی هم که ارتجاع قومپرستی چشمان شانرا کور کرده و طالبان را «معصوم» و «فرشته‌های صلح» می‌نامند، باید گذشته از همه از خون هزاران هموطن بیگناه‌ما که بوسیله اینان تنهاد مزارشریف به زمین ریخته شد شرم کنند و بدانند که دفاع از طالبان کمتر از دفاع از جهادی‌ها، ننگین و نابخشودنی نیست. هر نیروی خارجی‌ای هم که به همکاری و تایید فاشیستهای طالبی یا جهادی برخیزد، در واقع به مردم ماتمдар ما نیشخند تلخی زده و دشمن آنان به شمار می‌رود.

خاینان جهادی را با آنکه در قوطی شده اند نباید تفاله شده پنداشت. اینان از مهارت فراوانی در خودفروشی به هر نیروی بیگانه برخوردارند. ناظریم که چگونه احمد شاه مسعود در پناه کمک مالی و تسلیحاتی فرانسه، ایران، روسیه، ازبکستان و... و دوستم در دامان ترکیه قرار دارند. سفر اخیر عبدالمالک به امریکا نمایانگر آنست که چنانچه مدتها پیش بیان داشتیم، باداران نمی‌خواهند این چاکران دیرین را یکباره به مثابه کاغذ تشناب دور بیندازند.

لیکن قدر مسلم این است که تمامی جنایتکاران بنیادگرای درگیر در کشور با تمام ظاهر پریاهوی شان شیرهای برفی‌ای بیش نیستند. طالبان را برعلاوه سایر عوامل تضادهای عمیق درونی شان از هم می‌پاشاند و ثانیاً چون کلیه گروه‌های بنیادگرا نه مستکی بر نیروی توده‌ای بلکه بر سرپنجه بیگانگان و میله تفنگ سوار اند، محکوم به شکست و از بین رفتن مفتضحانه اند. اما نباید دست زیر الاشه نشست و از ملل متحد و یا مرجع دیگری انتظار معجزه را داشت. بر نیروها و عناصر انقلابی و دموکراسی‌خواه افغانستان است تا با هر امکان محدود و در هر سطح ممکن به مبارزه برخیزند و قوغ نفرت و انتقامی نهفته در سینه‌ی میلیونها زن و مرد وطن ما را سمت داده به آتش بنیان‌براندازی علیه «امیران» پلید و جنایت‌پیشه مبدل سازند. □

افغانستان در سایه جهادیان و طالبان این نوکران بیگانه، به صورت میدان شغالی‌ای درآمد که کشورهای مختلفی بر آن چشم دوخته اند و در این اواخر بیش از همه شاهد کشمکش‌ها و چانه‌زدن‌ها بر سر این سرزمین ویران بوده‌ایم.

امریکا زیرنام زدن جاسوس یاغی شده‌اش اسامه بن لادن، کشور ما را هدف راکت کروز قرار داده و هموطنان بیگناه ما را به قتل میرساند تا به کشورهای همجوار و رقیبان غربی‌اش برساند که افغانستان در بالاجیش قرار دارد و نباید آرزوی حاکمیت بر آن را در سر بپروراند. ایران که با پیشروی‌های طالبان، مزدبگیرانش را در شکست و درماندگی دید، زیرنام کشته شدن «دیپلمات» هایش، به نمایشات مسخره‌ای دست زد تا برای نوکرانش وقت کمایی کرده، آنان را دمی داده و هم توجه مردم ایران را از بحران‌های عمیق اجتماعی موجود منحرف سازد. و طالبان نیز به تحریک و با اتکا به باداران شان از جنگ با ایران صحبت به میان آوردند.

ما مدتها قبل گفتیم که ربانی و داره‌اش با تمام تبلیغات ضد پاکستان نمی‌تواند مردم ما را به جنگ با این کشور بکشاند. این گفته در مورد طالبان نیز صادق است که با بالا کردن هیچ گرد و باد شدداد و غلاظت ناسیونالیستی قادر نخواهند شد مردم ما را به جنگ با ایران راضی سازند. همانگونه مردم ایران نیز از طالبان حاکم در کشورشان به جان رسیده اند و دیگر هرگز آلت دست آن رژیم نشده و به این جنگ تن نخواهند داد. توده‌های ایران و افغانستان زیر ستم بنیادگرایان دریافته اند که تنها با سرنگونی جلالان مذهبی است که می‌توان زنجیرها را از دست و پای خویش پاره کرد و بس. لذا به یقین می‌توان گفت که درگیری احتمالی میان ایران و طالبان را توده‌ها و نیروهای آزادیخواه دو کشور در مسیری هدایت خواهند نمود که منجر به سرنگونی هردو نیروی تامغز استخوان مرتجع و ضد مردمی گردد.

رنجش‌های کنونی امریکا با طالبان روی مسئله اسامه بن لادن از همان نیرنگ‌ها و بازی‌های آشناست که می‌خواهد با آن‌ها چاکران طالبش را مستقل و بی‌ارتباط به امریکا معرفی نماید. امریکا اگر واقعاً بخواهد، به اسامه که بوسیله سی‌آی‌ای پرورش یافت، یکشبه می‌تواند دست یابد مخصوصاً که اکنون در پناه طالبان بسر می‌برد. طالبانی که پیدایش و پرورش و سرپا نگهداشتن شان در کف امریکا است. دورویی امریکا در برخورد به بن‌لادن هم آشکار است: از یکسو در پی شکار یک بنیادگرا و از سوی دیگر چوب زیر بغل کثیف‌ترین رژیم‌های بنیادگرا در کره زمین!

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۰

قوس ۱۳۷۷ - دسامبر ۱۹۹۸

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.rawa.org>

پست الکترونیک:

rawa@rawa.org

آدرس مکاتباتی:

RAWA

P.O.Box 374

Quetta-Pakistan

حساب بانکی برای رویه پاکستان:

Mrs. A.Zafar

A/C No. 12416-12

Habib Bank Ltd.

Jinnah Road Branch

Quetta-Pakistan

حساب بانکی برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad

F.C.A/C No 55060-2

Habib Bank Ltd.

CDA Civic Center Branch

Islamabad, Pakistan

- ۲ جنگ طلبی خائنان جهادی و طالبی را با مبارزه در راه سرنگونی آنان پاسخ گوئیم!...
- ۴ گزارش هایی از سرزمین پامال بربریت، شناعت و تحقیر.....
- واصف باختری شاعری معلق بین جنایتکاران پوشالی و اخوانی
- ۱۱ به روایت منتقدی خادی - جهادی.....
- ۱۶ میترا عاصی، خون شوهرش را به بنیادگرایان می بخشد و بر ما می تازد!.....
- ۱۸ از فرمایشات شیر محمد استانکزی وزارت خارجه ای.....
- ۱۸ سی آی ای به افغانستان فراوان اسلحه می فرستد.....
- ۱۸ اگر ورزشکاران ما به اعتراض برخیزند.....
- ۱۸ سی آی ای و مزدبگیران مذهبی آن.....
- ۱۹ صهیونیستهای اسرائیل تازه ترین خریدار میهنفروشان جهادی.....
- ۱۹ تیمی تلویزیونی در جستجوی قوم گم شده ی یهودی در افغانستان.....
- ۱۹ مافیای اکراین طالبان را مسلح می سازد.....
- ۲۰ آقای کوه دامنی، ما را نه باشما سرآشتی است و نه با «تکرار ناپذیر» های تان!.....
- ۲۴ رسول امین خواستار چه نوع فاشیزم است؟.....
- ۲۵ «یونوکال» و طالبان، زن و شوهر جنگ کنند و ابله ها باور!.....
- ۲۵ «امیر المؤمنین» نمی فهمد یا دروغ می گوید؟.....
- ۲۶ مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک.....
- ۲۸ وقتی تاجورکا کر خلقی، طالبی می شود.....
- ۲۹ وارث قیام، شاطر ناشی و نودست «فرهنگیان» خادی - جهادی.....
- ۳۲ جنگ مقاومت بود یا «جنگ روبل و دالر»؟.....
- ۳۵ پیام زن و خوانندگان.....
- ۵۲ خنجر بر خنجره ی دژخیمان.....
- ۶۸ طالبانو! په ترور رستی حملو نشی کولای د ښځو د مبارزی نه مخنیوی وکړی.....
- ۷۳ «دیپلمات» های جهادی به اصل خود باز می گردند.....
- ۷۴ امریکا دندانهایش را به چا کرانش نشان می دهد.....



عکس از «پیام زن»

طالب بچه ای مست از خون و گوشت انسان که کلان های جنایتکارش در دست او نهاده اند

نکردی و برای صدها طالب دیگر که در سگ جنگی با برادران جهادی شان مثل مور و ملخ می‌میرند، به این آسانی زندگی نمی‌بخشی؟

● بتاريخ ۵ سنبله در حالیکه همه داکتران و نرسان شفاخانه نظامی چهارصدبستر منتظر موترهای عمله بودند، ناگهان دو طالب که یکی از آنان چوب دبلی بدست داشت، بطرف آنان آمده و دو تن از داکتران را موردلّت و کوب قرار می‌دهد و در جمع دیگر دونرس، یک کارگر و یک داکتر را خوب لّت و کوب می‌کند. یکی از زنانی که لّت خورده بود فریاد کشید که «آخر گناه ما چیست که لّت می‌کنی؟» طالب جواب داد: «چرا رویت بلند بود و چرا دستهایت از چادری معلوم می‌شود.»

حاضری نماز و دعای سه روز سیری

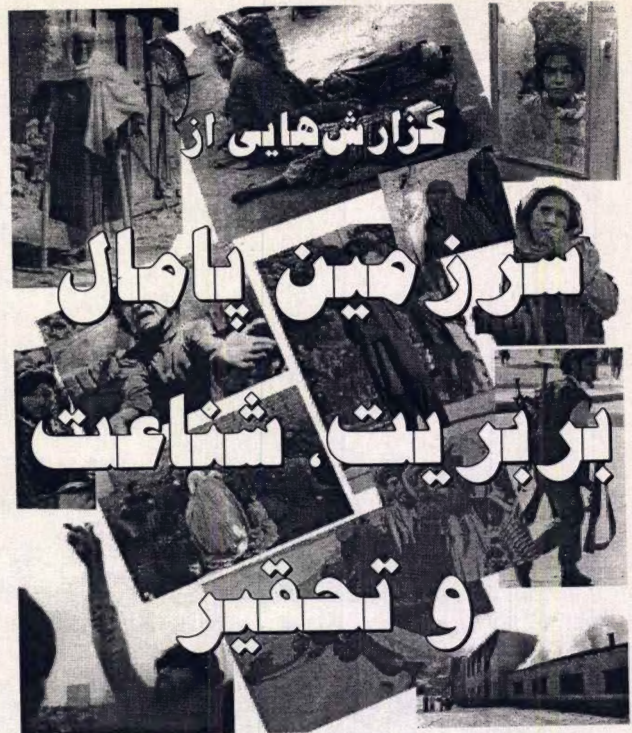
روز چهارشنبه گروپ تبلیغی طالبان در مسجد امام ابوحنیفه واقع حصه اول خیرخانه اعلان کردند که ما حاضری می‌سازیم و نام تمام افرادی را که به این مسجد می‌آیند نوشته می‌کنیم تا هیچ کسی غیرحاضری نکرده و پنج وقت به نماز حاضر باشد. همچنان خانه به خانه می‌گردیم و کسی که به مسجد نمی‌آید، جزایش را خودش تعیین کند. و در ضمن گفتار خود اعلان کردند که هرکس که روز ۱۰۰ مرتبه سبحان‌اله را بخواند برای سه روز هم سیر می‌باشد و هم پوشیده می‌شود.

● به تاریخ ۸ سرطان ۷۷ موتر پیجیروی طالب‌های مست و مغرور، در چارراهی حاجی یعقوب شهرنو به علت تیزرانی چپه شده و ۷ نفر از افرادی را که در محل بودند، از بین برد. طالبان فرعون شده از مزه‌ی قدرت، روزی نیست که در کابل حادثه ترافیکی نه‌آفرینند و بی‌خیال از کنار جسد‌ها و بدن‌های پر خون نگذرند.

● به تاریخ ۹ سرطان ۷۷ ساعت ۱۲ شب در منطقه قلعه فتح‌اله شهرنو، چند تن از دزدان داخل خانه‌ای شدند و سپس صدای فیر بلند شد. طالبان محل با شنیدن صدای فیر تمام کوچه را تلاشی نموده و همه مرد‌ها را به زور از خانه‌های شان بیرون کشیده و هر کدام آنان را به حد مرگ لّت و کوب نمودند. طالبان از آنان می‌پرسیدند که خانه را کی دزدیده و کی فیر کرده است. تعدادی زیادی از افرادی که لّت خورده بودند به شفاخانه انتقال داده شدند. مردم اکثراً به این اعتقاد اند که بسیاری از این دزدی‌های مسلحانه کار خود طالب‌هاست و نمایش بگیر و ببند و رذالت‌های دیگر شان نیز چیزی جز ارباب مردم و «بیدار» نشان دادن «امارت اسلامی» نمی‌باشد.

در منطقه قرغه هم تا یک موتر فلاینگ کوچ دزدیده شد و طالبان محل به زور از تمام افراد کوچه مبلغ یک یک لک افغانی جمع‌آوری نمودند.

● به تاریخ ۲۹ سرطان ۷۷ طالبان دو دختر را از بخش فارمیسی



گزارش‌هایی از سرنوشت مین پامال براییت شفاعت و تحقیر

کابل

مستوره

«طلبه کرام» مردده را زنده می‌کنند

به تاریخ ۲۴ سرطان یک گروپ تبلیغی طالبان در مسجدی واقع خیرخانه به هنگام نماز خفتن مردم را مجبور کردند که به تبلیغ آنان گوش دهند. در تبلیغ یکی از طالبان گفت: «من یک پسر دارم و من چله نشسته بودم. از چله یک روز آمدم که پسر مرد و زنج‌اش را بسته کرده اند و دیدم که همه فامیل به اطراف وی نشسته و گریه دارند. من برای شان گفتم که گریه نکنید و من بلند شدم وضو کردم و بالای سر پسر سوره یاسین را خواندم پسر زنده شد.» وی افزود: «من به امریکا هم سفر کرده‌ام و ۱۰ نفر عیسوی و ۵ نفر هندو را مسلمان کرده‌ام.»

خرافات پراکنی از وظایف اصلی این مبلغان جاهل قرون وسطایی است تا ذهن مردم را برای پذیرش هر نوع چرندگویی آماده سازند ولی این ستمکاران مذهبی از یاد می‌برند که دیگر حیل‌های ملایان انگلیسی آسان کارگر نمی‌افتد، زیرا مردم به سادگی از این عوامفریبان احق می‌پرسند که چرا برای طالبان کشته شده‌ی دست زمانی متحدث آقای عبدالمالک خان در دشت لیلی، لالی و... یاسین خوانی

مدتی به طالبی مبلغ ۱۰۰ لک افغانی می‌پردازند و او هم وعده رهایی هر دو را می‌دهد. اما طالب گم می‌شود. بعد از چندی فامیل عبدالحمید طالب دیگری را پیدا می‌کنند و با هزار بدبختی مبلغ ۱۰۰ لک افغانی بدست آورده به او می‌دهند اما این طالب هم پس از گرفتن پول فرار می‌کند.

فعلاً فامیل مذکور که تمام دار و ندار خود را برای رهایی دو نفر باخته‌اند، به روز سیاه نشسته و حتی پول رفت و آمد به پلچرخ و تهیه نان برای زندانیان خود را ندارند.

● کلینک اناثیه چهارصدبستر که با داشتن ۱۳ داکتر زن و ۸ داکتر مرد و ۳۰ ترس فعال است، از جمله کلینک‌هایی است که زنان را اجازه کار داده است. این کلینک روزهای پنجشنبه را برای درس دینی اختصاص داده و یکی از نرسان وظیفه دارد به همه داکتران و نرسان تدریس کند. ولی در این روزها تعداد زیادی از داکتران و نرسان غیرحاضر می‌باشند. آنان اعتراض دارند که ما نمی‌دانیم انگلیسی و درس‌های مسلکی خود را بخوانیم، و یا درس دینی. پلان درسی شان هم خیلی زیاد است. یک تن از داکتران گفت اگر با این پلان پیش برویم تا آخر سال از ما ملا جور خواهد شد.

ملا اسماعیل قومندان اکادمی چهارصدبستر ماه دو مرتبه از درس دینی داکتران اناث بازرسی می‌کند. وی گفته که هرکس شش کلمه را با معنی آنها یاد نداشت، مبلغ ۳ لک افغانی از معاش اش می‌گردد و یا اینکه متفک می‌شود.

● روز یکشنبه اول سرطان ۷۷، در حصه اول کلوله پشته کابل طالبان به سرویس ملی پس بالا شده و زنانی را که پاچه تنبان شان کلان بود یعنی شلوار پوشیده بودند از موتر پایین نموده و با کبیل لت و کوب کردند.

● روز سه‌شنبه ۳ سرطان ۷۷ ساعت ۱۲:۳۰ بجه چاشت در صحن شفاخانه زنان چهارصدبستر تعداد زیادی داکتران و نرسان منتظر موتر و تعدادی هم در حال برآمدن از کلینک بودند، در حالیکه در صحن کلینک هیچ مردی وجود نداشت، تصادفاً یکی از داکتران چادری خود را برای چند لحظه بالا کرد. ناگهان طالبی نزدیک آمده، از درختی یک چوب را کنده و شروع به دشنام دادن کرد که «شما خرها و بسی شرف‌ها و بسی حجاب‌ها چرا حجاب اسلامی را مراعات نمی‌کنید؟» در این وقت تمام داکتران و نرسان دویده در گوشه‌ای جمع می‌شوند. طالب مذکور که از نهی عن المنکر بود پس از فحاشی بسیار رفت. بعد یکی از داکتران بنام نفیسه گفت: «در این مملکت کار کردن با این تحقیر و توهین اضافی است. این کثافت‌ها حتی به داکتران هم که شب و روز به آنان خدمت نموده و فامیل‌های شان را تداوی می‌کنند احترام ندارند. اینان داد از شرعیت و نامحرم بودن مرد بیگانه به زن دیگر می‌زنند اما خود بایی شرمی به لت و کوب زنان بیگانه و نا محرم می‌پردازند»

● به تاریخ ۲۱ سنبله گروپ نهی عن المنکر در شهر کابل مقابل

شفاخانه وزیر اکبرخان به یک موتر داتسن انداخته و به اتهام اینکه با مؤسسه خارجی ارتباط دارند و درس عیسوی می‌خوانند، با خود بردند. همچنان چهار نفر داکتر زن را از بخش نسایی و ولادی شفاخانه علی‌آباد به همین اتهام برده‌اند که هنوز از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نیست.

● به تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۷۷ طالبان در منطقه حصه دوم خیرخانه پدر و پسری را ساعت ۹ شب به جرم اینکه هر دو شراب خورده‌اند و بوتل شراب از خانه شان یافت شده است، با خود بردند که تا حال لادرک‌اند.

همسایه‌های آنان می‌گفتند که در این شرایط مردم لقمه نانی را بدست آورده نمی‌توانند چه رسد به اینکه پول شراب را پیدا کنند.

● در منطقه قرغه طالبان اعلان کرده‌اند که بعد از شش ماه زنان ما که عالم دین هستند، به منازل مسکونی آن منطقه رفته و از زنان شما نماز و فرائض نماز و احکام دین را پرسیان می‌کنند و اگر کسی نفهمید لت و کوب می‌شود.

● در ۱۲ اسد ۱۳۷۷ در مدخل باغ شهرآرا زنی با شوهرش طرف ایستگاه روان بود که ناگهان طالبی بطرف آنان آمده و شروع به زدن به پاهای زن می‌کند. شوهر هم به دفاع برخاسته و طالب را زیر مشت و لگد می‌گیرد. لحظاتی بعد چند طالب دیگر رسیده و شخص مذکور را با خود بردند. فردای آنروز جسد مرد در پیش خانه اش انداخته شده بود.

● به تاریخ ۱۴ اسد در منطقه قرغه طالبان نهی عن المنکر آمده و تعداد زیاد دکانداران و نیز خریداران زن را لت و کوب کردند. بعد به دکان گلدوزی رفته و دکانداری را که از فامیل بسیار نجیبی بود، زیر زدن گرفته و دکانش را می‌بندند. جرم او این بود که چرا به زنان اجازه آمدن به دکان را داده است و باید به زنان می‌گفت که مردان تان را به دکان روان کنید و شما خود در خانه بنشینید.

● در حین مسافرت از هرات به قندهار با پیرمردی برخورد نمودم. واقعه دلخراشی را در باره فامیلش برایم قصه کرد: «از یادغیس هستم که در جریان بمباردمان وحشیانه دوستم، بمبی به خانه‌ام اصابت نمود و من که در آن لحظه بیرون بودم وقتی برگشتم دیدم که اهالی قریه در خانه‌ام جمع شده ولی اثری از خانه دیده نمی‌شود. فهمیدم که زن و دو طفل هم به قتل رسیده‌اند. اکنون من مثل دیوانه‌ها به طرف بی سرنوشتی روان هستم و نمی‌دانم چه کنم و کجا بروم»

شیادی «فرشتگان»

به تاریخ ۲۱ اسد ۱۳۷۶ عبدالحمید ولد عبدالجمیل و پسرش امیر محمد ساعت ۱۰ شب بوسیله ۷ طالب از منزل شان واقع حصه سوم خیرخانه به زور برده می‌شوند. بعد از چند روز معلوم شد که هر دو فقط به جرم شمالی بودن زندانی‌اند. خانواده عبدالحمید بعد از

و طعمه حریق گردید. طلبه دانشنهای خود را از تلویزیون و ویدیوهای مردم پر ساخته به جاهای نامعلومی بردند.

وقتی شکایت مردم بالا گرفت وزارت امربالمعروف اعلامیه‌ای به این مضمون نشر نمود: «عده‌ای از دزدان سلاح بدست زیر نام گروپ امربالمعروف شبانه به منازل مردم هجوم برده ویدیو و تلویزیون را می‌دزدند و یا می‌شکنند، کتاب‌های عکسدار را پاره می‌کنند و مرتکب جنایات می‌شوند. همشهریان باید این نکات را در نظر داشته باشند: (۱) از طرف شب هیچ کس حق ندارد داخل خانه کسی شود. (۲) مؤظفین امربالمعروف کارت معرفت دارند. (۳) همه‌ی آنان مجهز به بازویند امربالمعروف اند. (۴) موتر شان بیرق و نوشته امربالمعروف دارد. (۵) با این گروپ حتماً یک ملا می‌باشد. (۶) هر که غیر از اینان داخل منازل تان شد به حوزه امنیتی و یا این شماره های تلفن اطلاع دهید.»

و اما دزدان مسلح طالب به این اوامر و نواهی عوامفریبانه و کاملاً ساختگی و مصلحتی بادران شان واقعی نگذاشته در تمام نواحی کابل

به دزدی شان ادامه دادند و به خاطر اثبات «اسلامی» بودن رذالت شان، ویدیو و تلویزیون‌های کهنه را در کنار سرک‌ها و دروازه‌های حوزه به دار آویختند.

همچنان به تاریخ ۸ اسد گروپ‌های سیار امربالمعروف به حمله وسیعی بر مغازه‌های جاده نادرپشتون دست زده، وسایل نو و جاپانی را با خود بردند و وسایل کهنه و روسی را بخاطر «عبرت» مردم از منزل دوم به سرک پرتاب نمودند.

ش. شادان

شکایت از دزدی

یکی از مسئولان وزارت داخله که در قومندانی امنیه کابل وظیفه دارد گفت که تا حال حدود ۱۵۰ عریضه شکایت مردم آمده و متن اکثر آنها حاکی از آن است که مسئولان به بهانه جمع‌آوری تلویزیون به تلاشی خانه‌های مردم پرداخته و اموال قیمتی خانه را با خود می‌برند. وقتی مردم به مقامات مسئول مراجعه نموده اند، آنان در جواب گفته اند که کسی را برای تلاشی نفرستاده اند!

فروشگاه قاری امان تعدادی زنان را به جرم اینکه بدون محرم از خانه بیرون شده اند مورد لت و کوب قرار دادند. از آن جمله داکتری به نام سائره از شفاخانه زایشگاه که هر قدر گفته بود که داکتر هست و وظیفه می‌رود طالبان وحشی به حرف هایش گوش نداده و وی را تا سرحدی لت کرده بودند که به شفاخانه مراجعه نموده بود.

● به تاریخ ۲۴ سنبله طالبان در مارکیت مکروریان سوم تعداد

زیادی زنان و دختران را به این جرم که چرا دست تان از زیر چادری برآمده و یا چرا بدون محرم بیرون آمده و چرا شلوار و چلی پوشیده‌اید، مورد لت و کوب قرار دادند.

● در کلینک انائیه

چهارصدبستر که در این اواخر دوباره شروع به فعالیت نموده است به تعداد ۱۱ نفر داکتر زن و نیز تعدادی از نرسان و کارگران در بخش‌های جراحی، داخله اطفال، نسائی و ولادی، گوش و گلو و فزیوتراپی مصروف فعالیت می‌باشند و به تعداد ۸ بستر فعال است. مریضانی که به این شفاخانه مراجعه می‌کنند و

بستری می‌شوند اکثراً از فامیل‌های طالبان می‌باشند. سایر مریضان تنها در صورت داشتن استعلام پذیرفته و تداوی می‌شوند. به مریضان مربوط فامیل طالبان و واسطه‌دارها توجه جدی صورت می‌گیرد و ادویه لازم برای شان تطبیق می‌شود.

آذرنوش

دزدی و غری طالبی

در ۱۷ سرطان ۷۷ طالبان از طریق رادیو اعلام نمودند که تمام مردم باید تلویزیون، ویدیو و آنتن‌های ماهواره‌ای شان را از خود دور سازند و برای این کار ۱۵ روز وقت دارند. آنان چگونگی دور ساختن این وسایل را توضیح ندادند که آیا آن را در بازار بفروشند، بشکنند و یا در کوچه‌ها بیافکنند.

به مجردی که مهلت به سر رسید دسته‌های دزدان که آمادگی قبلی به چپاول داشتند داخل منازل مردم شده و به بهانه تلاشی، پول نقد، زیورات و وسایل ظریف و عتیقه اکثر اهالی شهر کابل را به سرقت بردند. کتاب‌های اکثر کتابخانه‌های شخصی یا به تاراج رفت یا پاره شد

شهر این «فرشته»ها به دزدی مال مردم دست زده اند تا آنکه از رادیو اعلان نمودند که دزدانی زیر لباس طالب مرتکب جرایم می شوند.

آذرنوش

... و حالا نام اسلامی!

بتاریخ ۵ اسد اداره امریالمعروف اطلاعیه ای صادر نمود و در آن از «هموطنان» خواست تا به جای نام های غیراسلامی نام های اسلامی بر خود بگذارند. به تاسی ازین فرمان در اکثر مکاتب و فاکولته ها عده ای زیاد شاگردانی که نام شان «خلاف شریعت» بود غیرحاضر شدند و به آنان توصیه گردید که یا نام های خود را تغییر دهند و یا از صنوف شان اخراج خواهند شد.

ولی مردم می گویند که اگر به فرض نام فرزندان شان را بعوض نام های غیراسلامی «ترینا» و «روشان» و «سویتا»، نام های اسلامی «زینب» و «زهرا» و «عبدالله» و «عبدالقدوس» بگذارند باز هم شکم شان گرسنه است و آزادی و کرامت شان پامال.

همچنان مشکل اصلی تطبیق این فرمان بر طلبه هایی است که نام آنان نیز در هیچ کتاب نیامده و نه اسلامی است و نه جهودی و نه هندویی. مثلاً، مولوی صدراعظم آخند، ملانانی آخند، ملاراکتی آخند، ملا آغا جان آخند و...

نیروی شیطان های موظف بر علمای دین

عده ای از دختران و زنان گدا و فقیر حوالی شام به تعمیر رادیو کابل می روند زیرا در آنجا طلبای «دلسوز» و «مسلمان» پول بیشتری به گداها می دهند. بسیاری از این زنان معمولاً مورد استفاده جنسی «طلبه کرام» قرار گرفته و در بدل پول ناچیزی مرخص می گردند.

محافظان کلپ عسکری که در مقابل رادیو کابل جابجا هستند و شاهد این صحنه ها بودند بی قرار شده و بخاطر تصاحب زنان درگیری سختی بین آنان که دو جناح قندهاری و لوگری بودند، رخ می دهد.

طلبه رده های بالایی که بعلت بد اخلاقی مشهود سرشان در برابر زیر دستان شان خم است معمولاً پادوهای خود را مجبور می سازند تا با آن زنان بیینوا ازدواج نمایند. حالا همه ی محافظان و کارمندان رادیو صاحب یکی دوزن شده اند.

«پوهاند» نظامی سرده است این کارکنان که فعلاً سه زن دارد و زنانش هر کدام از او امرش سربچی نموده برویش می پرند، به فکر گرفتن زن چهارمی است آن هم داکتر تا اگر بتواند آبرو و حیثیت خود را حفظ نماید و موقعیت مناسب با ریاست رادیو تلویزیون بیابد!

متن مکتوب ریاست شورای سرپرست به وزارت امریالمعروف و نهی عن المنکر

د افغانستان اسلامی امارت

د ۱۳۶۳ ۳ ۱۶

د امر بالمعروف و النہی عن المنکر معین محمد زکریا علم الهدی

السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

د کابل په ښار کې کور د زرت د امر بالمعروف
په نوم کسان نن ورځ د تلویزیون د وېرې یانې د تلوی
د اواز داسې تېرېږي چې غلکونه پکښې د تلویزیون
کور د زرت د سوتل خبره سمج ده. د داسې زرت له خیر لخوا
هم باید وېرې کوشې ځکه پدې کښې زهنگی. اجتماعي او
د اړخې کتوبونه شته چې بیاني لاس ته راوړل کړان دي
پدې هکله تاسو ته خبر درکړئ تر اوجرات د کړنې وړ شتم
پدې موضوع باندې په ښه توګه کې بحث اوسم چې د ښه ښایي
د امر بالمعروف و النہی عن المنکر

مستوره

«فرشته های» دزد

به تاریخ ۲۹ سرطان ۷۷ طالبان جهت جمعآوری تلویزیون، ویدئو، دیش آنتن و تیپ و کاست های مردم شروع به تلاشی منازل کردند که از جمله بلاک ۱۴ مکرویان سوم نیز تلاشی شد. در این تلاشی ها زنان طالب هم سهم داشتند و ضمن تلاشی در یکی از منازل بلاک مذکور طالبان مبلغ ۴۰ هزار کلدرا را از فامیلی دزدیدند. خانم صاحب خانه شروع به سر و صدا کرد که زنان طالب پولم را دزدیده اند. اما طالبان او را به شدت لت و کوب نموده و می گفتند: «شما حیواندارید و فرشته ها را دزد می گیرید.» در حالیکه طبق شواهد عینی در اکثر نقاط

بهر روز اطرافی

قلب معلم چرا ایستاد؟

در همان مدتی که در کابل بودم حادثه دیگری در کارته نو کابل بوقوع پیوست. معلمی که همه ساکنان محل او را می شناختند، حین نماز شام سه طفلک کم سنش را که نمی توانست پرورش دهد بداخل مسجد می آورد و از مردم تقاضا می کند که اینان را بگیرند و مراحت سازند. مردم مقداری پول جمعآوری کردند ولی وی از گرفتن پول اباً ورزیده گفت با این پول نهایت یک هفته اطفالم را تغذیه کنم بعد چه کنم و با تضرع مردم را قانع ساخت که اطفال او را به فرزندگی بپذیرند و حداقل برای شان نان بدهند تا از گرسنگی نمیرند. معلم تک و تنها به خانه می رود و شب دچار حملات عصبی و قلبی می شود. خانمش او را دلداری داده می گوید غصه نخور اطفال مان را دوباره می گیریم ولی آن معلم داغدار همان شب از فرط غم و اندوه جان می سپارد.

داکتر که دختری جوان است از او می پرسد خیریت است، طالب می پرسد: «شما داکتر هستید؟» در جواب می گوید: «بلی.» طالب می گوید زن مولوی خیرالله سرپرست وزارت داخله مریض است شما باید با ما بروید. اما داکتر اصرار نمود که مریض را همین جا بیاورند. طالب می گوید ما زن را به داکتر نمی بریم هر طور که می شود باید با ما بروی. وی چون پافشاری بیش از حد طالب را می بیند مجبور می شود مستخدم دواخانه نزدیک منزل شان را با خود گرفته به دیدار مریض برود.

داکتر بعد از تقریباً دو نیم ساعت به خانه رسیده و به خواهرش این چنین قصه کرد: «وقتی به خانه ملاخیرالله که خانه لوکسی را در وزیر اکبر خان اشغال کرده است رفتم، هر طرف اشیای قیمتی، سامان و لوازم خانه و چیزهایی بنظر می رسیدند که ملا صاحب نه آنها را می شناخت و نه طبعاً طرز استفاده از آنها را بلد بود.

به زن ملاخیرالله دوا و سیرم تطبیق نمودم. در همین اثنا ملاخیرالله برایم گفت: «داکتر صاحب نزد تو خوزنها زیاد می آیند زن من لاغر است یک زن چاغ می خواهم بگیرم.» دیدم که با وزیر پست و بی شرفی روبرو هستم. بناءً با عجله هر چه تمامتر خود را از شر آن فاسد فارغ ساختم.

البته «طلبه کرام» توجیه خوبی برای هرزه گی خود دارند و به آن پایه شرعی را می دهند که گویا شیطان مؤلف بر علمای دین در گمراه کردن آنان قوی تر از شیطانهای مؤلف بر سایر افراد است!

ترس طالبان از جنایات شان

گروبی از خبرنگاران CNN که بتاريخ ۶ سنبله بدون ویزه داخل کابل شده بودند، بتاريخ ۷ سنبله با خشونت و تحقیر از افغانستان اخراج گردیدند. ترجمان این گروپ که از ورودک بود روانه زندان شد. این گروپ شامل خبرنگارانی از استرالیا، لبنان، امریکا، انگلستان و آلمان بودند که قصد داشتند از طریق کابل به شمال کشور بروند و از قتل عام هولناک هزاران زن و کودک و سالخورده در مزارشریف خبر و عکس تهیه نمایند.

تا حال به ندرت خبرنگاری اجازه یافته به شمال کشور برود تا مبادا جنایات طالبان به خارج درز کند.

شیعه مسلمان نیست!

آصف پیام کارمند وزارت اطلاعات و کلتور از آن وزارت به یکی از شعب فرهنگی وزارت امر بالمعروف تبدیل می گردد. کارمند مذکور که می بیند در یک محیط ماقبل قرون وسطایی قرار گرفته پیشنهاد می کند تا به وزارتش برگردد ولی بلافاصله تحت نظارت قرار گرفته و هیشی به تحقیق از او می پردازد که چرا با این عمل، شریعت را زیر پا نموده یعنی از یک وزارت اسلامی گریزان است. وی بعد از مدتی رها می شود. ولی چون تحمل وزارت بالمعروف برایش مشکل است، بر اساس واسطه ای، موافقه ملامتقی وزیر اطلاعات و کلتور را می گیرد. وقتی متقی تلفنی با قسم الدین در مورد تبدیلی این شخص صحبت می کند جواب می شنود که کارمند مسلمان نیست، شیعه است. متقی صاحب هم سست شده از پذیرفتن کارمند شیعه در وزارتش منصرف می شود.

مورغله

بی شرافتی وزیرک مولوی خیرالله

به تاریخ ۱۹ قوس ۱۳۷۶ حوالی ساعت یک و نیم بعد از ظهر در قسمت ایستگاه خشت هوختیف حصه دوم خیرخانه طالبی زنگ دروازه داکتری (اسمش محفوظ) را به شدت فشار می دهد. وقتی

فرد

مالی را قبول دارد ولی آزادش کند. و طالب مذکور در بدل یک میلیون افغانی وی را از بلاک چهار محبس پلچرخي رها کرد.

خودکشی شکيبا

ملاشاه ولی مأمور حصه دوم خيرخانه مربوط حوزه یازدهم در ۱۵ جوزای ۷۷ ساعت ۷ شام وارد خانه زرگی شده و وی را به زور به مأموریت مربوطه انتقال می دهند. بعد از شکنجه و اذیت، سه میل کلاشنکوف و دو میل کلاکوف از او طلب می کنند. زرگی که سلاح نداشت انکار کرد ولی شکنجه همچنان ادامه یافت تا اینکه مجبور شد به آمر وعده دادن دخترش شکيبا را بدهد ولی به شرط اینکه صبور برادرش را از زندانی در قندهار و خودش را از اینجا رها نمایند. ملاشاه می پذیرد و فوراً به خانه زرگی رفته و می خواهد شکيبا را که با خودش از نظر سن و سال تفاوت زیاد داشت، ببرد اما شکيبا قبول نمی کند و چاره ای نمی یابد جز اینکه اقدام به خودکشی نماید. شکيبا زهر می خورد ولی دیگران از این کار اطلاع یافته و وی را به شفاخانه انتقال می دهند که بعد از چندی صحت یاب شده و ملاشاه او را با خود می برد. یک ماه بعد ملاشاه به اتهام دزدی مدتی زندانی می شود و پدر شکيبا با استفاده از موقع دخترش را به جای نامعلومی انتقال می دهد.

زرلنبت

نماز با حاضری!

شام سرطان ۱۳۷۷ چند تن از طالبان، مردان پیر و جوان منطقه حصه اول را از خانه های شان به زور بیرون کشیده و بعد از دشنام دادن که شیوه همیشگی شان است، روانه مسجد محمديه می نمایند. زمانیکه مردم می خواهند به مسجد داخل شوند، یک طالبک لیست نام ها را خوانده یک یک نفر را داخل مسجد می نماید. بعد از نماز به مردم منطقه اخطار می دهند که منبع هر کس غیر حاضری نمود مطابق شریعت «امیرالمومنین» با او رفتار خواهد شد.

به روز جمعه باز هم اهالی این منطقه را ساعت ۱۲ روز ملا امام مسجد از خانه های شان کشیده و روانه مسجد می سازد. قابل یادآوریست که در این اواخر از طریق رادیو صدای شریعت هر شب

سر به نیست شدن داکتر خدران

دروس اسلامی و عقیدتی در تمام ادارات دولتی از طرف طالبان مرعی است. ولی در وزارت خارجه این دروس به شکل جدی تر پیش برده می شود و تمام کارمندان باید اجباری در آن شرکت کنند.

داکتر خدران که در زمان خلق و پرچم در وزارت خارجه وظیفه داشت و مدت چندین سال سفیر افغانستان بود، حالا نیز در وزارت خارجه طالبان ایفای وظیفه می کند. روزی از مولوی ای که درس می داد، می پرسد که آیا خداوند جامد است، مایع است و یا گاز.

مولوی در پاسخ می گوید که نباید مسلمان اینگونه سوالات را مطرح نماید چون در دین اسلام اینگونه سوالات مجاز نمی باشد. ولی داکتر خدران به سوالاتش تا آخر پافشاری کرده تا اینکه موضوع به ملا محمد حسن آخند سرپرست وزارت اطلاع داده می شود. وی هم امر دستگیری داکتر خدران را صادر می کند و می گوید که این شخص باید هر چه زودتر از بین برده شود. داکتر خدران فوراً زندانی می گردد که تا حال از سرنوشتش خبری نیست.

ش. شادان

بهای ریش طالبی

به تاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۷۷ مسئولین امر بالمعروف در پل باغ عمومی و ده افغانان ساعت ۴ بعد از ظهر ۳۵ نفر را به خاطر کوتاه بودن ریش به محبس پلچرخي بردند. بعداً معلوم شد که آنان را به بلاک چهار انتقال داده و تا زمانی در آنجا خواهند ماند که ریش های شان مطابق میل «طلبه کرام» شود.

یکی از دستگیر شدگان، بشیر احمد ولد عبدالغفور باشندده حصه سوم خيرخانه که سخت مریض بود و نمی توانست در آن زندان مخوف به سر ببرد به یکی از طالبان محافظ گفت که مریض هست و هر جزای

**بخي د جهادی او طالبی خاینانو لومړنی او آسانی
قربانیانی دی. نو پر هغوی ده چی د دښمنانو په زړونو
کی لومړنی غشی وی!**

لت و کوب کنان به داتسن آوردند. ناگهان متوجه شدند که بایسکل در موتور نیست و دزد دیگری آن را زده بود. طالبان هرگز تصور نمی کردند که کسی جرئت کند از موتور امر بالمعروف چیزی را بدزدد. اما نمی دانستند که اگر میزان فقر این چنین وحشتناک بالا رود، مردم از موتور امر بالمعروف چه که از واسکت ملاعمر هم خواهند دزدید.

زمری

قربانیان خرمستی طالبان

به تاریخ ۱۵ سنبله ۷۷ ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر داتسنی از طالبان با نشان وزارت دفاع، با سرعت سرسام آوری از شهر به سوی تایمینی سرک پنج در حرکت بود. کمی پایین تر از هوتل زرافشان ناگهان از مسیر حرکت خود منحرف گردیده و در کنار دیگر سرک بایسکل سواری را همراه با پسر ۶ یا ۷ ساله اش زده و شدیداً زخمی می کند. مردم با دیدن این صحنه به سرعت به طرف جای حادثه رفته و به کمک شتافتند ولی هر دو بعد از لحظاتی جان می دهند. در یور موتور که از طالبان با عبا و قبای قندهاری بود، مثل قهرمانی فاتحانه به و با لبان متبسم می گوید: «تقدیر بود و کارش را کرد.» قابل یادآوری است که بعد از پرس و جو معلوم شد که موتور مذکور در سرک دوم تایمینی نیز نفر دیگری را زده و پا به فرار گذاشته که از وارخطایی باعث مرگ بایسکل سوار و پسرش می شود.

بقیه در صفحه (۷۵)

متن اعلامیه «امیر المومنین» به نشر می رسد که مردم را دعوت به ادای نماز و یاد گرفتن آن می نماید. غافل از اینکه اینگونه تعالیم و تبلیغات خشم و انزجار مردم ما را بیشتر از پیش دامن می زند.

واحد

استادان و قیچی تحقیر طالبی

روز پنجشنبه ۱۳ جوزای ۷۷ ساعت ۱۰:۳۰ قبل از ظهر افراد مربوط امر بالمعروف با موترهای شان وارد پوهنتون کابل شده و هرکسی را به جرمی لت و کوب و تحقیر نمودند. حتی موهای سر استادان مسن ۶۰ و ۷۰ ساله را نیز قیچی زده و هر آنچه بر زبان هرزه شان آمد گفتند.

همدرد

«شکم که گشنه باشد بر پدر آبرو لعنت»

زنی در سرچوک کابل مشغول فروختن اجناس منزلش بود که شلاق بدستان امر بالمعروف با وی برخوردند. یکی از چلی ها به زن گفت: «شرم نمی کنی از اینکه دربین مردها ایستاده ای و دست فروشی می کنی و بخاطر پول آبرویت را بر باد می دهی؟ برو در یکجای گوشه بنشین تا آبرویت حفظ شود.» زن که از چهره اش نفرت شدید نسبت به آن چلی بچه می یارید با قهر در جوابش گفت: «شکم که گشنه باشد بر پدر آبرو لعنت.»

دزدی از دزدان

در یکی از روزهای ماه اسد پاچه گیران امر بالمعروف جوانی را که مرتکب دزدی بایسکلی شده بود به چنگ آوردند. بایسکل به سرعت رفته را در موتور داتسن گذاشته خودش را توسط فلاینگ کوچ امر بالمعروف به وزارت متذکره بردند. افراد موتور داتسن که بایسکل مذکور در آن بود رفتند تا یکی از قصابان را در چهارراهی حاجی یعقوب جزا بدهند. همه افراد داتسن به قصابی یورش برده و قصاب را



دل کوچک و حقیر و اصف باختری ها، بیرنگ کوه دامنیه ها، دا کترا کرم عثمان ها، حسین گل کوهی ها و همقطاران از آتش اندوه مردم نمی سوزد، اما اگر زن و فرزندان آنان لحظه ای در زندگی، تجربه ای این زن و دلبندها گرسنه و بیمارشان را میداشتند، آیا باز هم بی وجدانی به خرج داده و «غرق دنیای عرفانی تا حدی اشرافی»، غرق دنیای دوستی و تمکین به جنایتکاران بنیادگرا و «از خود بیخود» می شدند؟

واصف باختری

شاعری معلق بین جنایتکاران پوشالی و اخوانی

به روایت منتقدی خادی - جهادی *

نامرد در سیاهی

فقدان مردیش را پنهان کرده است

«فروغ فرخزاد»

و بنیادگرایان بشویند و شعرهای او را نشان دهند که به ضد تجاوزکاران و میهنفروشان و بنیادگرایان سروده شده باشند. هرچند سرودن چند شعر خوب سیاسی مثل حج کردن نیست که آلودگی‌های مهمترین دوران زندگی و دهها شعر خنثای هنرمند را بزداید.

علاوفاً برآنیم که واصف باختری در واقع از همان روزی که به جنبش انقلابی پشت کرد، از نظر شخصیتی و سیاسی مُرد. بعد که به دعوت همکاری با روسها و سگان آنان لبیک گفت، مرده‌اش را به لگد زد و سپس که از مخالفت با جنایتکاران بنیادگرا هم ریشه بر اندامش افتاد، خود نعرش را خاک کرد و همه تأسف خوردند که حیف شاعری پرقریحه و مبارز که به این روز افتاد. و بدینترتیب آن خاطره‌ی او در امواج آتش و اشک مردم ما در ۲۰ سال اخیر گم شد.

لیکن حالا که روشنفکران اخوانی و پرچمی و خلقی می‌خواهند او را از مدفنش بیرون کشیده و با هزار رنگ و روغن، لولوی سرخرمن شعر و ادب افغانستان جلوه دهند، لازم است مکرراً به مسئله رسید؛ باید به حسین گل‌کوهی دزد (بعداً عیان خواهد شد) و شرکایش فهماند که لولوی سرخرمن شان تنها تسلیم‌شدگان را به وهم خواهد انداخت و نه مبارزان را. برای این منظور بررسی تقریظی به نام «پلی میان زمین و زمان» که آن را حسین گل‌کوهی بر دفتر شعر واصف باختری به نام «تا شهر پنج ضلعی آزادی» نوشته است («تعاون»، اسد و سنبله ۱۳۷۶)، زمینه مناسبی است.

ستایشنامه اینطور آغاز می‌شود:

«در بین آثار و کتابهایی که در این روزها

چاپ و انتشار یافته، مجموعه شعری تا شهر

پنج ضلعی آزادی چون کوهری تابناک

می‌درخشد.

واصف باختری در بیشترین شعرهای این مجموعه به مرز جدیدی از بختگی شاعرانه دست یافته است و در تصاویر پیچیده‌اش، میتوان حقایق مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را جستجو کرد و شاعر و محیط پیرامون او را بهتر شناخت.»

به قول دانشمندی وا به حال ملتی که نیاز به قهرمان داشته باشد. ولی هزار بار تأسف به وضع جماعتی که قهرمانی قلابی برای شان درست کنند. و ما پس از فاجعه هشت ثور شاهدیم که جماعت نویسندگان و شاعرانی که با سقوط رژیم نجیب سرسبیل ماندند، ناگهان پشت واصف باختری را گرفتند، مقام او را به عرش رساندند، در تمجید او یکی از دیگر بیشتر غلو به خرج داده و می‌کوشد خود را یگانه مرید و مدافعش بنمایانند. درین تنور داغ سینه‌زدن دیوانه‌وار برای واصف باختری، فاروق فارانی در نشریه‌اش، گفتگویی با وی انجام داد به این امید که تمام حریفان را در زدن دهل برای واصف باختری شکست دهد اما چانس با آن بیچاره یاری نکرد و گفتگو طوق لعنتی شده فقط برای ممدوح که برای مداح بدقبالش که با وجد کودکانه‌ای نوشته بود: «شاعر بزرگ کشور ما و فعلاً در سطح بالا یگانه شاعر!»

«پیام زن» به موضوع در وقتش برخورد کرد و روشن ساخت که چگونه هنگامی که روشنفکرانی بر وجدان شان پا نهند، مستعد اند در همان روزهایی که کابل در اثر ایلغار جهادی‌های خاین به شهر جنازه‌ها و ارواح بدل گشته بود، در کمال خونسردی از شعر و شاعری صحبت نموده و حتی «ملک الشعراء»ی شان واصف باختری با خفت غربی به بابوسی اخوان و دوستان پرچمی‌اش برود.

به همین علت و نیز به علت سابقه ۱۵ ساله نوکری خستگی‌ناپذیر برای سگان مسکو و سازش واصف باختری با بنیادگرایان، ما معتقدیم که برای وی دیگر وجهی باقی نمانده که مبتنی بر آن این قدر تبلیغ و پف شود. هنرمند را زندگی و هنر مبارز و مقاومتگرش منزلت و گاهی صبغه قهرمان می‌بخشد. آنانی که واصف باختری را پهلوان می‌تراشند به هیچ صورت نمی‌توانند لکه‌ی همکاری او را با میهنفروشان

به اصطلاح منتقد ما از همان ابتداء اراده کرده حرف مفت بزند و اکت یک شعرشناس «تیزبین» و «موشکاف» را بنماید.

مگر تلخ‌ترین «حقایق مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی» افغانستان غیر از کودتا و تجاوز روسها و سلطه چند ساله پرچمی‌ها و خلقی‌ها و پاچاوزیری بنیادگرایان بوده است؟ مگر تیرباران و زنده به گور شدن دهها هزار نفر در پولیگوتهای پلچرخی از غمناکترین «حقایق مختلف» نیست؟ مگر کشتار و بی‌ناموسی‌های بنیادگرایان در حق هزاران خواهر و مادر ما از جانکاه‌ترین «حقایق مختلف» به شمار نمی‌آید؟ مگر سوختن و درهم‌گسیختن شیرازه هستی وطن ما توسط

مشتی اخوانی شرفباخته از استخوان‌سوزترین «حقایق مختلف» نیست؟ مگر خون شاعران و مبارزان انقلابی که بدست پوشالیان و فاشیستهای اسلامی جاری گشت و از آن همواره شعله و فریاد انتقام بالاست، از فراموش ناشدنی‌ترین «حقایق مختلف» به حساب نمی‌آید؟ مگر «محیط پیرامون» شاعر را همین‌ها تشکیل نمی‌داد و نمی‌دهد؟

اینها حقایق در کدام صفحه‌ی مجموعه خود را نهان کرده اند؟ چه شعر

واصف باختری چه شعر هر شاعر دیگر در ۲۰ سال اخیر، اگر متأثر از حقایق مذکور و اراده و مقاومت مردم برضد آنهمه بیداد و بیدادگران نباشد، از نظر مضمون واجد هیچ ارزشی نخواهد بود ولو از لحاظ «تخیل» و «تصویرسازی» و غیره متعالی باشد.

درعینحال از شعر وادصف باختری بهیچوجه «محیط پیرامون» او را نمی‌توان شناخت زیرا او صادق نیست. او از یکسو «محیط پیرامون» اش را «مبتذل و طاعونی و چرکین و...» می‌نامد اما از سویی قادر بوده پیش مبتذل‌ترین، طاعونی‌ترین و چرکین‌ترین رژیم‌ها و عناصر از تره‌کی تا نجیب و برهان‌الدین ربانی زانو زند.

ولی برای شناخت خود شاعر فکر نمی‌کنیم مشکل و ابهامی وجود داشته باشد که توسل به شعرش را ضروری سازد. ایشان ۲۰ سال است در زندگی روزمره و در شعر و نثر، خود را به حد کافی شناسانده است: شخصی که به هیچ دژخیمی «نه» نگفت، قلب ناشاعرش از خون آزادخواهان فشرده نشد، و دهانش را با تکریم از سلیمان لایق، اسداله حبیب و... و از شاعران امارت امیربرهان‌الدین ربانی - محمود فارانی و یوسف آئینه و خلیل اله خلیلی و... - آلوده کرد.

منتقد همه را یکلی کور و یا فراموشکار پنداشته ادامه می‌دهد: «شاعری که پس از تحمل آن همه مشقات به مهاجرت و اقامت اجباری کردن نهاده است»

در جایی خواندیم که منتقد ما از جنرال‌های خاد بوده است. این در ماهیت مسئله‌ی مورد بحث ما - یاد کردن وادصف باختری منحنی «شاعر زمانه» و زیر زدن سیاستش - تغییری وارد نمی‌آرد. او چه جنرال خادی باشد یا جنرال اخوانی (به نظر ما از هردو مایه دارد) یا «فرهنگی» ای «ناب»، از آنانی است که افغانستان دستخوش هر فاجعه‌ای باشد، غرق خمار چرس شعر و شاعری «غیرسیاسی» اش بوده و همانطور که فاروق فارانی

در روزهای ذبح کابل، راه تدریس طبله و رباب را پیش گرفت، او هم درباره مثلاً «آفرینش گونه‌ی جدید از شعر» * سخن خواهد گفت!

شاعر «پس از تحمل» کدام «آن همه مشقات» به مهاجرت تن داده است؟ اگر منتقد ذهنیت خادی نمی‌داشت، مطمئناً آنقدر زجرهای مردم در ذهنش هجوم می‌آورد که دیگر به خود اجازه نمی‌داد از «تحمل آن همه مشقات» فردی صحبت کند که وقتی کابل پامال تجاوزکاران بنیادگرا شد وی

کماکان از ریاست «اتحادیه نویسندگان» (منتها نوع اسلامی شده‌اش) حظ می‌برد. آیا شاعر به عنوان سخنگوی ادبی دولت نجیب به مذاق امیر ربانی خوش نمی‌خورده و دچار غضب جهادی شده بود که سرانجام فرار را بر قرار ترجیح داد و با گذر پرمشقت از سنگلاخ‌ها خود را به پاکستان رسانید؟ آیا منظور «مشقات» به اصطلاح روحی است؟ کدام «مشقات روحی»؟ اگر منظور وضع پیش از ۸ ثور باشد، ثابت می‌شود که زندگی در دامان پوشالیان به طبع «صاحب‌دل» * برابر بود و حالا در حسرت سفرها به خارج و شعرخوانی‌ها و سخنرانی‌ها و... در تب و تاب است. آیا مراد «مشقات» روحی بعد از ۸ ثور است؟ آیا «در سطح بالا یگانه شاعر» می‌باید که رئیس «انجمن اسلامی نویسندگان» امیر ربانی بود و بنابر بعضی «سؤ تفاهم‌ها بین برادران» (تکیه کلام خاینان جهادی) مجبور شد به پاکستان مهاجرت فرماید؟

* - کلمات از حسین گل کوهی است.

☆ - از القاب دکتر جاوید به وادصف باختری

«یاس» شاعری بی خطر برای جنایتکاران بنیادگرا

جناب مستنقد توضیح
بفرمایید که چه طلسماتی
شاعر را بیه «مهاجرت و

اقامت اجباری» واداشت؟ او چه موجودی بود که هم در دوران جنگ مقاومت به «مهاجرت و اقامت اجباری» گردن نهاده یعنی هیچگاه این اجبار را حس نکرد و هم مدتها با جنایتکاران هشت ثوری بود و دلش از «استاد» و «برادران» کنده نمی شد اما ناگهان و ناگزیر به این اجبار «گردن نهاده»؟ یک نکته مسلم است که او چنانکه برای پوشالیان فردی کاملاً بی ضرر و بلکه سودمند بود برای جنایتکاران جهادی هم کوچکترین دردسری به حساب نمی آمد. شخصیت و عزت نفس او بیشتر از آن سودا و خرد و بی قیمت شده بود که همانطور که ۱۵ سال با پوشالیان در آمیخت و اندیشه مبارزه علیه آنان را در سر راه نداد، طبیعی بود که در ارتباط با جنایتکاران جهادی هم طور دیگری نیاندیشید.

و شاعر که به «مهاجرت و اقامت اجباری گردن نهاده است» در پاکستان به «زاویه»ی «خلوت و صفای شاعرانه» دست یافته و از آن محل «هرچندگاه دستخوش بدبینی شدید می شود همه چیز را غم/لود می بیند، مبتذل و طاعونی و چرکین میباید».

به به! باید مردم افغانستان ایستاده کف بزنند که زمین تر کرد و آسمان قر و آقای واصف باختری پس از ۱۵ سال همکاری با تجار و کاران روسی و پادوان وطنی شان و چند سال آویختن یوغ سلاخان جهادی بر گردن، اینک مرحمت نموده و از «طاعونی»، «مبتذل» و «چرکین» بودن «همه چیز» حرف می زند!

«بدبین» بودن افتخار ندارد و در آخرین تحلیل برای روشنفکران پرگویی بالابین بهانه ایست جهت فرار از مقاومت و توجیه دست روی دست گذاشتن مقابل عوامل سیاهکارها. معهذاً یک هنرمند واقعاً بدبین بر هنرمندی که به نحوی با آنهمه زشتی ها دمسازی می کند، شرف دارد. اما «بدبینی شدید» واصف باختری برای وی مایه سربلندی نه بلکه برخلاف مایه ی شرمساری است. آیا دوران روسها و سگان بومی آنان از نظر صاحب دل دوران مشعشی به شمار می رفت و جاند داشت که ایشان با کار زیر دست دستگیر پنجگیری و عبدالله نایی و داکتر اسداله حبیب و سایر میهن فروشان و سفرها به نمایندگی از دولت پوشالی به شوروی و اقامت را اندکی «چرکین» تشخیص داده، «بدبینی» و بیزاریش را از «ابتذال» ثابت می نمود؟ اگر حالا خود یا جارچی های خادی - جهادیش ثابت نمایند که وی در فلسفه ی بدبینی «طبع آزمایی» می کند، مگر معنی بلافصلش غیر از این است که او درست پس از آنکه از ریاست انجمن، چاپ کتابها، مجالس شعر خوانی، سفرها به کشور همسایه بزرگ شمالی و... محروم گردید و تشدید سگ جنگی در کابل هم عشقش را در «انجمن نویسندگان اسلامی» نافرجام گذاشت، «هر چندگاه دستخوش بدبینی می شود؟ اگر او «بدبین» ولی واجد صرفاً

مناعت و وقاری معمولی می بود، می توانست به مصاحبه ای آنچنان «مبتذل» و «چرکین» (با مجله «راه») حاضر شود؟

باری، به محض آنکه امور پناهندگی شاعر «بدبین» در غرب حل شده و به خیر و عافیت رخت مهاجرت بسته و به سلیمان لایق، اکرم عثمان، فاروق فارانی، رهنورد زریاب و... پیوند و همکاری اش با مطبوعات جهادی راه یافتند، این عطسه های «بدبینی شدید» فوری جایش را به خوشبینی شدید به آینده افغانستان در چنگال کفتاران بنیادگرا خواهد سپرد و «هرچندگاه» نه، که ممکن هیچگاه زحمت آن اکت های «بدبینانه» را بر خود هموار نکند.

و جالب است که شاعر، فرمایشات «نامیدانه» را در چهارچوب «ادبیات خواص» و طوری می پردازد که «مطالعه و فهم شان به سرعت و سهولت ممکن نیست و بسیاری از قطعاتش را همه نمی توانند بخوانند»!! اگر دیده و شنیده بودیم که از شاعرانی، فهم شعر شان دشوار است، از شاعر وطنی نه تنها فهم که حتی مطالعه «بسیاری از قطعاتش» به متخصصان امر نیاز دارد!

چه افتخاری سترگ برای شاعری اطاعتی و «مایوس» که ظاهر از افغانستانی با ۵ درصد باسواد و طعمه ی گرگان بنیادگرا، برخاسته است!

خسروگل سرخی در مقاله ی «مخاطب، نوعی روشنفکر و تظاهر» مچ هنرمندان صاحب آثار «مشکل فهم» را باز کرده است: «گروهی خاص از روشنفکران سوداگر، ادبیات را تنها در خدمت خود و در خدمت فهم و ادراک خود می پذیرند... این روشنفکر می خواهد بی دغدغه و بی مزاحمت زندگی کند. این روشنفکر با سانسور زندگی می کند، یعنی با سانسور اخت شده و با سانسور خودش را منطبق می کند.»* از دردسر می هراسد. گاه حرفهای انقلابی می زند منتها در اتاق های در بسته و شبانه در میخانه... این روشنفکر خود را متولی ادبیات می داند و این شاعر شعرش را برتر از شعور توده... حقیقت اینجاست که این شاعر با ذهنی بیمارگونه یاهو می بافت.

... این شاعران شبه اجتماعی ما گاه آن قدر زخم را باند پیچی می کنند که دیگر هیچکس را یارای دیدن زخم نیست... این شعر خون ندارد. از عنصر زندگی عاری است، شعاع رابطه آن در خود می شکند و در خود می میرد. این شعر، شعری میان تهی و تقلبی است... این شعر

* - حرفهای کیارستمی فلمساز پرآوازه و رباینده چندین جایزه جهانی مثال بارز تقدیس سانسور از سوی یک هنرمند خنثی ساز و سازشکار و زایر قبر خمینی است:

«من سعی میکنم فیلمهای خنثی بسازم»

«برای من بهترین نوع فیلمسازی این است که مسایل را تا زیر سقف سانسور یعنی تا آنجا که سانسور جمهوری اسلامی اجازه میدهد مطرح کنم. من رضایت میدهم پنج دقیقه از فیلم را قیچی کنند چون فیلمساز جهان سومی هستم و مجبور هستم با سانسور کنار بیایم... برای من فیلمی که توقیف شود هیچ جذاییتی ندارد...» («گزارش»، نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران - وین، شماره ۱۱)

سعید سلطانیور هنگامیکه در سلول زندان درد شکنجه‌هایش را فرو می‌خورد، صدای پرشکوه امید را از جمله در شعر «در هوای درهم شبگیر» زمزمه کرد:

«گرچه دیهیم شب آلوده‌ست با خون رفیقانم/و به خون تازه من نیز/جنده - دیو مردم آزاری/قحبه پیر تبه‌کاری/در کمپته، قلعه‌کشتار/همچنان سرگرم خونخواری‌ست/لیک میدانم/.../پشت این شب/این شب فرتوت/صبح مردم/صبح بیداری‌ست»

فروغ فرخزاد در شرایط سکوت و خفقان و ترور محمدرضاشاهی، به جای آنکه بسیرق ژنده‌ی فرصت‌طلبی، «عرفان» و «بدینی» را بلند کند، «خواب ستاره قرمز» را می‌بیند و شعر بزرگ «کسی که مثل هیچکس نیست» را می‌سراید و در آن به

«لطفاً آیه‌های روشنفکرانه را مثل کاه و علف جلو ما نریزید. چرا شعر نباید شعار باشد در جاییکه زندگی کمترین شباهتی بخود ندارد. ... من به نفع زندگی، از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد، نه فقط شعار بلکه خنجر و طناب و زهر باشد؛ گلوله و مشت باشد»
خسروگل‌سرخ

صراحت مژده‌ی انقلاب را می‌دهد:

می‌تواند حتی هزار را/بی آنکه کم بیاورد از روی بیست میلیون بر دارد

داکتر شفیع کدکنی با «شعار» «بخوان بنام گل سرخ در صحاری شب»، تن به سکوت و دلمردگی و تاریکی نمی‌دهد:

«حسرت نبرم بخواب آن مرداب/کارام درون دشت شب خفته است/درایم و نیست باکم از توفان/دریا، همه عمر، خوابش آشفته است»

م. آرم هم اینگونه به پیشواز خون مبارزان رفت:

جنگل چشید طعم تبر را/میمون پیر قهقهه سرداد/اماچه باک/جنگل آن میوه مبارک ممنوع را/بار دگر جوانه برآورد/و پیوندها گرفت سرانجام.

علی میرفطروس شعرش را مشعل و تفنگش می‌دانست:

شعرم.../مشعل سوزانی است -/که شب را می‌بلعد/و در سیاهی این حائل -/این هول -/ستاره میکارد.../شعرم/شاید گلیست/و یا تفنگی‌ست شعرم/که بر صخره‌های تیره شب/شلیک میشود

حمید مصدق در هر حال امیدش را نمی‌بازد:

اگر چه بربل من از سیاهی مظلوم و پایداری شب ناله هست و شیون هست
امید زستن ازین شب
همیشه بامن هست

و در «سالی کی غرورگدایی کرد/سال پست/سال درد/سال عزا»،

باعث تفاخر روشنفکری می‌شود که مشکلات خود را مشکلات ایران (بخوان افغانستان) می‌پندارد.... وقتی به ماهیت این گونه افراد وقوف یافتیم، این غیرطبیعی نباید باشد که جز دلقکی از آنان چیزی دیگر نبینیم. ما نباید از آنان توقع و انتظار داشته باشیم که در بنای ادبیات مترقی و آگاهی‌بخش نقش داشته باشند. اینان زبان شان برای جامعه لال است، چون هیچ وجه مشترکی با مردم ندارند. ... چون نمی‌توانند درون خویش را از تحقیری که نسل آگاه شده جامعه نسبت به آنان روا می‌دارد، برهانند، دست به تحقیر نیروهای مترقی در بنای ساختمان ادبیات آگاهی‌بخش می‌زنند. ...

اگر تو شعری یا مقاله‌ای را می‌خوانی، برای چندمین بار می‌خوانی، درمانده می‌شوی و با همه علاقه‌ای که به جستجو و راهیابی داری، واپس می‌زنی، باید بدانی که قدر مسلم آن شاعر یا نویسنده نایغه نیست، نقش او همراه کردن تو، برای نجات گلیم خویش از آب و دهن‌کجی به توست.

واصف باختری که به جنگ آنهمه «چرک» و «طاعون» و... بنیادگرایی نرفته و در «زاویه خلوت و صفا» یش می‌خزد، شاعر اصیل افغانستان نیست، شاعر نامشروع این آب و خاک غمزده است. ضرورت افغانستان امروزی شعری است که در دل مردم از هزار سو تیر خیانت خورده و ناکام ما، نور امید بتاباند، و سیاهی بیدادگاه را ترسیم کند و بسان دشنه‌ای جوهردار درست در مردمک چشم دژخیمان مذهبی بنشیند.

شاعرانی که در سینه‌ی شان قلبی به کینه نسبت به جلااد می‌تپد حتی شکست و یأس را هم خنجری به سوی دشمن و اخگر امیدی در دل مردم می‌کنند. اما «شاعر زمانه» که در واقع در ماورای زمانه‌ی ما در جولان هست، از جهانی می‌گوید که «جز نیستی و فنا، زیبایی و روشنی و سرسبزی» را در آن راهی نیست. در حالیکه خسروگل‌سرخ در اوج وحشت رژیم ساواکی و کشتار بهترین فرزندان خلق ایران، سرود:

نه آنکه فکر کنی سرد است

که من

در تنهاجم کولاک،

یکجا تمام هیمه‌های جهان را

انبار کرده‌ام

در پشت خانه‌ام...

و در تفکر یک باغ آتش

به تنهایی.

واصف باختری را که راوی آگاه تباهی افغانستان، عزای مردم بی نان و بی دوا، حماسه شهیدان و مبارزان انقلابی، و تبهکاریهای پرچمی ها و خلقی ها و اخوانی ها نیست، چگونه می توان انسانی با «وقوف» به «درد و رنج بشری» و... خواند؟

دیدیم که «طیب» چون فارغ از درد مردم بود، پله های مناصب را طی کرد، زبان جلادان مختلف شد، برای میهن فروشان شعر می گفت، و یا با چند «فرهنگی» «مبتذل» تر، «طاعونی» تر و «چرکین» تر از خود در شهرهای «همسایه بزرگ شمالی» چکر می زد، و بعد از سقوط رژیم و یورش میهن فروشان جهادی به کابل، آگاهانه یا با اغوی فاروق فارانی، آن کرد که ذکرش رفت. آیا معنی «سالک راه درد» گردیدن همین است؟ البته در حال حاضر او «درد» دارد که از دو ناحیه است: یکی حسرت روزهای خوب حشر و نشر با پوشالیان و دوم انتظار مهاجرت به غرب که بیشک «سالک» جان نثار این «راه درد» می باشد.

مادامیکه قصد، «غیرسیاسی» نویسی، خنثی نویسی و طوری نوشتن باشد که نه میهن فروشان و نه بخصوص بنیادگرایان را هدف

گیرد، دیگر گردش سبکسرانه، جاعلانه و خاینانه ی قلم مرز نمی شناسد. حسین گل کوهی به آنهمه «وقوف» های شاعر و «سالک راه درد» شدنش اکتفاء نورزیده و از آنجائیکه هرگونه افاده فروشی راجع به شعر و شاعری در این روزگار نحس طالبی و جهادی مفت است، بنابراین ممدوحش را با وقاحت عجیبی نه صرفاً «طیب رنج و اندوه» مردم افغانستان که طبیعی

«اتریشنل» نقاشی می کند:



از آتش از بریشم

قهار عاصی

نوشتن از «یأس» از و اصف باختری و تجسم و تصویر «هنرمندانه» از قهار عاصی!

بقیه در صفحه (۵۴)

شعله ی امید و ایمان اینچنین از آتش شعر احمد شاملو بالا می شود: من امیدم را در یأس یافتم / تهاجم را در شب / عشقم را در سال بد یافتم / و هنگامیکه داشتم خاکستر می شدم / اگر گرفتم کاش درد اصلی آقای منتقد نا آگاهی از شعرهای بالا می بود تا با آوردن دهها نمونه دیگر هم به او تفهیم می شد که شاعری که وجدان بیدار محرومان ملت اش باشد، پلیدیها را می نمایاند اما هرگز برای پیوستن به دنیای «تهی» و «چرکین» و «مسخ شده» و... فراخوان صادر نمی کند.

واصف باختری اگر صداقتی می داشت نه خودش قیافه می گرفت و نه می گذاشت که منتقدی خادی به تقدیس مشکل حتی در مطالعه «بسیاری قطعاتش» بر خیزد و برای اسکلیت «نامید» یش لباس «طیب رنج و اندوه آدمیان» را بدوزد. نصرت رحمانی برای آنکه نشان دهد ریاکار نیست، در مقدمه «ترمه» خواننده را از «جذامی» بودن کلماتش باخبر می سازد. * «یأس» های کاسبیکارانه و ساختگی هنرمندان از نوع و اصف باختری ها را، فروغ فرخزاد در «باغچه می سوزد» به باد استهزاء گرفته افشاء می نماید:

او پشت می کند

و مشت می زند به در و دیوار

و سعی می کند که بگوید

بسیار دردمند و خسته و مأیوس است

او نا امیدش را هم

مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش

همراه خود به کوچه و بازار می برد

و نا امیدش

آنقدر کوچک است که هر شب

در ازدحام میکده گم می شود

دروغگویی و قافیه

پرداز می شاخدارتر و بدآیندتر

ادامه می یابد:

نمک پاش زخم مردمش و
«طیب رنج و اندوه آدمیان»

«واصف باختری» بر اثر وقوف به درد و رنج بشری، بر اثر وقوف به خصومت و کینه و ویرانی، آگاهی به کرسنگی و بیماری، سالک راه درد می گردد!

مداح اما از یاد می برد که «چیدن کلمات زیبا کنار هم هنر نیست» و با استادانه ترین رنگ آمیزی ها هم نمی توان از زاغ، قناری ساخت.

آیا از «درد و رنج» ۲۰ سال اخیر مردم افغانستان جهنمی تر و روانفرساتر می توان سراغ کرد؟ زمانی که شاعری در بر خورد به این «درد و رنج» کاملاً بی حس و بی حرکت مانده و سبرخوش و شادمان توسط دشمنان مردمش مورد استفاده قرار بگیرد یعنی در «وقوف» یافتن بر «درد و رنج» هموطنانش بلندگد، چگونه ممکن است به «درد و رنج» و «خصومت و کینه» و غیره «بشری» «وقوف» یابد؟

* «تو ای خوابزده، بیهوده در سرداب اشعار سیاه من، به دنبال خورشید گمشده خود می گردی. جز گوری تهی و تابوت قفل شده چیز دیگر نخواهی یافت. چشمانت را به دست کلمات جذامی بیرحم اشعار سیاه من مسپار من برای تو خواننده جز طلسم سیاهبختی و یأس هدیه ای همراه نیاورده ام!»

میترا عاصی،

خون شوهرش را به بنیادگرایان می بخشد و بر مامی تازد!

تنها در «کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتدال "عاصی" گری» بلکه در مقالات دیگر هم به قهار عاصی برخورد نموده بودیم که لازم بود لااقل به منظور التیام «وجدان مجروح» آنها را یک یک رد می کردی. ما صفحه ها علیه قهار عاصی نوشته ایم که همه براساس بررسی شخصیت، زندگی و هنر او استوار اند. حالا چه خودت چه هر کس دیگر و مخصوصاً آنانی را که نام برده ای، اگر خود را موظف و صاحب صلاحیت در اثبات نادرستی نوشته های ما بدانند، مطلقاً لازم است به آنها بطور مشروح پیردازند بدون طفره رفتن و

میترا جان چه بگویم. زن افغان یعنی زنی از گورستانی بنام افغانستان که هر روز تنگتر و تاریکتر شده می رود قلم به دست می گیرد، فریاد می کشد و به پر خاش بر می خیزد. اما علیه کی؟ علیه نشریه ای که اتفاقاً خودش هم معترف است «یگانه زبان جمعیت چندین ملیونی زن زبان بریده افغانستان است»؛ علیه نشریه ای که توسط مینا هستی یافت و از خون او بالید و رنگ گرفت و اکنون در فشی شده در دست نه فقط کلیه زنان بلکه بسیاری مردان آزادخواه و آگاه ما؛ علیه نشریه ای که دیگر هیچ «گناهی» ندارد جز اینکه چنانچه با روس ها و نوکران شان

سرآشتی نداشت، بدون سرنگونی تام و تمام خاینان بنیادگرا نیز به آزادی و دموکراسی رسیدن افغانستان را ناممکن و رؤیایی مسخره می داند؛ علیه نشریه ای که کارکنانش را از یکسو استخبارات معین پاکستانی رسماً و علناً به علت موضع ضد بنیادگرایان جهادی و طالبی آن مورد تعقیب و آزار قرار می دهند و از سوی دیگر «فرهنگیان» معین وطنی بر چسب وابستگی به استخبارات پاکستانی را به آن می زنند و اگر این فرومایگی «فرهنگیان» غدار مذکور تعجبی ندارد، متأسفانه اکنون عین دشنام بدون هیچ استدلالی از دهان تو هم بیرون می شود که مایه تأثر است.

میترا جان، انتقادات بر «پیام زن» مبارک باد. فقط کاش علاوه بر حواله چند دشنام به ما و ادای حرمت به نویسندگان و شاعرانی خدای - اخوانی، حاوی برخوردهایی مشخص و دقیق بر مطالب آن می بود. نه

مقن نامه میترا عاصی به «پیام زن»:

خواننده مجلات پیام زن بودم که دوستان برادر و دوستان شوهرم از طریق پاکستان بدسترسم می گذاشتند، اما در شماره های اخیر سال ۷۶ نشریه (راوا) ناشر اندیشه های جمعیت انقلابی زنان افغانستان به مطالبی برخوردیم که نه تنها مرا تکان داد بلکه فکر و اندیشه ام را در مورد این نشریه از بیخ و بن لرزاند خصوصاً در دو شماره اخیر تحت عنوان (کربلایی داکتر موسوی) بر شخصیت شوهرم قهار عاصی که انیس و همراز زندگی بود و در طول حیات کوتاه و پر بارش دمی از یاد مردم و میهنش غافل ننشسته بود سخت تهمت و ناروا بکار رفته و رقم زنان مقاله که گویا عقده های روانی و سادیسم سیاسی ایشان را چنان در پیله خود تنیده شان محصور ساخته است که فرصت سرخاراندن را هم ندارند از هیچ گونه بد و بیراه در مورد عاصی عزیزم و دیگر دوستان و مصاحبان او دریغ نکرده و کلمات رکیک و ناشایستی را بر زبان پاک قلم جاری ساخته است که جای بسیار تأسف است!

(راوا) که یگانه زبان جمعیت چندین ملیونی زن زبان بریده افغانستان است، بایستی از چنان وجهه و حقیقت برخوردار می بود که احياناً در برابر هر برآمد منفی از یک هنرمند و یا نویسنده کشور اقل بیک چهارم برآمد مثبت کار و یا شخصیت وی نیز توجه روامیداشت و بجای اینکه واصف باختری، نوزدالیاس، عاصی، لطیف پدرام، اسدالله حبیب، و... را در یک سطر بلا تفکیک و همدریف هم نوکران روس و یا خائنین ملی خطاب کند بهتر بود تا اوال فکر می کرد که صدای مبارک این نهضت شریف و عالی تبار که غیر از خاصان مبارک شان بر روی هر چه اندیشه و قلم و هر چه روشن فکر است تف میاندازد... از کدام حلقوم بیرون می آید؟

شاید فکر می کنید دنیا مانند گذشته در خواب است و چهره شما نورچشمی ها را که در آغوش میزبان مشخص تان تیوری انقلابی می ریسید و گاهی با پرت و پلاها (یعنی یکی را بنام (شعله ای) می ستانید و دیگری را به همین نام نکوهش می کنید) نمی تواند تشخیص دهد؟

آیا افشاگری های دلسوزانه شما از چهره های روشن فکری که ستون اصلی کار شماست جز اینکه مونتاژور پاکستانی تان را خوش نام و سازنده گان اصلی تان را متوجه این نکته بگرداند که بلی آقای X و آقای Y نیز در گذشته پیراهن سرخ بتن داشته اند و مواظب حرکات شان باشید، دگر چه مفهومی دارد؟

برو این دام بر مرغ دگر نه که عتقا را بلند است آشیانه

هر چند خواست جلو احساساتم را بگیرم لیکن وجدان مجروحم را در برابر خون آن شهید که از زخم قلم های بیرحم تان نشست گرفته بود، تسلی کردم. امیدوارم قشر محروم و اسیر زنان افغانستان بتوانند روزی صدای آزادیخواهی، وطنپرستی و مسئولیت اجتماعی خود را از بلندای کوه پایه های سربفلک کشیده کشور شان به عالم اعلام کنند و کور باد چشم دشمنان مردم، خاک و ترقی افغانستان در چنان روزی.

بنویسی که چگونه «عاصی عزیزت» در خدمت رژیم و خاد نبود؛ اخوان نوازی و مشخصاً «استاد» و «نابلیون» نوازی پیشه نکرد و خاینان بنیادگرا را مانده، پاچه‌ها را بر نرده و به جان ظاهر شاه نیفتاد و خطبه او را نخواند؛ هیچگاه به ابتذال تصنیف سازی برای آوازخوانی رژیمی گرفتار نیامد؛ از همه نابخشدونی تر با رفتن به ایران و تأیید فتوای خمینی ننگی ناز دودنی را برای خود و همه «دوستان و صاحبان» اش نخرید؛ آرزوها وافق دیدگودکانه و حقیری نداشت و... منتها هر گپ و ادعایت باید با توجه به سطر سطر نوشته‌های ما باشد. کلی گویی ضیاع وقت است.

می نویسی: «راوا... بایستی از چنان وجهه و حقیقت برخوردار می بود که احیاناً در برابر هر برآمد منفی از یک هنرمند و یا نویسنده کشور اقلاً یک چهارم برآمد مثبت کار و یا شخصیت وی نیز توجه رومی داشت.»

اینکه ساده است، آیا واقعاً می پذیری که قهارعاصی و تمام «دوستان و صاحبان» اش را که افشاء نموده ایم، سه چهارم شخصیت شان به قول بیرنگ کوهدامنی «معیوب» بود و می ماند تنها یک چهارم یعنی بخش کوچکی از شخصیت خادی - جهادی زدهی شان که باید دارای «برآمد مثبت» حساب شود (شاید مثلاً اینکه هر کدام پدر یا همسر و مردخانه‌ی خوبی بوده اند و کوچ شان را زیاد لت و کوب نمی کردند؟) اگر واقعاً چنین فکر کنی، درینصورت اختلاف نظر مهمی باهم نداریم. حالا اجازه بده مصرانه خواهش کنیم به توبه خود درباره سه چهارم بخش سیاه آن عناصر و یا اگر اشتباه فهمیده باشیم، خیلی خوب درباره فقط یک چهارم بخش منفی آنان قلمی بزن که دراییم مخصوصاً لکه‌ی اجتماعی و سیاسی آنان را در کجا می بینی.

در عین حال، هر قدر می توانی افشاء کن که صدای ما «از کدام حلقوم» بیرون می آید؟ بگو که این صدا اگر از کسانی نیست که حلقوم رهبرانی از آنان به فرزانی می‌ماند، با کارد مشترک سگان خادی و گلبدینی، بریده شد، از کیست؟ که این صدا اگر از کسانی نیست که تظاهرات شان اکثرأ به خاک و خون کشیده می شود و مورد آن چنان افتراات و توهین های پست و بی ناموسانه از سوی «قیادی» های جهادی و طالبان قرار می گیرند، از کیست؟ اگر وجدانت ولو وجدان «مجروح شده از زخم قلم های بیرحم» ما اجازه می دهد هم آواز با خاینان قبل الذکر و لطیف پدram ها و شیرنرنگارگرا و امثالهم، بگو که این صدا از حلقوم «فاحشه» های بیرون می شود که علاقه دارند «به سرکها برآیند تا بدن شان با بدن مردان تماس پیدا کنند.» («اتحاد اسلامی»، شماره ۹۷، ۱۲ ثور ۱۳۷۴)؛ یا به زبان به اصطلاح سفیر طالبان، مفتی محمد معصوم افغانی بگو که «اینان عده ای زنان احمق اند.»

حرامزادگی های «فرهنگی» مابانه به خرج دادن. اگر می گویند مطالب ما پر از اتهام و افترا اند، خیلی خوب **لطف کرده با استدلال** بفرمایند که مثلاً تمام آنان و منجمله قهارعاصی با رژیم دست نشانده نبودند؛ چتلی خور اخوان نشدند؛ منادی سیاست مدار اجویانه و تسلیم طلبانه مقابل رژیم ایران و فتوای خمینی علیه سلمان رشدی نبوده اند؛ با مال کنندهی خون ده ها هزار شهید و صدها هنرمند مبارز به شمار نمی روند؛ هم اکنون به جای مبارزه با بنیادگرایان و باداران شان، داغ ننگ تمرکز حمله از نوع «شیر نو» ی به «پیام زن» را بر خود ندارند؛ به ایدئولوگ ها یا دلالان فرهنگی بنیادگرایان بدل نشده اند؛ وظیفه آب کنندگان «نظم نوین جهانی» را به عهده نگرفته اند؛ و... البته به یاد داشته باشی که تمام این «دوستان و صاحبان» قهارعاصی، همانند حلقه های زنجیری با هم وابسته اند یعنی اگر بفرض این نکته رد شود که قهارعاصی یا واصف باختری یا نوذرالیاس پستان رژیم پوشالی را به دهن نداشتند، فوری باید پاسخ بدهند که پس رهبر شان داکتر اکرم عثمان چطور به ماموریت خارجی می رسد و از آن مستعفن تر به ملاقات با داکتر نجیب در حضور زن و فرزندان آن میهن فروش، آنطور زننده و باور نکردنی مباهات می کند و آن چهرندیات دیگر را بر زبان می رانند؟ اگر مدعی شوند که داکتر اکرم عثمان از «دل گرم خود» می گوید، باز هم بر آنان است که حساب شان را از او و امثالش جدا سازند؛ فوری باید پاسخ بدهند که پس «بزرگمرد نام آور» چرا با پذیرفتن ریاست اتحادیه و نشریات پوشالی و هیئت های اعزامی به خارج، خود را ذلیل ساخت؟ باید فوری پاسخ بدهند که پس چرا رهنورد زریاب از لقب «کارمند شایسته فرهنگ» شرم نه که کمال افتخار را دارد؟ باید...

اینطور نمی شود خواهر جان که تنها با نثار چند دودوشنام و طعنه های اخوانی وار، با صفحه ها نوشته ی پر از سند و فاکت «پیام زن» درباره قهارعاصی یا نظایرش، به مجادله برخاست.

پرداختن به چند نکته خطت شاید خالی از فایده نباشد: طوریکه گفتیم پیش از مقاله «کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی گری» ماسک «مصاحبان و دوستان» مثل واصف باختری، نوذرالیاس، لطیف پدram، اسداله حبیب و... در «پیام زن» پاره شده بود، چرا آن مطالب ترا «تکان» نداد؟ آیا با آن ها بطور کلی موافق بودی؟ این بسیار راه گشاه است حتماً آن را در نامه ای به ما یا جای دیگر اعلام کن. اگر موافق بودی، پس حتماً بنویس که چرا تنها مقاله «کربلایی داکتر موسوی...»، «فکر و اندیشه» ات را نسبت به «پیام زن» از «بیخ و بن لرزاند»؟ آیا صحیح و صادقانه است که صرفاً احساسات حاکی از «انیس و همراز زندگی» بودن موجب شود نوشته های ما را به سادگی «تهمت و ناروا» از سوی کسانی، «عقده های روانی و سادیزیم سیاسی» بدانی؟ **مجدداً از تو می خواهیم با هر لحنی که دلت می خواهد، بالحنی شدیدتر از این نامهات،**

اگر ورزشکاران ما

به اعتراض برخیزند

مطبوعات پاکستان در ۲۱ اکتبر ۱۹۹۸ خبر خنده آور و در عین حال دردناکی را انتشار دادند حاکی از اینکه ۳ نفر بوکسر افغان از شرکت در مسابقه‌ای جهانی در کراچی، بازنگهداشته شدند زیرا سه ورزشکار مذکور ریش داشتند و طبق قواعد «انجمن جهانی بوکسنگ غیر حرفه‌ای»، بالا شدن در رینگ با ریش ممنوع است.

تف این ریشخند و رسوایی هم که در دنیا نظیر نداشته و نخواهد داشت، طبعاً بروی «امارت» غیر انسانی طالبان می افتد. اما تأسف و درد اینجاست که چرا برخی ورزشکاران ما از آنقدر عزت نفس و شخصیت و این آگاهی بسیار ابتدایی برخوردار نیستند که شرکت در مسابقات خارج کشور - صرف نظر از احیاناً پیروز شدن ایشان - در درجه اول به کسب اعتبار برای رژیم غیر انسانی طالبان می انجامد. ورزشکاران ما تنها زمانی که از فرصت حضور در مسابقات جهانی، برای فریاد کردن عذاب مردم نگویند، شان بر ضد بنیادگرایان استفاده کنند، مقام قهرمانان واقعی و ارجمند را در تاریخ ورزش کشور احراز خواهند کرد. □

سی آی ای و مزد بگیران مذهبی آن

روزنامه امریکایی «لوس آنجلس تایمز» در ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۸ بر اساس اسنادی از وزارت خارجه گزارشی منتشر ساخت حاکی از کمک‌های سی آی ای به تبتی‌های تبعید شده در هند و نیپال و آموزش نظامی آنان در محلی در ایالت کلرادو امریکا. بر مبنای نوشته‌ای از یک کارمند استخباراتی امریکا، هدف این برنامه عبارت بود از زنده نگهداشتن مسئله استقلال تبت و آماده بودن جهت انجام اقداماتی در صورت انکشافات سیاسی و اجتماعی در چین کمونیست. در اسناد مذکور آمده است که دالایی لاما - فردی که جایزه صلح نوبل را نیز به او دادند! - سالانه ۱۸۰ هزار دالر و گوریلاهای تبتی در نیپال ۵۰۰ هزار دالر از سی آی ای دریافت می‌داشتند که به اضافه مخارج دیگر جمعاً به ۱۷۳۵۰۰۰ دالر می‌رسید. اما در سال‌های اخیر کانگرس امریکا پرداخت سالانه ۲ میلیون دالر را به تبتی‌های مقیم هندوستان تصویب کرد. همچنین کانگرس از کلتنن خواسته است تا ۲ میلیون دالر برای فعالیت‌های دموکراسی بین تبتی‌ها منظور شود.

زمانی سی آی ای کمک‌های نظامی، مالی و تکنیکی‌اش را به احمد شاه مسعود افشاء ساخت «تایم»، ۱۱ جون ۱۹۸۴) حال باید منتظر ماند و دید که این پدر اول بنیادگرایان، چه وقت از کمک‌ها و سرپرستی‌هایش به «طلبه کرام» پرده برمی‌گیرد. □

از فرمایشات

شیر محمد استانکزی وزارت خارجه‌ای

روزنامه «فرنتر پست» (۱ می ۱۹۹۷) از زبان شیر محمد عباس استانکزی* که خود را معاون وزیر خارجه افغانستان می‌نامد، نوشت: «شیر محمد ضمن محکوم ساختن ایران، با اشاره به تروریزم، طیاره ربایی و خرابکاری به عنوان مثالهای فعالیت‌های غیر اسلامی ایران در کشورهای دیگر، مدعی شد که تمام دنیا می‌داند که ایران چیست، دولت آن چیست و سیاست آن چیست».

شیرخان یقیناً می‌داند که رژیم ایران ید طولایی در کشتار و اعمال فاشیزم دارد منتها دلش می‌خواهد به برادران ایرانی‌اش توصیه کند که قاچاق چرس، هیروین و معاینه روزمره ستنهای مردان را در پیش گیرند تا فعالیت‌های شان اسلامی ناب شود. او علاوه می‌کند:

«قوانین در مورد ریش و زنان بخشی از "تصامیم عاجل" است به خاطر تأمین هویتی مشترک در کشوری که بیش از ۱۷ سال درگیر جنگ خونین داخلی بوده است».

باز هم طالب بچه‌ای که پایش در وزارت خارجه باز شده می‌تواند بفهمد که ستمکاری‌ای جانور منشانه نسبت به زنان و انبوه شدن ریش و پشم مردان، هیچ چیزی به کشوری محض و مورد تجاوز فاشیست‌های جهادی و طالبی قرار گرفته، به ارمان نمی‌آرد؟ ولی اربابان استانکزی‌ها دستور داده اند که ازین «هویت مشترک» ها توفان برپا کنید تا چهره مزدور تان از چشم مردم پنهان بماند؛ تا همیشه رعب و وحشت را در دل‌های مردم زنده نگهدارید؛ تا مردم نگویند که شما تا دیروز نواله خواران پشت دروازه‌ها، هیچ «حرف و طرحی» از خود ندارید! □

* - معلوم نیست چرا این آقا طالب، صفاتی مانند متقی، خاکسار، آخند، آخندزاده، مجاهد، حقانی، حقجو، حق یار، شریعت یار و... را در نامش اضافه نمی‌کند که گویا شرط لیدر بودن و «طلبه کرام» بودن است!

سی آی ای به افغانستان فراوان اسلحه می‌فرستد

خانم فریال گوهر (درامه نویس و هنرمند برجسته و معروف پاکستان) فاش ساخته که سی آی ای در طول ۱۹ سال جنگ داخلی ۶۵۰۰۰ تن سلاح را از طریق اردوی پاکستان به افغانستان فرستاده و حالاً نیز ارسال اسلحه به آن کشور جنگ زده ادامه دارد.

وی ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که این ارقام از طرف سازمان عقوبین الملل به نشر سپرده شده است.

او علاوه نمود که یک ماین زمینی ۸/۳ دالر قیمت دارد اما پاک کردن یک ماین ۱۰۰۰ دالر تمام می‌شود. □ («مسلم»، ۲۶ فبروری ۱۹۹۸)

صهیونیستهای اسرائیل تازه ترین خریدار میهنفروشان جهادی

ربانی و «دولت» اش بیش از آن در تب مجدد آبه قدرت رسیدن در کابل می سوزند که اگر با هر دولتی به مغازه می پردازند، لااقل از معامله با صهیونیستها ابا و وزند و از شعار چند سال پیش خود دایر بر «صهیونیست و کمونیست ها دشمن مردم افغانستان» خجالت بکشند. خبر دیگری در «فرنتیرپست» (۱۵ جون ۱۹۹۸) به نقل از خبرگزاری فرانسه در باره روابط اتحاد شمال با اسرائیل چنین است:

«روزنامه اسرائیلی Yediot Aharonot یکشنبه نوشت: اسرائیل در مورد تأسیس مناسبات دیپلماتیک با ائتلاف ضد طالبان در تماس بوده است.

روزنامه خاطر نشان ساخت که مدیر عمومی وزارت خارجه اسرائیل Eitan Ben Tsur چند ماه پیش با یک وزیر دولت معزول پرزیدنت برهان الدین ربانی در پایتخت کشوری اروپایی ملاقات داشته است.

روزنامه مذکور گفت که سفیران افغانستان در امریکا و ملل متحد نیز با همتای اسرائیلی خود در تماس بوده و یک مامور رسمی افغان که هویتش فاش نشد از کشور یهود بازدید کرده است.»

به علت وابستگی میهنفروشان جهادی به ایران، شاید تا مدت ها این معامله خایانه آنان زیاد آفتابی نشود اما قدر مسلم اینست که غیر از دریافت کمک های مالی و تسلیحاتی از ایران، هند، جمهوری های آسیای مرکزی، فرانسه و ترکیه، خایان جهادی از اسرائیل هم کمک دریافت داشته اند. سر جهادی ها جانی تیکارانی اند که آب خیانت از شان گذشته و بنابراین از فروختن خود به هیچ قدرتی متفور دریغ نمی ورزند. □

مافیای اکرین طالبان را مسلح میسازد

(خبرگزاری فرانسه): سفیر افغانستان در مسکو، عبدالوهاب آصفی اظهار داشت که مافیای اکرین بکمک پول عربستان سعودی، برای ملیشای بنیادگرای طالبان در افغانستان، از طریق پاکستان اسلحه فراهم می کند.

او اضافه نمود: «نظامیان پاکستان اسلحه ای را که توسط سرمایه گروپهای مافیای اکرین خریده شده، به طالبان تحویل دادند. خریداری اشیای تهیه شده توسط منابع پولی عربستان تأمین شده است.

سفارت از قول منابع استخباراتی افغان گفت که اشیای تهیه شده شامل طیاره های AN-32، تانکهای T-62 و کلاشنکوف های اتوماتیک که تماماً ساخت روسی بودند، می باشد. □

(«فرنتیرپست»، ۱۸ اگست ۱۹۹۸)

تیم تلویزیونی در جستجوی قوم گم شده یهودی در افغانستان

یک تیم تلویزیونی کانادایی فلم مستندی از منطقه ی پشتون (پتان) نشین پاکستان تهیه دیده اند که طی این تحقیقات کوشیدند شواهدی بدست آرند که پشتون ها از نسل یهود هستند. مطابق اظهارات منابع افغانی این تیم توسط Simakha Jackomin (۴۵ ساله) که رومانی الاصل بوده و درین اواخر به اسرائیل مهاجرت نموده، رهبری می شد. چند ماه را دربر گرفت تا تیم مذکور موفق به گرفتن ویزای لازم جهت رفتن به منطقه مورد نظر در پاکستان شد.

یکی از اعضای که با آن تیم کاری می کرد، به روزنامه «الحیات» اظهار داشته که به قصد تحقیق در مورد آن قبیله یهودی که شرق میانه را ترک گفته بود راه خود را گم کرده به افغانستان، ازبکستان و هند رفته است. اصل و نسب پشتون ها از طرف محققان، تاریخ دانان و زبان شناسان به گونه های مختلفی تعبیر شده است. برخی معتقدند که پشتون ها از نسل آریین هستند. عده ای آنان را اولاده ی خالد بن ولید می دانند و یک عده هم معتقدند که پشتون ها از نسل یهود هستند. یکی از مهمترین کسانی که این تیوری را شایع ساخت Walf Kabarow نماینده دولت انگلیس در منطقه بود. او کتابی نوشته بنام (The Pathans) و سعی نموده تا ثابت سازد که پتان ها از نسل یهود هستند. محققان پاکستانی و افغانی عقیده دارند که این نظریه از طرف مغل ها شایع شده است. زیرا آنان از رهبران افغان که در قرن ۱۱ در هند تسلط داشتند متنفذ بودند. مهمترین رهبر افغان که بر هند حکومت رانده، شیر شاه سوری بود. وقتی مغل ها قدرت را در هند گرفتند، تبلیغ نمودند که افغان ها از نسل یهود اند.

نویسنده مغلی Akhnad Darwira به امر شاهان مغل کتاب جامعی نوشته بنام «مخزن الافغان» که در آن نیز این تصور را تثبیت کرده است. پریشان ختک که فعلاً رئیس پوهنتون الخیر در اسلام آباد است در کتاب خود بنام «پتان ها کی هستند؟» می نویسد که یهودی ها از دامنه کوه های سلیمان افغانستان به شرق میانه مهاجرت کرده اند و برعکس. تیم تلویزیونی کانادایی دلیل می آورد که پشتون ها از نسل یهود هستند زیرا هر دو «batu» (پتو؟) می پوشند. اما به همه معلوم است که تاجیک ها هم پتو می پوشند. این تیم علاوه بر شباهت هایی بین کلمات عبری و پشتو می بیند اما یک عده تاریخ دانان افغان عقیده دارند که زمانی عبری زبان بین المللی شده بود و بنابراین کلماتی از آن شامل پشتو نیز شده است چنانچه کلمات عربی و فارسی نیز به همین دلیل شامل زبان پشتو شده اند. یکی از کارکنان تیم تلویزیونی با تعجب اظهار داشت که افغان ها خوش ندارند که از نسل یهود شناخته شوند. □

(«مسلم»، ۲۸ نوامبر ۱۹۹۷)

آقای کوهدامنی.

ما را نه با شما سرآشتی است و نه با «تکرارناپذیر»های تان!

آقای بیرنگ کوهدامنی،

خردجالی بنیادگرایان بدذات را به بند بوت خود برابر کرده و با بی خیالی و بی ننگی غریبی و بی توجه به ظلمات حاکم، راجع به شعر و شاعری و فرهنگ و ادب «تاب» و «غیرسیاسی»، درفشانی می کنند، اگر احمق و مصاب به بیماری ای عقلی تشخیص نداده باشیم، خاین نامیده ایم.

داکتر رضابراهنی را می شناسیم ولی ویژه گی نوشتنش توجه اصلی ما را جلب نکرده بود. از کتاب «طلا در مس» او هم به یاد ما مانده که چرا در آن به شاعرانی چون نعمت آرم، سعیدسلطانپور، خسروگلرخی، اسماعیل خویی، شفیع کدکنی و... پرداخته نشده و چرا آنقدر با شیفتگی و احساسات از عرفان و سورریالیزم سخن گفته - که کاش نمی گفت تا اینکه بیش از ۳۰ سال بعد شاعران و منتقدان وطنی با نشخوار قطعاتی از آن، مردم را در برابر قصابان هاربنیادگرا، تشویق به تحمل و رخوت و بی غیرتی «عارفانه» نکنند. خلاصه آقای بیرنگ کوهدامنی، برای ما کابوس چشم کشیدن ها توسط مزدوران وحدتی و متقابلاً آدم سوزی ها و بی ناموسی های باند رسول سیاف و «فرمانده آگاه و هوشیار» شما نسبت به هزاره ها، کافی بوده و هست و خواهد بود که اندیشه یی به شیوه خاص نوشتن و قضایی از این نوع را در ذهن ما بخشکاند.

آیا واقعاً «ستاره بر فراز کرملین را بیشتر از حجرالاسود دوست دارید؟ پس وقتی احسان طبری، خمینی و رژیمش را ماه و خورشید و کهکشانش ساخت و به آن ستاره نامی توانست چتلی باشید، لازم نبود اشاره می داشتید که هر چند «بزرگمرد» از «ستاره یاقوتی» روی بر تافته ولی شما علی الرغم «دانش و نبوغ» وی کماکان به آن دل بسته اید و حتی برتر از حجرالاسودش می دانید؟ این کم از کم روشن می نمود که «دانش و نبوغ ادبی» حتی بزرگترین «بزرگمردان» که خاین و ذلیل شوند نمی توانند شمارا به خیانت و ذلت بکشانند چه رسد به احسان طبری.

اجازه بدهید در این گفته هم که با «بسیاری از مطالب «پیام زن» موافقد»، شک کنیم. در آن شماره ای که شما دیده اید، موضع ما مقابل میهن فروشان پرچمی و خلقی، جنایتکاران جهادی و طالبی و

رسم است که در مکاتبه تعارف ها با تعارف هایی متقابل همراه باشد. ولی ما این کار را نمی کنیم. ما جمله ی «سلامتی و پیروزی های روزافزون تان را در راه هدف هایی که در پیش رو دارید خواهانم» را صمیمانه نمی دانیم. یکی از هدف های ما سرنگونی تمام «اندیشه ورزان» پوشالی و اخوانی متجمله «فرمانده آگاه و هوشیار» و برادرش است. آیا شما هم خواستار تحقق این هدف هستید؟ اگر آری، در آن صورت باید به دوستی با «اندیشه ورزان» و در درجه اول برادر «فرمانده آگاه و هوشیار» پایان دهید چون اگر ابتکار را بدست گیرند و در شمالی گیرشان بیاید عواقب ناگواری به دنبال خواهد داشت.

بهر حال، ما ریاکاری نه نموده و پیروزی شما را که همان پیروزی «اندیشه ورزان» قوما و «شمالی وال» است، آرزو نمی کنیم. ما صاف و صریح خواهان ناکامی شما و قهرمانان شما هستیم.

راجع به نثر ما بلافاصله این گفته ی مشهور به یاد ما می آید که:

شاعر نیم شعر ندانم که چیست

من مرثیه خوان وطن مرده ی خویشم

ما شاعر چه که بدون ابراز تواضع ادعای نویسندگی و داشتن نثر بخصوص را هم نمی کنیم. اگر زبان «پیام زن» بد نیست دلیل عمده اش شاید این باشد که تبر را به درز می زند و زبان حال اغلب خوانندگان ماست که داغی مستقیم یا غیرمستقیم از ستمکاری های همان «اندیشه ورزان» جنایتکار پوشالی و یا بنیادگرای شما را در قلب دارند. ما فراوان از خوانندگان خود شنیده و خوانده ایم که گفته اند: «شما در نوشته های تان آخر دل ما را نسبت به این بی ناموسان پلید می کشید».

باری، شما اگر نثر ما را «سخت دوست» می داشتید، کاش به داکتر اکرم عثمان، لطیف پدram، رشیرنگارگر و... می گفتید که: «ممکن «پیام زن» هنوز آنطور که باید از درون ما و اتحادیه ما خبر نباشد، اما ما و شما که یکدیگر را می شناسیم که چه بودیم و چه هستیم. لازم نیست این چنین خشمگین شده و به «جنسیت»، «تربت»، سفارت و «تحصیلات عالی» خود پناه جویم چرا که پنه مردی و نامردی ما مدتهاست که با برخورد سازشکارانه ی ما با اخوان هم روی آب افتاده.»

راستش این آقای کوهدامنی که ما در این جنونکده ی خائنان بنیادگرا، نه هرگز خواسته ایم و نه قادر بوده ایم در صدد نوشتن به شیوه ای خاص و در پیش گرفتن یک «سبک»^{*} خاص برآیم و چنانکه توجه کرده خواهید بود، آن شاعران و ماعرانی را هم که رذالت و

* - شایان یادآور است که چند خواننده دیگر نیز از روی حسن نظر یک چنین اظهار نظرهایی کرده اند.

آن ادعای «موافقت» ثان با «بسیاری از مطالب "پیام زن" را نمی توان جدی گرفت.

آگاهی ما «از اهل قلم» و روشنفکران سرکاری افغانستان نه تنها «شگفت انگیز» نیست بلکه آن را ناچیز می دانیم. مثلاً راجع به مردارخوری های اکثر آن «اهل» در درگاه روسها و سگهای شان و کرکسان اخوانی، و نیز سکوت، خنثی نویسی یا تملق گویی شان در

دوستی و روشنفکران در گرو آنان، بیان یافته است. آیا شما با آن موافقت؟ اگر آری، حتماً لطف کرده برای ما بنویسید که چرا، چگونه؟ آیا واقعاً از ننگین بودن ۱۵ سال کار با پوشالیان و بخصوص دوستی با «اندیشه ورزان» جلاد اسلامی، وجدان تان تکان خورده است؟ اگر جواب مثبت باشد پس شما از نو تولد شده اید و می توانید در مبارزه پر غرور برضد بنیادگرایان و باداران شان نقش ارزنده ای ایفا کنید. در غیر

دست اندرکاران گرامی مجله «پیام زن»

پس از سلام، سلامتی و پیروزی های روزافزون تان را در راه هدف هایی که در پیش رو دارید خواهانم. شماره ی ۴۸ حوت ۱۳۷۶ «پیام زن» را یکی از دوستان از آلمان برایم فرستاد. من پیش از آن «پیام زن» را ندیده بودم. درباره اش شنیده بودم، اما از آنجایی که شنیدن مانند دیدن نیست «پیام زن» را نشریه ای یافتن خواندنی که با قلمی ستهنده و نثری کوبنده نوشته می شود. این گونه نوشتن را که با رضایرانی در ایران آغاز یافته من سخت دوست دارم و من خود نیز نوشته هایی ازین دست دارم. تشکر از شما که در پشتی اول مجله ی تان نوشته اید: «بیرنگ کوه دامن، شاعری مردمی یا از وقیح ترین چاکران "فرهنگی" خاینان جهادی؟» از توجه تان به خودم تشکر می کنم که به خود زحمت روا داشته اید و پنج صفحه مطلب درباره ی من نوشته اید. من خود را شایسته ی این همه تجلیل نمی دانم. شاید بگویید ما که تجلیل نکرده ایم به تذلیل پرداخته ایم. برای من فرق نمی کند، من همیشه به این بیت جلال بلخ معتقد بوده ام:

بدم گویند بدگویان نکو گویند نکویان

من این بد را و نیکو را نمی دانم، نمی دانم.

من می خواهم اطلاعات تان را کامل کنم که از من کتابی به نام "ترکمنستانی را که من دیدم" در انتشارات نووستی مسکو نیز در ۱۹۸۰ چاپ شده و مجموعه ی شعری احسان طبری که گزینهای است از سروده های آن بزرگمرد به نام "از میان ریگ ها و الماس ها" به کوشش من انتشار یافته است. من به نبوغ و دانش ادبی طبری عقیده ای تغییر ناپذیر دارم و درخشش ستاره ی یاقوتی برفراز کرملین را نیز بیشتر از سنگ حجرالاسود دوست می دارم.

با بسیاری از مطالبی که شما در مجله «پیام زن» آورده اید، موافقم، اطلاعات و آگاهی تان از اهل قلم و روشنفکران افغانستان شگفت انگیز است. خواندن مقاله های پیام زن در قطار چنانم مشغول داشت که سه ایستگاه آن طرف تر از ایستگاه نزدیک خانه ی خود پیاده شدم. من از خود نمی خواهم دفاع کنم، اما به آگاهی تان می افزایم که تا اکنون که در دارالامان لندن به سر می برم، عضویت هیچ حزب و سازمان و جریانی را نداشته ام، پس ازین نیز نیازی به آن نمی بینم، نوشته اید که «چگونه شد که سر و کله ی جناب عالی از لندن پیدا شد؟» عرض کنم به حضور تان که در زندگی من معجزه های رخ داد، برای نخستین بار خط هوایی میان تاجیکستان - هند - لندن، ایجاد گردید، و من با خانواده سال ۱۹۹۱ به دعوت خواهر زحم به آلمان رفته بودیم و پس از اقامت سه ماهه به تاجیکستان برگشته بودیم، روزهای سخت و دشواری را نیز در تاجیکستان از سر گذراندیم، خط هوایی که ایجاد شد چون قبل از برای آلمان را در پاسپورت های خود داشتیم گر چه از تاریخ اعتبار آن نیز گذشته بود به تکت فروشی مراجعه کردم و باین دلیل که می خواهم از طریق لندن به آلمان برویم و ویزه ی آلمان را هم داریم، چون نمایندگی تازه کار بود و بی تجربه، و مدت اعتبار ویزای آلمان را نیز متوجه نشد برای ما تکت دادند و من با خانم و پنج فرزند در بدل پرداخت (۳۳۰۰) دالر قیمت اصلی تکت ها از میدان هوایی تاجیکستان پرواز و به فرودگاه لندن فرود آمدم. این شانس و تصادف بوده، هیچکسی مرا در زمینه کمک نکرده، و پولی هم نداشتم که به قاچاق بران دهم اگر چنین نمی شد، اکنون در همان تاجیکستان بودم. از همان (۳۳۰۰) نیز نیش را از دوستی قرض گرفتم.

آنچه درباره ی من قلمی کرده اید، هرگز و هیچگاه مایه رنجش من نخواهد شد، شاید بدتر از آن باشم که شما نوشته اید، انسان ها همیشه در لب پرتگاه اشتباه قرار دارند. اما من آنچه را نوشته و سروده ام، از طرز درک و دریافت خود نوشته ام. شاید این نوع بینش برای برخی خوش آیند نباشد، اما هر کسی این حق را دارد که برای خود قبله ای داشته باشد، به هر سویی که می خواهد، رو کند، این حق طبیعی و مدنی هر انسانی است. این ضرور نیست که من مثل کارکنان نشریه «پیام زن» بیاندیشم و یا آنها را وادارم که مثل من بیاندیشند. اما من می توانم آن نویسنده ای را که درباره ی من نوشته به خاطر نثر روان و استعداد قلمی اش دوست داشته باشم.

دوستان و قلمزنان «پیام زن»

چنانکه گفتم من نمی خواهم از خود دفاعیه ای ترتیب دهم، آنچه نوشته اید، سرچشمه گرفته از عقیده و جهان بینی شماست و طرز عقیده و جهان بینی هر کسی برای خودش ارزش دارد. شما مرا با معیارها و ملاک هایی که در نزد خود دارید از چاکران "فرهنگی" خاینان جهادی و میهن فروشان خلقی و پرچمی پنداشته اید، این پنداشت شماست و من هرگز سعی نمی کنم که پندار شما را تغییر دهم و این هم حق طبیعی تان به حساب می آید. اما من هم می توانم این حق را داشته باشم که احمدشاه مسعود را دوست بدارم و برادر او احمدولی را از دوستان نزدیک و شخصی خود حساب کنم و یا سیاست فرهنگی ببرک کارمل را بستم و در مرگ دکتر نجیب الله مویه کنم و مقاله ای در دفاع از او بنویسم. این عقیده ی شخصی من است و من این را نمی توانم بر کسی تحمیل کنم. شما حق دارید که نوع بینش مرا به باد انتقاد بگیرید، باور من اینست که تاریخ جریان دارد و هیچ چیزی به مرحله ی نهایی خود نرسیده و قضاوت نهایی را نیز مردم و تاریخ انجام می دهد.

نظر دیگر من این است که شخصیت هایی مانند دکتر اکرم عثمان، رهنورد زریاب، واصف باختری، قهار عاصی اسحق نگارگر، محمود فارانی، داکتر اسدالله حبیب که شما همه ی شان را یکسره نفی کرده اید، از سیماهای تکرار ناپذیر فرهنگ و ادب کشور ما اند. شما در قضاوت های تان شخصیت اجتماعی افراد را با شخصیت فرهنگی شان یک جا مورد سرکوب قرار می دهید. این دو مسئله از هم جداست، باز هم این طرز دید من است، شاید شما چنین نیاندیشید. یک شاعر و نویسنده شاید از رهگذر شخصیت اجتماعی معیوب باشد اما کاری درخشان در زمینه ی فرهنگی ارائه داده باشد، چگونه می شود هر دو را نفی کرد؟

در پایان برای همه تان پیروزی و موفقیت آرزو دارم، لطفاً شماره های پیشین مجله «پیام زن» را برای من گسیل کنید و از شماره های آینده نیز به آدرس من ارسال بدارید، وجه اشتراک را خواهم پرداخت.

پیروز و بختیار باشید.

با احترام - بیرنگ کوه دامن

آنچه درباره شما نوشته بودیم بدون توجه به رنجش یا عدم رنجش شما بوده است. در این هم حرفی نیست که نوشته‌ها و سروده‌های شما حاصل «طرز درک و دریافت» خودتان می‌باشند و ما دقیقاً بر همین «درک و دریافت»تان تمرکز داده‌ایم که شما را به تأیید و تحبيب «اندیشه ورزان» می‌کشاند که اگر از یک عابر معمولی لندن هم درباره آنان پرسید دستمالش را پیش بینی‌اش خواهد گرفت و با نگاهی مشکوک و حاکی از نفرت، خود را از شما دور خواهد کرد. دموکراسی را نمی‌توان لته پاکی پنداشت که هرگونه آلودگی را می‌توان به نامش زدود. درست است که «هرکس این حق را دارد که برای خود قبله‌ای داشته باشد» اما قبله تا قبله بسیار فرق می‌کند. حتی در همان انگلستان می‌توان احزاب متعدد را «قبله» خویش کرد ولی وقتی پای حزب نوازی‌ها در میان می‌آید دیگر حتی آن «مهد دموکراسی» هم تحملش نمی‌تواند و مردم غالباً به پیروان آن به مثابه موجوداتی غیرعادی و هیتلرزه می‌نگرند و شاهد بودید که بنابر هر بازی‌ای بود، جنرال پینوشی «جهادی» مشرب را هم توقیف کردند. و بناءً **قبله ساختن «اندیشه ورزان» «حق طبیعی و مدنی» هیچ انسان سالم و شرافتمند و واقعاً معتقد به دموکراسی نمی‌تواند به شمار رود، و اگر او این حق را به خود بدهد بر دیگران است تا افشاء و مجازاتش کنند.**

مطلقاً ضرور نیست مثل «پیام زن» بیاندیشید و کسی چنین نخواسته است، اما به مراتب مهمتر و مطلق‌تر از آن این است از شما پرسیده شود که چه قلب و وجدانی دارید که اجازه می‌دهند «اندیشه ورزان»ی خون‌آشام و تا مغزاستخوان خاین را محراب و آمال خود انتخاب کنید. اشتباه از اشتباه نیز متفاوت است. افراد بی‌شمار در «لب‌پرتگاه اشتباه» قرار خواهند داشت اما تعداد بسیار خیلی از آنان به این «اشتباه» در خواهند غلتید که قاتلان در سطح جهانی بدنام را «اندیشه‌ورز» نامیده و بعد هم به دوستی با آنان بنازند.

اتهام چاکر فرهنگی پوشالیان بودن و دوستی با بنیادگرایان، از نظر ما بدترین و سنگین‌ترین اتهام ممکن است که آن را به شما وارد آورده‌ایم. شما اگر آن را بی‌اساس می‌دانید، حق دارید و باید ردش کنید. باز هم باید گفت که **دموکراسی این نیست که شما به آنچنان کثافات رو نمایند و ما بگوییم «حق طبیعی و مدنی»تان است و «محترمانه» سکوت کنیم و ما که به شما اتهام نوکری برای جنایتکاران پوشالی و مذهبی را ببندیم، شما با دهان پر خنده بگویید این «حق طبیعی و مدنی» ماست و والسلام.** شما نکوشید پندار ما را تغییر دهید، بر شما و «تکرار ناپذیر»هاست که اگر حرف ما را وارد نمی‌دانید رد کنید. اما تعجب اینجاست که شما به اتهام فوق‌طوری برخورد می‌کنید که گویی نسبت افتخارآمیزی به شما داده شده باشد! درست است که تاریخ جریان دارد، اما درباره سیاهی و پلیدی پاره‌ای از وقایع، تاریخ همزمان با رخداد آنها به قضاوت می‌نشیند. مخصوصاً

برابر بنیادگرایان، آگاهی مشخص نداریم و قضاوت ما در مورد خادی بودن برخی از آنان (راستی چه سربلندی‌ای دارد که همچون گدیگی در دست رژیم و در قفسش موسوم به اتحادیه نویسندگان باشی ولی کارمند و شکنجه‌گر خادش نه؟) بر اساس منطق و درکی عام از شخصیت آنان استوار است و متأسفانه عکس، فلم یا سندی از این قبیل در دست نداریم که بطور مثال لطیف پدرام، داکتر اکرم عثمان، رهنورد زریاب یا... را حین استنطاق یا شکنجه مبارزان و یا جاسوسی برای روسها یا بنیادگرایان نشان دهد. و شما می‌دانید که حضرات با آنکه یکی «قومندان» جهادی می‌شود، یکی به طرزی باور نکردنی به مصاحبت با داکتر نجیب در محضر خانمش فخر می‌فروشد و دیگری به لقب «کارمند شایسته فرهنگ»ش، از ما خواستار ارائه «سند» دایر بر میهن‌فروشی و جاسوسی خود می‌شود! از لطیف پدرام معلوم الحال که بگذریم، اگر داکتر اکرم عثمان و رهنورد زریاب خود پرده را پس نزده و قلم‌شان را خواسته یا ناخواسته به گردش در نمی‌آوردند، ما به این حد از زبونی و حقارت و بی‌شخصیتی آنان پی نمی‌بردیم. با تمام تلاشی که داشته‌ایم، صرفاً به انگشت شمار از نشریات پوشالی و اخوانی دست یافته‌ایم («سباوون» دو شماره و «ژوندون» ۵ شماره و مقداری نشریات پراکنده جهادی) که البته به مثابه مشت نمونه خروار جهت افشای «فرهنگیان» خادی - جهادی و تسلیمی کار گرفته‌ایم. لیکن اگر دسترسی به نشریات و اطلاعات ما از جریان کسب و کار ۲۰ ساله‌ی سری و علنی آن «اهل» اندکی گسترده می‌بود، ماهیت این فرهنگیان پوشالی و اخوانی را بهتر می‌توانستیم بر ملا سازیم ولی افسوس که چنین نیست. آیا شما ما را کمک می‌توانید؟ شما که یقیناً در دوستی با «اندیشه ورزان» جنایتکار، تنها نیستید، آیا می‌توانید بگویید از هم‌زمان اتحادیه یا بیرون از آن، که کم و بیش برابر شما از دوست بودن با خانیان «اندیشه ورز» به خود می‌بالند، ولی خاموشی گزیده‌اند، کیانند؟ ما حتی نمی‌دانیم سایر «کارمندان شایسته فرهنگ» کیانند؟ سِر دیگر کدامیک از «اهل قلم» با گرفتن نشان و مدال از دست خون‌آلود پوشالیان خم است؟ ما از بیانات این شاعران و نویسندگان «شایسته» که به مناسبت دریافت آن القاب و مدال‌ها در حضور رهبران شان ایراد می‌کردند آگاه نیستیم. شما که به احتمال قوی در آن بازی‌ها شرکت داشتید، می‌توانید نمونه‌هایی را برای ما حکایت کرده سهمی در غنی ساختن مطالب مجله‌ای ادا کنید که با «بسیاری از مطالب» آن موافقید؟ ما معتقدیم که هنوز سیاه‌ترین گوشه‌های حیات این «اهل» نااهل، آفتابی نشده‌است.

ما نگفته بودیم که اقامت در تاجیکستان افتخار داشت و چرا لندن رفتید. مراد این بود که وقتی با «اندیشه ورزان» و «فرماندهان» اخوانی مخالفتی ندارید چرا در «امارت پنجشیر»، «امارت مزار»، «امارت بامیان» و غیره مسکن گزین نشدید تا بی‌سبب دچار «غم غربت» نباشید. بازگو کردن آن شرح طولانی مقیم شدن در لندن لزومی نداشت.

«معیوبیت» به کندوکاو در «کار درخشان» آنان پردازید. تمامی اشارات شما در زمینه حاکی از تأکید بر جدا ناپذیر بودن شخصیت اجتماعی هنرمند از آفریده هایش است.

در مطلب مایاکوفسکی آمده: «برای اینکه سفارش اجتماعی به بهترین وجهی اجرا شود باید پشتتاز طبقه‌ی خود بود. باید ریشه داشت و در همه جبهه‌ها جنگید.»

«تکرار ناپذیر» های شما با قلم خود در کدام جبهه‌ها جنگیدند، جبهه جنگ ضدروسی یا جبهه ضدبنیادگرایی؟

در مقاله صمدبهرنگی: «برای او نیز میسر بود که با سازش و تسلیم طلبی و انحراف به مال و جاه و مقام برسد، اما او چنین نکرد. در برابر بیداد و استبداد ایستاد و با سکوت خویش در جنایت ستمگران شرکت نکرد...»

پس قبول کنید که «تکرار ناپذیر» های دروغین، با تسلیم طلبی و انحراف شان که حتی به تنگ ریاست‌ها و نشان‌ها هم رسیدند عناصری فرومایه بودند و زمانی که در برابر بیداد بی نظیر بنیادگرایان سکوت کردند، باید از بیشترین همدستان جنایت ستمگران به حساب روند. «شاعری که بطور سطحی دم از «یأس و بیداد» می‌زند و فردا که پای عمل به میان می‌آید خود را به کوچه حسن چپ می‌زند مطرود است. و راستی شاعری که سنگ مردم پرستی را به سینه می‌زند و هنگام روبرو شدن به آنها می‌گریزد به چه درد می‌خورد.»

شما بفرمایید که «تکرار ناپذیر» های تان جز به درد جاسوسی به بیگانگان یا خدمت به اخوان و خیانت به مردم به چه درد خورده و می‌خورند؟

«صمد مردانه زیست و مردانه نوشت و از سنگر نوشته‌هایش بر ضد هر چه پستی بود ستیزه کرد.»

به خود تان و حسین گل‌کوهی و نظایر تان بگویند که چرا بی‌جهت به خود زحمت داده، این «تکرار ناپذیر» ها را «مردانه پوش» کرده، صاحب «کاری درخشان» دانسته و تشفی خاطر می‌کنید. اگر داوری شرافتمندانه‌ای مطرح باشد، آیا بین «تکرار ناپذیر» ها حتی استثنائاً یکی هم هست که «مردانه زیسته و مردانه نوشته» و «بر ضد هر چه پستی بود» ستیزه کرده باشد؟ **آیا ساختن با روس‌ها و دست‌نشانندگان و فاشیستهای مذهبی و تأیید رژیم ایران و نوشتن «معراج مؤمن» و کثافتکاری‌هایی از این نوع، «مردانه نویسی» و «ستیزه بر ضد هر چه پستی بود» نام دارد؟ می‌توان ذره‌ای تشابه بین شخصیت و کار صمدبهرنگی و این «تکرار ناپذیر» های پوک و جاسوسی‌پیشه و یاور اخوان مشاهده کرد؟**

و باز هم از صمد نقل می‌کنید: «آه ای کینه، تو هم مانند محبت مقدس هستی! ما نمی‌توانیم محبت خود را به مردم ثابت کنیم مگر اینکه به دشمنان مردم کینه بورزیم. تو با ریختن خون ظالم، به ستم‌یادگان محبت می‌نمایی.»

بقیه در صفحه (۷۱)

معلمین باشید که جریان تاریخ ابداً موجب تغییر رنگ خون نخواهد شد؛ جریان تاریخ لکه‌های خون از سر و روی «اندیشه ورزان» پوشالی و اخوانی شما را نخواهد زدود. این جریان همانطور که از نرون و چنگیز و تیمور

گرفته تا هیتلر و فرانکو و پینوشه و خمینی و سوهارتو و... را فرشته نخواند، تصور نمی‌کنیم قبله‌های پر چمی و اخوانی شمارا هم ملایک ثابت سازد. آیا شما قید می‌توانید که «مرحله نهایی تاریخ» و زمان «قضاوت نهایی مردم و تاریخ» کی خواهد بود؟ اگر روزی برسد که مثلاً گلابزوی یا سلیمان لایق یا اسداله سروری (در صورتی که به جنایتکاری‌های این «اندیشه ورزان» بی‌باور باشید، خامنه‌ای یا سوهارتو یا پینوشه را در نظر بگیرید) در محکمه‌ای مردمی محکوم به اشد مجازات شود ولی بنابر منطق شما استدلال فرماید که «من بی‌گناهم چون تاریخ جریان دارد و هیچ چیزی به مرحله‌ی نهایی خود نرسیده و قضاوت نهایی را نیز مردم و تاریخ انجام می‌دهد»، باید محکمه منحل شده قضات سر خود را از فرط خجلت بالا نتوانند و مردم هم منتظر «روز قضاوت نهایی» بنشینند که به یقین همان آخرت خواهد بود؟؟

باین منطق جالب شما هیچ جنایتکار کثیف تاریخ نیست که برائت نیابد زیرا «تاریخ جریان دارد و قضاوت نهایی را نیز تاریخ انجام می‌دهد» و جریان تاریخ هم بی‌انتهاست!

به نظر ما مهمترین نکته‌ی نامه شما جایی است که ضمن «سیماهای تکرار ناپذیر فرهنگ کشور» خواندن داکتر اکرم عثمان، ره‌نورد زریاب، و اصف باختری، قهار عاصی، اسحق نگارگر، محمود فارانی و داکتر اسداله حبیب می‌نویسید: «شما در قضاوت‌های تان شخصیت اجتماعی افراد را با شخصیت فرهنگی شان یک جا مورد سرکوب قرار می‌دهید این دو مسأله از هم جداست.»

متأسفانه در این حرف هم هر چه مضمهر است غیر از صداقت. **چطور فردی با شخصیت نازل و حقیر و بی‌مقدار اجتماعی می‌تواند آثاری با ارزش بیافریند؟ آن «تکرار ناپذیر» های شما در دوران خیانتکاران پوشالی و اخوانی، اغلب در کابل تشریف داشتند و بنابراین چطور ممکن بود «کاری درخشان» خلاف خواست و تأیید جلادان حاکم و خلاف سیاست فرهنگی شان ارائه دهند؟ چطور ممکن است فرهنگیانی تسلیم شده به فاسدترین جانیان، «کاری درخشان» ارائه دهند؟؟ شما آقای بیرنگ کوهدامنی یا در کتاب «در اشراق واژه‌ها» دروغ گفته‌اید یا اینکه حالا به احکام مندرج در آن کتاب، یکبار به پست می‌کنید. در آن کتاب، شما از هنرمندان متعددی از قدیم و معاصر یاد کرده و همه را «تکرار ناپذیر» تعریف نموده‌اید زیرا در درجه اول همه دارای شخصیتی استوار، مردمی، با مناعت و بیک کلام مبارز و عدالتجو بوده‌اند، یعنی هیچکدام راز «رهگذر شخصیت اجتماعی معیوب» تشخیص نداده‌اید که بعد علی‌الرغم این**

رسول امین خواستار چه نوع فاشیزم است؟

است که شاهان و شاهزادگان متعددی را به ضرب گلوله از پا درآورده اند. برای مردم ما شاه و شاهزاده هیچگاه چیز مقدس و «غیر قابل انتقاد» نبوده اند. توده‌های ما دیروز بر ضد شاه و شاهی بودند و امروز بر ضد امیر و امارت اند با آنکه در هفت پوشش دینی قرار داده می‌شوند. طرفداری مردم ما از ظاهرشاه نه هرگز به خاطر تمایل شان به سلطنت و شاهزادگان بلکه به خاطر انتخاب بین جلادان بنیادگرا و او بوده است. درین زمینه ما نیز گفته ایم که حتی پایی گک ظاهرشاه را هم با این گرگان خون آشام نمی‌توان مقایسه کرد ولی مسخره است که این حمل به اساساً «علاقتمندی» ما به شاه و شاهزادگان گردد.

صدای آقای امین صدای فرد عقب مانده و شدیداً مرتجعی از گور صد ساله برخاسته‌ایست که تنها با دژخیمان «امارت» طلب همخوانی دارد. او دلیل اصلی عدم قبول خاینان جهادی (و احتمالاً طالبی) را نه در ماهیت عمیقاً ضد دموکراسی و قرون وسطایی و پر خیانت و جنایت آنان بلکه در منشاء خانوادگی آنان می‌بیند: «من بمشابه یک افغان، آنان (کسانی که در فاجعه ۸ ثور به قدرت رسیدند) و پیشینه و منشاء خانوادگی آنان را نمی‌دانم. چگونه می‌توانم آنان را قبول کنم؟ چگونه یکچنان مردمی قادر به کنترل افغانستان و افغان‌ها اند؟» یعنی تمام جلادان جهادی و طالبی بر سر دو دیده‌ی رسول خان امین جا داشتند اگر با رشته‌ای از رشته‌ها به مثلاً دودمان ظاهرشاه در پیوند می‌بودند. یعنی این فاشیستهای سفاک مذهبی حق داشتند بر افغانستان حکمرایی کنند مشروط بر اینکه یکی از هفت پشت شان به یکی از شاهزادگان عزیز می‌رسید یا بنابر نظریه‌ی نر شیر نگارگر، بخت با آنان یاری می‌کرد و یکی از مادران یا مادرکلانهای شان در یکی از حرمسراهای ملوکانه افتخار حضور می‌داشت تا همخوانی به وقوع می‌پیوست!

دوستی می‌گفت که پاره‌ای از روشنفکران کشور بیشتر از خیانت پیشگان بنیادگرا، مایه سرافکنندگی مردم ما در جهان می‌باشند. و به نظر ما آقای رسول امین بدون شک یکی از آن روشنفکران بشمار می‌رود. بین او و هم مسلکانش نظیر نبی مصداق، انکارگر (شیر نر)، حسن کاکر و غیره هیچ تفاوتی ماهوی وجود ندارد. آنان علناً و بیشرمانه بر خاک پای «امیرالمومنین» شان بوسه زدند اما معضل رسول خان آنست که بوی بوی می‌کند تا انشاءالله در رگهای خاینان بنیادگرا، خون خانوادگی سلطنتی را تشخیص دهد. ولی این مسئله‌ای بسیار مشکل نیست. اگر ظاهرشاه یا یکی از «والا حضرات شاهزادگان» به این یا آن گروه بنیادگرا ملحق گردد، در آنصورت آیا پروفیسر ما هم به طرف آن گروه خاین چهارنعل نخواهد کرد؟

آقای رسول امین باید بداند که همانطوری که دوران «امیران»

پروفیسر عبدالرسول امین معرف حضور خوانندگان عزیز ماست. وی همانست در یک سخنرانی که از سر خطایی انسانی کلمه «مبارزه قاطع» را به زبان آورده بود ولی زمانی که متوجه شده بود چه اصطلاح ضد «نظم نوین جهانی»، «کمونیستی»، «چپ»، «انقلابی» و «خطرناکی»، در گفتارش راه یافته، بلافاصله از حاضران در جلسه به سبب بکاربرد آن کلمه وحشت‌انگیز، عذر خواهی و لاجول کرد! (پیام زن، شماره ۴۴) اخیراً او در مصاحبه‌ای با «فرنتر پست» (۷ فبروری ۱۹۹۸) نکات جالبی اظهار داشته که به یک خنده می‌ارزند مخصوصاً که «پیام زن» فاقد صفحه «فتفتک» است.

پروفیسر ضمن اشاره به ظاهرشاه طلبی‌اش از ۱۹۸۰ به این سو می‌گوید: «در جامعه سنتی افغانی ما، شخصی می‌تواند بر آنان حکومت کند که مافوق هرگونه انتقاد باشد. افغانستان سرزمین شهزادگان است و تنها شهزادگان بر این سرزمین حاکم بوده می‌توانند.» خاینان جهادی گفتند «افغانستان سرزمین جهاد اسلامی است» و بعد هرچه در اثبات خیانت و جنایت و ردالت و بی‌ناموسی بی‌سابقه و غیرانسانی داشتند، بنام «جهاد» و «اسلام» بر مردم و کشور بلاکش ما روا داشتند تا آن که بوی «قیادی‌های جهادی» در اقصی نقاط جهان پیچید و ارباب ناگزیر شد برادران تازه نفس آنان را با لنگی سیاه و چشم سرمه شده بنام طالبان به میدان آورد. این مزدوران وحشی هم بنام «شریعت غرای محمدی» از توسل به هیچ زورگویی، نفاق افگنی قومی و مذهبی و توهین و تبهکاری علیه مخصوصاً زنان ما دریغ نمی‌ورزند تا شیره جان مردم و میهن ما را بنام «شریعت» و تطبیق اسلام طالبی، در «امارت اسلامی افغانستان» بکنند.

و حالا آقای رسول امین با بیرق «سنت» و «عنعنه»‌اش، از این وطنی تباه شده به دست خیانتکاران اسلامی، چیزی می‌تراشد که گویی مردم آن نسل اندر نسل بی‌شعور و ساده لوح و گوسفندی بوده و خوش دارند که فقط «شهزادگان» بر آنان فرمان رانند! یعنی حالا اگر ظاهرشاه به هر دلیلی نتواند یا نخواهد از زندگی آسوده‌اش دست کشیده به افغانستان بیاید، هر کسی از خاندان او ولو هم کاملاً بیگانه از افغانستان و مردمش باشد و ولو یسواد و عقب ماندگی و جهالتش از خاینان جهادی و طالبی هم پیشی گیرد، می‌تواند تشریف آورده و زمام امور را در دست گیرد چرا که اینجا «سرزمین شهزادگان» است و سرنوشت مردم سیاه بخت ما هم جز در دست شهزادگان نمی‌زید!

لیکن رسول خان امین فراموش می‌کند که افغانستان در عینحال سرزمین قیام‌های بزرگ بر ضد شاه و شهزادگان ستمگر و مفتخوار و خوشگذران و طفیلی بوده است؛ اینجا سرزمین آن دلاورانی هم بوده

«امیرالمؤمنین» نمی‌فهمد یا دروغ می‌گوید؟

«امیرالمؤمنین» در بیانیه‌ای از قندهار گفت که زنان افغانستان تحت حکومت طالبان زندگی آرامی داشته و از امنیت کامل مبتنی بر اصول مقرر در اسلام برخوردار اند. «امارت اسلامی افغانستان از حقوق زنان افغانستان به خوبی آگاه بوده و کلیه حقوق منطبق با قوانین اسلامی، به آنان داده شده است. ما توجهی به امریکاییان و اروپاییان نداریم که می‌خواهند با آن نوع آزادی زنان که خود در کشورهای شان مرعی داشته اند، هرزگی و لاقیدی را در افغانستان رایج سازند.» («مسلم»، ۲۹ جنوری ۱۹۹۸)

نه آقای امیرالمؤمنین! امریکاییان و اروپاییان در همان حدی که منافع اقتصادی و سیاسی شان ایجاب کند، گاهگاهی حرف‌هایی می‌زنند که اشتباه است و ثابت می‌سازند که کور اند و آزادی، وارستگی و بالندگی عجیب و بی‌سابقه‌ی زنان را در تمام شئون جامعه در امارت اسلامی متمدن و پرفرنگ شما نمی‌بینند! به حرف‌های بی‌ربط آنان قیمت ندهید که حرف‌های فصلی و دیپلماتیک بر مقتضای شرایط روز است.

جناب «امیرالمؤمنین»، حالا چه از سر جهالت و چه از سر دروغ پراندن و چه از سر نمک پاشیدن بر زخم‌های زنان ما، هر چه می‌خواهید بگویید.

فقط قیام سرتاسری توده‌های مرد و زن ملت ما که شعارش سرنگونی تام و تمام شما و برادران جهادی تان باشد، جواب اینهمه ستم و تحقیر و تهدید شما و امارت تان علیه زنان افغانستان خواهد بود. و این مسئله‌ای است که بدون تردید روزی «توجه» شما را بر خواهد انگيخت. □

منتشر شد

ترکیدن بوقانه‌ی «حکومت اسلامی» در افغانستان شماره ۲

در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی ماوی گزارشها، اسناد و تصاویر

پخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم ما به گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانوران قرار گرفته اند.

جهت دریافت آن به ما بنویسید

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دلار امریکایی

و «امارت» و «امیرالمؤمنین» ها را گاو خورده، دوران شاه و شاهی و شاهزادگان نیز مدتهاست بسر آمده است. او می‌تواند در رؤیاهایش خوش بگذراند اما بعد از این، «شاه» و «ملکه» جز در قطعه‌بازی و جز در کنار فیل و اسب در تخته شطرنج در جای دیگر و به معنی دیگری مطرح نخواهند بود. و شاید هم تا آن روز زنده بوده و به چشم سر ببیند که چگونه سرانجام جنبش اصیل دموکراسی در «سرزمین شاهزادگان» همچون سمندر سر از خاکستر برآورده و هر چه شاه و شاهزاده و امیر و امیرزاده‌ی خاین و پادوان روشنفکر آنان است را در آتش خشم پرتوانش نیست و نابود کرده و درفش آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را در سرتاسر میهن پاک شده از لوث بنیادگرایان و سایر مرتجعین به اهتزاز در آورد. □

«یونوکال» و طالبان

زن و شوهر جنگ کنند و خيله ها باور!

حکومت وحشت طالبان که در کابل مستقر شد و سنگسار و بریدن دست و پا و اعمال هرگونه خفقان و ستمکاری ضدانسانی ممکن نسبت به زنان به طرز گسترده‌ای آغاز شد، «یونوکال» UNOCAL آن را «انکشافی بسیار مثبت» نامید زیرا این شرکت عظیم انرژی امریکایی، از لوله گاز طبیعی و نفت خام که از ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان کشیده شده و سپس به بازار جهانی به فروش برسد، سود کلانی می‌برد.

روزنامه «وال استریت ژورنال» Wall Street Journal در سرمقاله مؤرخ ۲۳ می ۱۹۹۷ خود نوشت که منافع اصلی امریکا در افغانستان اینست که آن کشور را به «گذرگاهی برای صدور نفت، گاز و دیگر منابع وسیع طبیعی آسیای مرکزی تبدیل کند» و «در این لحظه از تاریخ افغانستان، طالبان لایق‌ترین نیرو جهت تأمین صلح در کشور به شمار می‌روند.»

و روزنامه «نیویارک تایمز» در ۲۶ می ۱۹۹۷ خاطر نشان ساخت که «اداره کلتن بر آنست که پیروزی طالبان به مثابه فشاری متقابل به ایران خواهد بود... و امکان دستیابی به راه‌های تجارتی جدیدی را مساعد می‌سازد که موجب تضعیف نفوذ روسیه و ایران در منطقه خواهد گردید.»

آیا امریکا به تمام این اهدافش پشت پا زده و واقعاً بر سر یار دیرینش اسامه بن لادن، با طالبان که از دوران ضی‌الحق آنان را در هزارها مدرسه در پاکستان پروراند، بطور جدی قهر است؟ هیچکس باور نمی‌کند. زن و شوهر جنگ کنند و خيله ها باور! □

به زنان اسیر افغانستان که در حیطه‌ی نفوذ

وحشیان جهادی و طالبی بخاطر امر آزادی خویش دلیرانه می‌رزمد.

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

آذرویه - آلمان

درآمدی بر موضوع:

...

این نگاشته به چرایی تبلیغ جنبش طالبان به مثابه «نیروی ملی و غیروابسته» و...، از زبان شعبده‌بازان رسانه‌های گروهی و زورنالی‌زم مزدور - که همواره از منافع آزمندانه امپریالیزم قضایا و جریانات تباهی آفرین را تحلیل و تفسیر می‌نمایند و با تردستی حاصل دو جمع دورا «اقتصاد بازار» وانمود می‌سازند - قسماً پرداخته، ولی برچگونگی نگاشته‌های آن‌ده از مدافعان افغانی طالب که به خاطر باز یافت کرسی‌های وزارت، سفارت، وکالت و...، و یا کتمان پستی‌نه‌ی خفتبار سیاسی خویش («خلق‌ی» بودن)، بالون‌های اشتہاری امارت کارتونیک طالبی را با اشتیاق آمیخته با هراس پف کرده و از رجزخوانی و مدیحه سرایی درمورد فتوحات، اوامر و نواہی آنان غرق لذت می‌شوند، درنگی خواهد داشت.

از همین رواج خواننده گرامی که جریانات و قضایای مخروبه‌ی در خون و آتش فرورفته‌ای بنام افغانستان را با دلوپسی و اندوہی بی‌پایان تعقیب می‌نماید، می‌طلبید تا با شکیبایی نوشته‌های این مجیزنویسان، استحاله کرده‌ی (طالبی) را با سایر مطالب و منقولاتی که در رابطه با طالبان در اخبار و جراید منعکس شده، مورد مطالعه قرار دهند.

برآیند «تحقیقات» دو هفته‌ی داکتر قادری در مورد طالبان:

یکتن از این مجیزنویسان طالبی شده داکتر عبدالنسیم قادری می‌باشد، موصوف که ظاهراً برای «تعطیلات» عید نوروز و دیدار خویشان و بستگان، به کابل ویران شده می‌رود، در ضمن دیدار از خویشان و بستگان، ذوق «تحقیق» در امور سیاسی - نظامی و اجتماعی برسرش می‌زند. وی سعی می‌ورزد تا از آنچه در افغانستان میگذرد، «اطلاعات جامعی» بدست آورده و آنرا بعد از جمع‌بندی از طریق نشریه‌ی ایرانی منتشره مونتریال کانادا («پیوند»، شماره ۶۷ ماه ثور ۱۳۷۶) به رخ جمهوری اسلامی ایران (رقیب مسلکی طالبان) و هماران غربی‌اش بکشد. خامه پرتوان آقای قادری «پیوند» را چنین

مزین سباخته است: «متأسفانه باید بگویم که خبرهایی که در مورد طالبان در رسانه‌ها درج می‌شود صحت ندارد... من در ماه گذشته برای گذراندن تعطیلات عید نوروز دیدار خویشان و بستگان به کابل رفتم در این بین سعی کردم اطلاعات جامعی از آنچه در افغانستان میگذرد بدست آورم، لیکن هرچه سعی کردم از آنچه در روزنامه شما و بعضی جراید خوانده بودم، مشاهده کنم، لیکن هرچه گشتم اصلاً حتی یک مورد هم چنین چیزهایی ندیدم. آنچه که دیدم امنیت، آرامش، نظم و مردمی راضی و خوشحال بود و نیروهای که با ادب و متانت با مردم رفتار می‌کردند (!) و آنچه که بنده دیدم و شنیدم از این قرار بود که طالبان به عنوان یک دولت مسئول اسلامی مؤظف به ایجاد امنیت و جدی و با پشتکار، برای مبارزه با فساد، تبہکاری، فقر و ناامنی، ظلم و ویرانی ناشی از جنگ‌های داخلی تحمیل شده از طرف حکومت برهان‌الدین ربانی و حکمتیار قد علم کرد و با دست خالی و فقط با کمک جوانان مسلمان و با ایمان طلبه علوم و دانشجویان با قلب پرشور از عشق به آزادی و سرب‌ی‌باک در مقابل لشکر تا دندان مسلح ربانی و احمدشاه مسعود مبارزه و ایستادگی کرد و شجاعانه آنها را عقب نشانند.»

«محقق زمان» و مدافع تحصیل یافته‌ی طالبان با «تبهر» و «تخصص» ای که در ارزیابی قضایای سیاسی - نظامی و ارزشهای فرهنگی افغانستان دارد، در ظرف دو هفته به گردآوری «اطلاعات جامع از آنچه در افغانستان می‌گذرد» می‌پردازد، لیکن بعد از گشت و گذار زیاد حتی یک مورد هم از آنچه در نشریه «پیوند» و بعضی جراید در باره طالبان خوانده، نمی‌بیند و اما آنچه که مشاهده می‌کند «امنیت و آرامش، نظم و مردم راضی و خوشحال» است و رفتار نیکوی طالبان با مردم (!)

نویسنده می‌بیند و می‌شنود که طالبان به عنوان یک دولت مسئول اسلامی توظیف شد تا ایجاد امنیت نماید، اما نمی‌بیند و یا نمی‌خواهد بنویسد که صاحب‌منصبان آی‌اس‌آی بدون دغدغه خاطر در هر کوی و برزن کابل «چکر» می‌زنند حتی در میدان‌های ورزشی شهر کابل به بازی مورد علاقه شان (والیبال) می‌پردازند. همگان زمانی را بخاطر دارند که مشاورین روسی در تمامی نهاد های امنیتی و استخباراتی دولت تره کی - امین مشغول کار و بار سیاسی و اطلاعاتی بودند، مگر «خلق‌ی» ها از وجود آنان اظهار بی‌خبری می‌نمودند و حالا که در زیر بال و پنجال «آی‌اس‌آی» و «سی‌آی‌ای» قرار گرفته اند، از وجود تعداد بیشمار اینان ابراز بی‌اطلاعی می‌نماید (چه تکرار مسخره‌ای)، نویسنده‌ی غزبلات‌نویس در مورد طالبان هذیان‌گویی‌اش را بسط داده با فروتنی اجازه می‌خواهد که بگوید: «بگذار بگویم من در طول دو هفته اقامتم در افغانستان از ظلم اثری ندیدم و هر چه تحقیق کردم حتی یک نفر زندانی سیاسی پیدا نکردم. زندانها تقریباً خالی و تعطیل بود و فقط در زندان کابل چند نفری معدود کلاً از سارقین مسلح و راهزنان و عاملین قتل و دزدی نگهداری می‌شدند که آنهم برای حفظ

«بسیاری از هموطنان ما شاید هم به دلایل قابل درک از بحث روی مسایل سیاسی طفره می‌روند... و با یک دید خیرخواهانه و صلح‌آمیز پیشنهاد می‌نمایند که بحث‌های سیاسی به جایی نمی‌رسند و از آن باید پرهیز کرد. اما راه معقول... این نیست... راه حل منطقی در آنست... بپذیریم که بیطرفی به معنی حق‌گویی است... نگارنده با اتکا به این گفته‌ها می‌خواهد که درین نوشته اساسی‌ترین سوال امروز را که داغ‌ترین مبحث سیاسی شرایط کنونی کشور است، مطرح نماید، آیا چگونه موقفی در برابر طالبان باید اتخاذ کرد؟»

منتقد در ختم به اصطلاح تقدش، اساسی‌ترین سوال را بدینسان پاسخ می‌دهد:

«... پس از اینهمه جنگ و خونریزی و تباهی و برادرکشی فعالیت مسلحانه علیه طالبان بخصوص در حالیکه بدیل دلخواه دیگری نیز وجود ندارد، ره بجایی نمی‌برد، ولی فعالیت سیاسی برای متوجه ساختن طالبان و جهان به روش‌های عقب‌گرایانه آنان و کوشش برای فراهم‌سازی زمینه یک حکومت قانونی و فراگیر در افغانستان که دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور در شرایط قرن بیست و یکم و در پرتو جوهر حقیقی اسلام از اهداف اساسی آن باشد وظیفه هر کدام ماست.»

از دید «منتقد»، تمامی داره‌های مسلح که زنجیر قلاهدی‌شان بدست پاکستان، ایران، عربستان سعودی و امپریالیزم امریکا و روس است - برادران همدیگرند و فعالیت مسلحانه‌ی بخشی از برادران علیه برادران دیگر (طالبان) ره بجایی نمی‌برد بخصوص که بدیل دلخواه دیگر نیز وجود ندارد، پس ما بیطرف‌ها باید در جبهه سیاسی تلاش نماییم، تا طالبان و جهان متوجه روش‌های عقب‌گرایانه آنان (طالبان) شوند و کوشش شود که زمینه یک حکومت قانونی فراگیر در افغانستان که دموکراسی و... در پرتو جوهر حقیقی اسلام از جمله هدف‌های اساسی آن باشد فراهم گردد.

از نگاه «منتقد»، «سرزمینی که مردانی چون میرویس نیکه و احمدشاه‌بابا را در خود پرورانیده، به یقین توانمندی آنرا خواهد یافت که مشکل فعلی خلای رهبری ملی را در کشور حل نماید. «منتقد» به مصداق مثل معروف (چیزی که دوشده هم میشود) جمله‌ی فوق را در طبق اخلاص گذاشته و به طالبان پیشکش کرده است. کودن‌ترین طالب از جمله‌ی فوق، چنین استنباط می‌کند که از نظر عنایت شریف، ملاریانی نماینده آس‌اس‌آی نبوده بل مردی است، مثل میرویس نیکه و احمدخان ابدالی (!)

با آنکه نگارنده در «تقدش» از طالبان، فقط نقد شفاهی دیگران (آنها) با کاربرد کلماتی، چون «برخی‌ها»، «بعضی‌ها»، «کسانی» و «خانمی که انگشت دست او به جرم دیده شدن رنگ ناخن در آن بی‌رحمانه قطع شده» را آورده و خود چنین روشها را، با نرمش، «عقب‌گرایانه» وانمود ساخته است، با آنکه «پرتو جوهر حقیقی اسلام» را بر مقوله دموکراسی تابانده و از حکومت فراگیر که تمامی داره‌های

امنیت هر کشوری لازم است... طالبان زن را محترم می‌دارد در کادر خانواده و نه در حاشیه خیابان‌ها، زن را آزاد می‌خواهد در چارچوب قوانین مقدس اسلامی و زن را سربلند و مغرور می‌خواهد در تحت گرامی داشت هویت و فرهنگ ملی و قومی افغان و او را عزیز می‌دارد به عنوان یک مادر سالم، نجیب و باحیا، عقیف و باوقار و همه مردم را موظف می‌سازد که به چنین زنی تا حد تقدس احترام بگذارند. ولی در عین حال طالبان هیچ زنی را زندانی نمی‌کند، شکنجه نمی‌کند و اعدام نمی‌کند.»

موشکاف دوران که از مراسم برگزاری سال نو در زیر ساطور طالبان تذکاری نمی‌دهد، با سرعت عجیبی (در مدت پانزده روز اقامتش) به تمامی زندان‌های کشور سری می‌زند، اما محابس را خالی می‌یابد و «فقط در زندان کابل (مثلی که قصابان طالبی صرفاً از یک مسلخ انسانی در کابل استفاده می‌نمایند) چند نفر معدود کلاً از سارقین و رهنزان و قاتلین نگهداری می‌شدند» را می‌بیند و می‌بیند که برادران طالبی‌اش زن را در چارچوب قوانین مقدس اسلامی سربلند و مغرور (پخوان سرافکنده و ذلیل) می‌خواهند و همه‌ی مردم را موظف می‌سازد که به چنین زنی تا حد تقدس احترام بگذارد (توگویی مردم در گذشته به زن احترام قابل نبودند، بخاطر رنگ ناخن انگشتان زن را قطع می‌کردند و در ملای عام با ضرب دره و سیم کبیل زن را می‌زدند و آنان را سنگسار می‌کردند)

کاندید آینده کرسی‌های صفه‌گونه طالبان خارجه، در اخیر نوشته بسته گریخته‌اش دیپلماتانه ابراز نظر می‌نماید:

«به هر حال به نظر من ملت افغانستان تحت رهبری طالبان راه درست زندگی خود را یافته است و با پیروی از این راه که ملهم از قرآن و قوانین شرع مقدس اسلام و نیز ملهم از فرهنگ اصیل و غنی جامعه ماست، روز بروز موفق‌تر، پیروز‌مندانه‌تر و سربلندتر راهش را بسوی جلو می‌پیماید و ترسی از آکاذیب منتشره از طرف جمهوری اسلامی و همکاران غربی‌اش ندارد.»

بدین منوال مجیزنویس طالبی شده - که به انتظار اخذ مدال بخاطر «تحقیق» و «دستیابی معلومات جامع» از جانب سی‌آی‌ای غرق در رؤیا و تسخیل دل‌انگیزی شده - برآیند، «تحقیق» و استنباط دوهفته‌یی‌اش از طالبان جاهل افغانی و طالبان وحشی و بی‌فرهنگ پاکستانی، هکذا مردم کشورش را به شکل مضحکی واقعیت جازده آن را در برابر روشنفکران و تبعیدیان مبارز ایران قرار می‌دهد.

«نقد» آقای عنایت شریف کی‌ها را برآشف؟

حال بنگریم «نقد» آقای عنایت شریف از عملکرد طالبان - که زیر عنوان «امنیت، ولی چگونه و بکدام قیمت؟» در شماره ۷ «زرنگار» مورخ ۱۲ می ۱۹۹۷ چاپ تورنتو (کانادا) منتشر شده چه واکنش‌هایی در پی داشته:

و احمدشاه بابا و سرزمین ایشان به تمجید و تحسین برخاسته، ولی مدافع چیزنویس طالبان (آقای محمدشفیق وجدان) اینهمه مماشات و مدارای «منتقد» را «صف‌آرایی در برابر طالبان» و «بدون شک دشمنی با جامعه یکپارچه افغان» پنداشته و حکم تاریخ را متوجه مسببین اصلی این صف‌آرایی نموده است. ژورنالیست مسن یعنی آقای وجدان بدرستی میداند که «نقد» آقای عنایت شریف پرده برانداز راز طالبان نمی‌باشد، مگر وی چنین نقدی را بهانه قرار داده هوشدار و اخطارش را متوجه آن سازمانها و نشراتی کرده که بشکل رادیکال و ریشه‌ای هویت اصلی طالبان را آشکار می‌سازند. □

بقیه در شماره آینده

مزدوران را احتواء کند فرارنرفته، با آنکه ارتباط چاکرمنشانه‌ی طالبان را با سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی برملاء نساخته و از بسیج مردم غیور و آزادی‌پرست افغانستان علیه اجیران طالبی و سائر مزدوران روسی، ایرانی و عربستان سعودی ذکری بمیان نیاورده، با آنکه به دوره‌های ماقبل کودتای ننگین هفت‌ثور تماس گرفته، اما از حکومت تره‌کی و امین «خلقی» زیر نظارت کی‌جی‌بی و فعالیت نظامی و سیاسی (کنونی) آنان و نسل نوی مدرسه آی‌اس‌آی دیده‌ی ایشان در میان طالبان که «منتقد» نمی‌تواند از آن مستحضر نباشد، حرفی بمیان نیاورده، با آنکه موصوف عامدانه شخصیت ملی و جهان‌شناخت افغانستان یعنی شاه‌امان‌الله را از قلم انداخته، با آنکه از میرویس نیکه

مرغله - کابل

وقتی تاجورکاگر خلقی، طالبی می‌شود

از این مصاحبه خانم کاکر خلقی - طالبی می‌توان چند نتیجه گرفت:

۱ - طالبان با «برخورد خوب» یکبار دیگر ثابت ساختند که رشته و بافتک مضبوطی با خلقی‌ها دارند. زیرا به عوض آنکه او را بخاطر جنایاتش در دوران خلقی‌ها محاکمه کنند، مورد لطف خود قرار میدهند.

۲ - خلقی‌ها و پرچمی‌ها چون در نوکرمنشی تمرین کافی دارند، این عادت را بعد از انحلال حزب شان نیز از دست نداده و بعضی از آنان بخاطر منافع شخصی حاضریه قبول هر نوع پستی هستند.

۳ - یک زن باید چقدر فرومایه باشد که با همان دجلانی از زیر چادری صحبت می‌کند که خواهران و مادرانش را درسرها شلاق‌کش می‌کنند و مورد بی‌ناموسانه‌ترین توهین‌ها قرار می‌دهند ولی بعد مدعی شود که «طالبان با زنان برخورد خوب دارند».

۴ - راستی تا وقتی انسانهای بی‌وجدانی چون خانم کاکر و امثالش موجود باشند حتی جاهل‌ترین و فرومایه‌ترین نیروها نیز در یافتن مبلغ خود دچار مشکل نخواهند بود. □

به سلسله افشاگری چهره‌های خاین و تسلیم‌طلب، می‌خواهم چهره دیگری را افشاء نمایم.

تاجورکاگر در سال ۱۳۵۷ عضو فعال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، معاون سازمان زنان ناحیه ۱۱ و معلم یکی از مکاتب خیرخانه بود. در زمان معاونیتش تعداد زیادی از مخالفین دولت را به دام «اگسا» (سازمان اطلاعات دوران تره‌کی) انداخت. بعد از سقوط تره‌کی و امین، تاجور مدتی در زندان افتاد و احتمالاً بخاطر فعالیت‌های جاسوسی به پاکستان روانه شد. آن جا مکتبی را فعال نمود که از طرف گلبدین تهدید گردید و این زمینه‌ای شد تا از استرالیا پناهندگی سیاسی بگیرد.

صدای امریکا شام ۲۳ سرطان ۱۳۷۷ طی مصاحبه‌ای در برنامه «میرمن» از خانم تاجورکاگر راجع به سفرش به افغانستان پرسید. او گفت: «اول به کوئته پاکستان رفتم و تلفونی با عبدالوکیل متوکل و کسانی دیگر از جمله معین وزارت خارجه بنام ملاسیدمحمد تماس گرفتم و گفتم که من می‌خواهم میرمنو تولنه و هم چند مکتب دخترانه را فعال نمایم. و پروپازل‌هایی را نوشته‌ام و کمیته‌های خارجی هم وعده کمک داده‌اند و این پروپازل‌ها را به سران طالبان نیز نشان دادم».

و در جواب به سوالی در رابطه به وضع زنان افغانستان گفت: «طالبان با زنان برخورد خوب دارند. زنان در بازارگشت و گذار دارند، حتی با چادر نماز و روی لچ. در شفاخانه‌ها و مکاتب فعالیت می‌نمایند». تاجور خلقی نو طالب شده همچنان می‌گوید: «من با سران طالبان نشستم و برخورد آنها بسیار خوب بود». او می‌گوید «از معاون وزارت خارجه اجازه خواستم و گفتم که رفتن به خرقة مبارک منع است یا نه. برایم گفتند که می‌توانی بروی. هیچ ممانعت نیست. به خرقة مبارک رفتم و آن جا نفل خواندم».



تاجورکاگر از خلقی‌گری به طالبی‌گری، از این خفت به کجا!

وارث قیام

شاطر ناشی و نودست «فرهنگیان» خادی - جهادی

پوشالیان، قوله‌ی تمامی «فرهنگیان» شان را به آسمان بلند کرده است. و مطمئن باشید تا وقتی که «راوا» هست «پیام زن» نیز خود را در چهارچوب فکری حقیر، ارتجاعی و در آخرین تحلیل زن ستیزانه‌ی شما و دیگر طرفداران نقابدار درخیمان مختلف محدود نخواهد کرد تا شما و دوستان تان آن را به خاطر شباهتش به «مرجان»، «سبب‌آون»، «زن مسلمان»، «زن افغان» یا «بشیر المؤمنات» پسندید.

این نشریه که مؤسس آن مینا بوده، امید تا آخر همچون خنجری در چشم بنیادگرایان و پوشالیان و دلالان روشنفکران شان بخلد.

۲- (نیمی از مجله بی محتوا و مضمون شما را اراجیف اینکه «موسوی در مورد قهار عاصی چه نوشته و نگارگر شیرنری که روباه پیر شد» یا اینکه «دیانا ملکه قلب‌های مردم من نبود» یا چسناله داکتر اکرم عثمان یا بشلاق (دره طالبی) بجان واصف باختری، عبدالله شادان، نایبی، طنین و زریاب

افتیده و گویا افشاکاری نموده‌اید (برادر آنها گامی زدند و رفتند اگر این گام بلند بود یا نیمه استوار یا بالنگش همراه بود حالا ما آن گام‌ها را راست کرده نمی‌توانیم مثل عامیانه است که «پشت آب رفته بیل گرفتن غلط است».)

بلی، روسها هم «گامی زدند و رفتند»، از تره کی تا

نجیب هم «گامی زدند و رفتند»، ربانی، مسعود، گلبدین و سیاف، مزاری و خلیلی و اکبری و دیگر خاینان جهادی هم «گامی زدند و رفتند» و چرا باید پشت آنان بیل گرفت! آقای وارث قیام معلوم نیست خودتان چرا پشت «طلبه کرام» را چسپیده اید که گامی می‌زنند و سرانجام هم رفتنی هستند؟

ما می‌خواهیم پای آن «فرهنگیان» خاین خادی - جهادی بشکند تا دیگر در راه خاد و برای خادیان و در راه بنیادگرایی و برای بنیادگرایان «گامی» نزنند؛ ما آنان را افشاء می‌نماییم تا جوانان - منجمه شما درس گرفته، صاحب معیاری شده و بدانند «گام زنان» مذکور چرا خاین و ضد مردمی بودند و «گام زنی» و وطنپرستانه و مردمی کدام است؛ ما «بیل» برداشته و این سپاهیان قلمدار بی‌شرم خادی و اخوانی از نوع سنی و شیعه‌اش را تا هر جایی که ایجاب کند خواهیم دواند.

از آنجایی که نامه شما پر از دشنام و اتهاماتی است که هیچکدام تازگی ندارد و قبلاً از طرف مایه‌های فخر شما نشریر نگارگر، لطیف پدرام، اکرم عثمان و... علیه ما گفته شده و ما هم تا حدودی به آنها پاسخ داده‌ایم، بناءً شما با رجوع به آنها باید پاسخ تان را دریافت کنید. از طرف دیگر در ماده سوم با دریده‌ترین زبان ممکن به شهید مجیدکلکانی تاخته و او را «بد نام‌ترین تروریست»، «رهزن»، «قاتل» و... خوانده اید که ثابت می‌سازد آتش اظهار بندگی شما مقابل جنایتکاران بنیادگرا حتی از استاد نشریر تان هم تیزتر است زیرا او با آنکه در نهان کینه‌ای خونی از مجید به دل دارد ولی از شرم دنیا و ترس از خيله خند شدن بیشتر و وحشت از شیخ او، دندان سر جگر گرفته به «مراتب و وطنپرستی» آن شهید اذعان می‌کند.

باوصف این، جمله‌هایی از نامه شما در اینجای آوریم تا خوانندگان ببینند که ما از سوی چه مخالفانی و در چه سطحی مورد لجن‌پاشی قرار می‌گیریم و در نتیجه کار «پیام زن» در بر ملا ساختن ماهیت

خادی - اخوانی «فرهنگیان» معین چقدر بر حق و با اهمیت می‌باشد.

۱- «اسم مجله شما با مسمی نیست. باید بگوییم پیام زن باید لطف، مهربانی، عاطفه، محبت، صمیمیت دوستی و غیره را احتواگر باشد... نام آن را به نام پیام بدزبانان اوباشان کوچه‌یی تغییر دهید.»

«لطف و مهربانی و...» را باید تکمیل می‌کردید با اینکه چادرک‌های خود را هم شب و روز پیش پای خاینان جنایتکار بنیادگرا می‌انداختیم تا صلح کنند همراه نوشتن درباره پختن سمنک و متوبه شیوه مجله ظاهر طنین و عبدالله شادان و رهنورد زریاب و داکتر اکرم عثمان ... آخرین خبرها از مادهوری و جگی شرف و البته تخصیص صفحاتی برای درج آثار واصف باختری، اسداله حبیب، داکتر اکرم عثمان، بیرنگ کوهدامنی، رهنورد زریاب، لطیف پدرام و دیگر خاینان و تسلیم طلبان تا رضایت شما و بقیه سینه زنان احزاب جنایتکار فراهم شده و دشنام‌های بی‌ناموسانه نثار ما نکنند!

ما واقفیم آقای وارث قیام که قلب شما و کلیه استادان خادی - اخوانی تان مخصوصاً از همین لحاظ خون است و آتش می‌گیرد که اولین بار در تاریخ میهن ما نشریه‌ای از سازمان زنان، طی مبارزه حیاتی و مماتی با بنیادگرایان و

بهمان ریس اتحادیه نویسندگان بوده و شما نبوده اید سخت خود را حقیر فکر می‌نمایید...

سکوت

۷- «آقای داود بالای نگارگر سخت زبونه و بز دلانه پوزه بخاک می‌مالد و ناجوانمر دانه زانو می‌زند و می‌نویسد "فعلاً از سرم دست بردار صاحب

۳- این همان ماده است که وارث قیام با اهانت به مجید کلکانی و محمودی و لهیب شهید، دهانش را کثیف کرده که در زمینه چیزی نمی‌گوییم جز اینکه اگر از شیر نر یا دیگران خواسته بودیم که با هفت جوی گلاب دهان خود را بشویند و نام این شهیدان را بگیرند، به آقای وارث قیام

خاطر نشان می‌نماییم که شما معاف اید، چون بنظر می‌رسد در مورد شما از هفت جوی گلاب هم کاری ساخته نخواهد بود!

و در جواب دشنام‌های بعدی او سکوت را ترجیح می‌دهیم.

۴- «شما هم خود را سازمان انقلابی نام گذاشته‌اید و وجه مشترک با خلقی‌ها و پرچمی‌های آدمکش و اخوانی‌های شرف باخته داشته و دارید...»
سکوت

۵- «شما با کلمات پرطمطراق و افتخارآمیز از مظاهراتیکه در شهر پشاور صورت می‌گیرد سخت بخود می‌بالید نمی‌دانم شاید بیاد داشته باشید که مظاهرات وطن فروشی شما و برادران بزرگ پرچمی و خلقی و اخوانی تان در کابل ... آیا

باز هم به این عقیده هستید که مردم با شعاربازی تان در عقب شما خواهد رفت...

سکوت

۶- «شما با پالیسی تان یا ایدیولوژی تان که تعیین کننده راه تان است به همه چیز بدبین هستید جز بخود تان در مقابل انسان‌های چیز فهم این وطن مثلاً شعرا - نویسندگان و یاکسانیکه لاف‌سوازی دارند و اینکه گویا فلا و

هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست

بر من حرام باد ازین پس شراب و عشق!
بر من حرام باد تپشهای قلب شادا
یاران من به بند:

در دخمه‌های تیره و نمناک باغشاه،
در عزلت تب‌آور تبعیدگاه خارک،
در هر کنار و گوشه‌ای این دوزخ سیاه.

زودست، گالیا!
در گوش من فسانه‌دلدادگی مخوان!
اکنون ز من ترانه‌شوریدگی نخواه!
زودست، گالیا! نرسیدست کاروان...

روزی که بازوان بلورین صبحدم
برداشت تیغ و پرده‌تاریک شب شکافت،
روزی که آفتاب
از هر دریچه تافت،

روزی که گونه و لب یاران هم‌نبرد
رنگ نشاط و خنده‌گمگشته باز یافت
من نیز بازخواهم گردید آن زمان
سوی ترانه‌ها و غزلها و بوسه‌ها،
سوی بهارهای دل‌انگیز گل‌فشان،
سوی تو،

عشق من!

بخشی از شعر «کاروان» از ه.ا. سایه - تهران - اسفند ۱۳۳۱

دیر یست، گالیا!

در گوش من فسانه‌دلدادگی مخوان!
دیگر ز من ترانه‌شوریدگی نخواه!
دیر یست، گالیا! به ره افتاد کاروان.

عشق من و تو؟ ... آه
این هم حکایتی است.
اما، درین زمانه که در مانده هر کسی
از بهر نان شب،

دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست.
...

اینجا به خاک خفته هزار آرزوی پاک
اینجا به باد رفته هزار آتش جوان
دست هزار کودک شیرین بی‌گناه
چشم هزار دختر بیمار ناتوان...

دیر یست، گالیا!

هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست.
هر چیز رنگ آتش و خون دارد این زمان.
هنگامه‌رهایی لبها و دستهاست
عصیان زندگی است.

در روی من مخندا!

شیرینی نگاه تو بر من حرام باد!

شنش اولاد هستم و زن دارم " شما را در پاکستان چه چیز تهدید می‌نماید آیا آن جا اگسا و خاد است و یا از چند طالبک لنگی سیاه می‌هراسید... راستی (بش‌هاوس) نگارگر را به طعن مزین ساخته اید شما با این پول‌هاییکه با عوامفریبی بجیب می‌زنید در کدام نوع هاوس مسکن گزین هستید... از آن هاوس‌ها برای شما پاکستان و یا چین آماده نکرده است...»

سکوت

خواهرزاده همان بی بی حاجیه کلاوس سوسی خواهید بود...»

سکوت

۱۳ - «جواب تان به رتبیل که "مافالیت کی جی بی در افغانستان را افشاء کرده نمی توانیم" واقعاً قابل قدر بود راستی شوروی بزرگ یکزمانی ولینعت بزرگ چین کبیر بود افشاء آن بمذاق این و آن نخواهد جور آمد... شما کجا و کی جی بی ها کجا.»

سکوت

۱۴ - «شما هم در فتوی دادن ها کم از آن ها (ملایان دوران گذشته) نبوده اید. چند انسانی که می تواند یک چیزی بگوید یا بنویسد می خواهید دهانشان را به بندید و استاد تان را چپراسی و جاروکش مقرر نمایید...»

سکوت

۱۵ - «داود پهلوان در روی دوشک پهلوانان دیگر را به دشنام دادن و الفاظ رکیک به مصاف دعوت نمود که پهلوانان مذکور بیچاره و اصف باختری، زریاب، نایبی، روئین، کایان، طنین، شادان، کاون و غیره بودند...»

سکوت

۱۶ - این ماده پیش از آن درهم و بی ربط بود که بتوان جمله ای روشن از آن بیرون کشید.

سکوت

۱۷ - «در مورد فروش مجله و اینکه یکعده گریان نموده یکعده ای فحش گفته و یک نفر بیچاره تا تهنه پلیس رفته چیزی جدی نمی نویسیم، زیرا مضحک است و انسانرا بیاد کتاب های امیرارسلان رومی و نجمای شیرازی - امیر حمزه و غیره میاندازد.»

سکوت

یادآوری: آقای وارث قیام، اگر باز هم خواستید برای ما مطلبی بنویسید حتماً آن را قبلاً به یکی از همان هایی که «گامی زدند و رفتند» بدهید تا آن را از لحاظ املائی و علامت و نقطه گذاری حتی المقدور اصلاح کند. ولی نه داکتر اکرم عثمان که خود در زمینه مشکل دارد. یاد تان باشد که نقل قول ها را بین ناخنک بگیرد و نه اینکه با قوس آغاز و با ناخنک بسته شوند. در صورتی که خواستار چاپ کامل نامه ی تان باشید چرا از نشریرنگارگر نمی خواهید که آن را در «افغانستان تایمز» یا نشریه «شورای دموکراسی برای افغانستان» به زیور طبع آراسته کند یا از داکتر اکرم عثمان که آن را در «امید» ش به دست نشر بسپارد؟ مطلبی ۱۶ صفحه ای هم که فرستاده بودید متأسفانه غیر از غلط های بی شمار املائی و انشایی آن، از نظر مضمون امکان چاپ در «پیام زن» را نداشت چرا که می دانید شعر یا هر نوشته ای با بوی «معراج مؤمن» یا بوی بد نشریات جلادان بنیادگرا، نمی تواند راهش را در صفحات «پیام زن» باز کند. توصیه ما این است که عجله ای برای انتقادنویسی به نشریات را نداشته باشید. بیشتر بخوانید ولی نه صرفاً کتاب های پوشالیان یا مثلاً داکتر علی شریعتی را. اگر مهم ترین قواعد دستوری و انشایی را نیز بیاموزید به سود تان خواهد بود.

با احترام □

۸ - شرح کشفانی راجع به عشق و اینکه چرا «پیام زن» مخالف اصل «یکطرف گلیم غم و طرف دیگرش شادی» است و به این و آن می تازیم که چرا شعر عشقی می سرایند.

سکوت

۹ - «فرار را بر قرار ترجیح (منظور همان ترجیح است) داده و با دلاوری خود را به پاکستان پر تاب نمودید برادران خلقی و پرچمی خود را تنها گذاشتید و جهاد را هم مردود شمردید زیرا بوی بنیادگرایی از آن ساطع بود...»

سکوت

۱۰ - «شما مثل بی وطن گلدین وطن دوم دارید هر انسانیرا که این سوال

پابلونرودا شاعر شهیر کشور چلی که شعرش «بوی خون و باروت می داد» در یکی از سروده های معروفش می گوید:

شما از من خواهید پرسید، که چرا دم نمی زند شعرم
از رویا، از جنگل

و از آتشفشان های بزرگ سرزمین مادری ام؟

بیایید جوی خون را در خیابان ها به بینید

بیایید خون را

در خیابان ها به بینید

بیایید

جوی خون را

در خیابان ها به بینید

برایش متوجه گردید درنگ جواب خواهد داد که عامل همه این همه بدبختی ها پاکستان است ولی شما با مباحثات در مجله تان می نویسید «جمعیت انقلابی زنان افغانستان در مطبوعات پاکستان». (در مورد مصایب هموطنان ما) شما سکوت ننگین بر لب زده ممکن مناسبات چین و پاکستان آنقدرها دوستانه باشد که شما را وادار به چاپ بودن نماید. شما از طرف (آی اس آی) معاش می گیرید و پول نشر مجله تان هم از طرف آنها تمویل می شود...»

سکوت

۱۱ - «یکتعداد مردم برضد طالبان تبلیغات می نمایند ولی اگر مجله شما را بخوانند همانرا قطع خواهند کرد زیرا شما می نویسید "در دهن یک نفر ادرا کرد فلان را تا اندازه شکنجه داد که مرد. فلان را به اندازه کیبل زد که استخوان هایش شکست" شنیدن این سخن هامردم را به واهمه می اندازد و فکر می نمایند که اگر مرأطالب ها به این روز بکشاند سرنوشت فامیلم چه خواهد.»

سکوت

۱۲ - «بالای فرهاد دریا خواننده خوب خوش آواز و با استعداد ما سخت عاصی هستی زیرا که با قهار عاصی نزدیکی نموده (منظور دوستی و مراوده هنری است) و اشعارش را خواننده و خواهرزاده جمیل پلوشه است... شما که خواهرزاده مریم مقدس و خدیجه کبرا نبوده و نیستید پس

جنگ مقاومت بود يا «جنگ روبل و دالر»؟

خواننده عزيز قدوس زير، از نامه‌ای بسيار طولانی شما فقط قسمت‌هایی (عمدتاً سوال‌ها) را نقل کرده و به هر کدام اجمالاً توضیحاتی خواهيم داد.

«در رابطه به جواب شما به نامه‌ام عرض کنم که با تعدادی از جملات آن می‌شود موافقه کرد اما مواردی وجود دارد که باید بر آن تأملی صورت گیرد بخصوص در ارتباط با جواب شما به نامه انجینر ف. ح. - کابل در شماره ۴۷ "پیام زن". در صفحه ۴۶ می‌خوانیم "... ماکه از همان آغاز مبارزه علیه متجاوزین روسی و نوکران شان در کنار مردم خود بوده‌ایم و با همین اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها جنگیده‌ایم نمی‌توانیم هیچگونه "درد و درک مشترکی" با آنان داشته باشیم".

نخست اینکه اصطلاح "اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها" که انجینر ف. ح. این را بکار برده است هیچگونه بنیاد منطقی ندارد زیرا هفت ثور را نه اکثریت مطلق بلکه گروه محدودی از افرادی ماجراجو و احساساتی که برنامه حزب خود را درست نمی‌فهمیدند، به مثابه یک باند عمل کرده و آن را بوجود آوردند که واقعاً سرآغاز یک فاجعه بود. برنامه حزب در آن زمان اصلاً قیام مسلحانه را رد می‌کرد و هدف هم نداشت که قدرت سیاسی را بدست گیرد چونکه شرایط عینی و ذهنی برای این کار مساعد نبود. حتی بخش اعظم رهبری سیاسی حزب از آنچه که در شب ۷ ثور اتفاق افتاد اطلاع نداشتند. بناءً اکثریت هفت ثوری‌ها آگاهی قبلی از این حادثه نداشتند و صرفاً در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند و به همین دلیل هم نمی‌توانند گناه خیانت کودتاچیان و مشتی منحرف در رهبری سیاسی را بدوش بکشند.

● قبول که برنامه حزب قیام مسلحانه را رد می‌کرد ولی فراموش می‌کنید دوست عزيز که برنامه شوروی پرژنف برای احزاب دست نشانده‌اش چه بود. دستور حزب و دولت شوروی آن زمان برای احزاب وابسته‌اش این بود که در صورتی که احزاب طرفدار شوروی بخصوص در کشورهای عقب‌مانده زمینه را مساعد تشخیص بدهند یعنی در اردو و ارگان‌های مهم دیگر دولتی نفوذ داشته باشند، می‌توانند و باید قدرت را از طریق کودتا به دست گیرند که بعد در شاهراه رشد غیر سرمایه‌داری وارد شده و آنگاه «با تکیه بر کشور مقتدر شوراه» تمام مشکلات از سر راه برداشته خواهد شد! برای حزبی وابسته، «برنامه» و «اساسنامه» و این چیزها فاقد ارزش است، آنچه از «مسند بالا» صادر شود «برنامه» و «اصل» به شمار می‌رود. احتمال اینکه برخی اعضای رهبری حزب از ۷ ثور خبر نبوده باشند بعید نیست. چرا که کی‌جی‌بی به تمام اعضای رهبری اعتمادی یکسان نداشت. مثلاً اگر از تره‌کی تا نجیب یا سلیمان لایق، داکتر اسداله حبیب، نوراحمد نور، داکتر اناهیتا راتب‌زاد و حتی برخی عناصر یک‌رده پایینتر از رهبری، از کودتا آگاه بودند، بقیه نمی‌توانستند و بنابر حکم مخفی کاری نباید خبر می‌بودند. اما این هرگز از میزان

و طغرفروشی آنان نمی‌کاهد. زیرا آنانی که «آگاهی قبلی» نداشتند با سرسپردگی بیشتر به دفاع از «انقلاب برگشت ناپذیر هفت ثور» برخاسته و آن را با اشغال کشور توسط مهاجمان روسی به مرحله بالاتری هم تکامل بخشیدند! تمام اعضای رهبری ۱۵ سال کامل در یک سنگر بودند؛ به اشتراک هم بنام «توده» و «زحمتکشان» جنایت کردند و حالا نیز همه و بخصوص «فرهنگیان» شان خوش به رضا و به شوق تمام در خوردن چتلی بنیادگرایان با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند. «بی‌اطلاعان» اگر در میهن‌فروشی چیزی از «مطلعان» کم می‌داشتند، بر مبنای تمام آن نکات مورد اختلافات که شما یاد آور شده اید، باید کودتا را رد می‌کردند. اما آنان خائنانی بودند که به مخالفت با اشغال کشور برخاستند چه رسد به اینکه علیه کودتا قرار می‌گرفتند. بناءً در آغشته بودن به میهن‌فروشی و جنایت همه گل یک باغ‌اند و دلیل «بی‌اطلاعی» ای که شما ذکر کرده اید به یقین موجب خنده «رهبران» هم خواهد بود.

«اینکه گفته اید "... باید در بحبوحه جنگ مقاومت ضد روسی طرف ملت را می‌گرفتند" در جنگ آنوقت که شما آن را مقاومت و دیگران جهاد می‌نامند جبهات از دو بخش متشکل بود، یکی جبهه ارتش دولت و روس‌ها و دیگری هم مجاهدین یک طرف را روس‌ها سازمانده‌ی، تمویل و تجهیز می‌کردند و طرف دیگر را استخبارات پاکستان، امریکا و کشورهای غربی و طوریکه می‌بینیم درین هر دو جبهه مزدوران و باداران وجود دارد. در بین مزدوری که در خدمت روس است و آنکه در خدمت سازمان استخبارتی کشور دیگر، کدام تفاوت نمی‌بینیم، باداری که یک مقدار هوشیارتر مانند سی‌آی‌ای باشد زیرکانه‌تر از عقب پرده عمل می‌کند و بادار جاهل مانند کی‌جی‌بی عملاً وارد صحنه شده و خود را بی‌آبرو می‌سازد. مگر آنهایی که در خدمت باداران‌اند همه مزدور و یکسان‌اند.»

● قبل از همه از آخرین جمله‌ی تان باید نتیجه بگیرید که رهبران پوشالی چه «اطلاع» داشته چه نداشته چون به هر حال از جان و دل در خدمت کی‌جی‌بی بودند، از نظر خاین بودن ماهیتاً با هم تفاوتی ندارند.

درست است که در جنگ ضد روسی، کشورهای مختلف بنابر مطامع و تضادهای شان با شوروی، فراوان مداخله کردند و مخصوصاً تمامی به اصطلاح رهبران «جهادی» را خریدند ولی با وصف این، اگر اراده، روحیه کم نظیر از خود گذری، میهن‌پرستی و بیگانه سستیزی توده‌های میلیونی مردم فقیر و فارغ از آلودگی رهبران خاین، در کار نمی‌بود، روس‌ها وادار به خروج نمی‌شدند. افتخار انهزام تجاوزکاران روسی از کشور فقط منسوب به مردم افغانستان شده می‌تواند. کمتر جنگی آزادبخش در سال‌های اخیر - حتی آنهایی که رهبری‌ای مردمی و دموکرات دارند - را می‌توان یافت که کشورهای دیگر نخواسته باشند

و آن باند خاین جهادی کار می کردند، تفاوت قابل بوده و پیوندهای عمیق بین آنان به وجود آمده که تا هنوز علیرغم رخدادهای بیشمار نامساعد، از میان نرفته است. اهمیت مسئله در این نکته نهفته است که سازمان‌ها و عناصر دموکرات و انقلابی در فضایی سیاه انحصارطلبی تروریستی، با نثار خون شان نقشی در جنگ مقاومت ضدروسی از خود بجا گذاشتند. این و نیز تثبیت رزمندگی و میهنپرستی آن روشنفکران بین مردم یک دستاورد است هر چند که به ایجاد «جبهات مستقل با رهبری مدبر» نه انجامید.

معنی رفتن به «طرف ملت» در حال حاضر این است که افراد و تشکل‌های مدعی انقلابی بودن باید به هیچ بهانه‌ای از مبارزه علیه بنیادگرایان شانه خالی

اظهار ندامت نه در برابر ما یا در برابر سایر سازمان‌های آزادیخواه ضدبنیادگرایی بلکه اساساً باید در برابر مردم از طریق نشریات، اعلامیه‌ها، رادیوها و غیره انجام گیرد. آیا در خواست برخورد صادقانه و صریح نسبت به گذشته از کسانی که مرتکب خیانت و جنایت شده اند، «سیاست کهنه تفرقه‌جویی» است؟

نکنند. ملت افغانستان از دژخیمان مذهبی زخم‌ها و ضرباتی بی‌مانند دیده اند و راه پاره کردن رنجیرهای آنان بر جسم و جان خویش را می‌جویند. پس روشنفکران است که در هر سطح مقدور و در هر جا و موقعیتی که هستند با قداکاری بیشتر از گذشته به متشکل ساختن بخش‌های مختلف مردم علیه باندهای بنیادگرا بکوشند. معنی رفتن به «طرف ملت» را چطور و از کجا به معنی «خانه رفتن» و یا «مهاجرت» حدس زده اید دوست عزیز؟ مخصوصاً مهم که است مفهوم مذکور را با این توضیح مختصر دریافته باشید.

«در جای دیگر می‌خوانیم آن افراد را اگر خاین به خلق نگوییم لاقط در ردیف فرزندان صدیق این ملت هم نمی‌توان حساب کرد». از این می‌توان فهمید که اگر افغان‌هایی را که در طول دهه‌های اخیر مهاجرت کرده اند درین محاسبه شامل نکنیم به قول شما فرزندان صدیق این ملت از چند صد هم بیشتر نخواهد بود. و این قضاوت به هیچوجه عادلانه نیست... با شما هم عقیده‌ام که از مبارزه ضد بنیادگرایی نیروها باید پشتیبانی به عمل آید اما افراد پائین رتبه و صفوف (احزاب پرچم و خلق) چیزی برای اظهار ندامت ندارند... چنین دعوتی که بیانیته اول در برابر «راوا» اظهار ندامت کنید بعداً جواز سیر مبارزه می‌دهیم، در حقیقت تصفیه حسابات گذشته و دامن زدن سیاست تفرقه‌جویی می‌باشد نه کار برای ریشه کن ساختن وحشت قرون وسطایی».

● باز هم می‌گوییم که «اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها» را نمی‌توان «فرزندان صدیق ملت» نامید. صرفنظر از بخش «هفت ثوری‌های اجباری» (کسانی که با وصف تنفر از احزاب پوشالی برای گذران زندگی به آن پیوسته بودند و چیز زیادی برای ندامت نخواهند داشت) اولین وظیفه‌ی بقیه (که تعداد شان به شمول رهبران به مشکل به چند صد نفر خواهد رسید) اظهار ندامت از گذشته می‌باشد. آنان با ادعای مبارزه ضدبنیادگرایی نباید تصور کنند که داغ سیاه ۱۵ ساله بر پیشانی شان بطور اتوماتیک پاک می‌شود.

اظهار ندامت نه در برابر ما یا در برابر سایر سازمان‌های آزادیخواه

در آنها با دست درازیه‌های خود سمت آنها را تغییر داده یا به نحوی اثری از کنترل خود را در آنها تثبیت کنند. اما این تلاش‌های بدخواهانه و توطئه آمیز، نتوانسته و نباید ماهیت آزادیخواهانه جنگهای مذکور را زیر سوال برد. البته حدود مداخله بیگانگان و خیانتکاری و جنایت پیشگی رهبری‌ها در سمتگیری بعدی و اشاعه دموکراسی می‌تواند نقش فوق‌العاده‌ای داشته باشد. چنانچه در کشور ما به علت مداخله

وسیع دیگران و بخصوص به علت ماهیت عمیقاً ارتجاعی، بنیادگرا و جنایت‌پیشه‌ی «قیادی‌ها»، دیدیم که پس از سقوط رژیم پوشالی بنام اسلام و شریعت چه کردند. لیکن مجدداً باید تأکید کرد که در این ارزیابی‌ها، حساب حرکت تحسین برانگیز توده‌های مرد و زن ما نباید مخدوش گردد. بعد از فاجعه ۸ ثور نیز می‌دانیم که کم نبودند آن مردم شریفی که صف خود را از آنانی که به تشویق رهبران شان به هر تبهکاری و بی‌ناموسی ممکن روی آورده بودند، جدا کرده و نخواستند افتخار گذشته‌ی شان را در «۸ ثوری بودن» بر باد دهند.

جنگ مقاومت ضدروسی را جنگ امریکا و روسیه خواندن، استدلال ژولیده و شرم‌آوری بود که حین جنگ هم از سوی برخی روشنفکران در لفظ انقلابی اشاعه داده می‌شد تا انفعال، بی‌عملی، بلاتکلیفی و گنجی و پا در هوا ماندن خود را در جریان برپایی ملت پوشانیده باشند. برای روشنفکران مذکور آن‌گونه استدلال، امروز هم باید بستر گرم و نرمی باشد که با اشاره به وابسته بودن طالبان و جهادی‌ها به کشورهای مختلف، آرام در گوشه‌ای از آن لم داده و مبارزه علیه جنایتکاران بنیادگرا را تخطئه کنند تا جبن و بیکارگی این‌الوقتی خود را پنهان نمایند.

«در مورد اشتراک شما در جنگ علیه اکثریت هفت ثوری‌ها» معلومات در دست نیست. اگر بشکل انفرادی در چوکات تنظیم‌های جهادی جنگیده باشید درست و در غیر آن کدام جبهه دیگر که رهبریت مدبر، مستقل، عاری از هرگونه وابستگی و بخاطر آزادی واقعی افغانستان بوده باشد، به چشم نمی‌خورد... اکنون مشوره شما در مورد رفتن به «طرف ملت» اگر به خانه رفتن و یا به مهاجرت رفتن باشد نمی‌دانم در غیر آن نیاز به توضیح بیشتر دارد».

● هر چند از آن‌گونه جبهات کاملاً مستقل و ایده‌ال وجود نداشت ولی مبارزان استقلال طلب و ضد بنیادگرا با استفاده از کوچکترین روزنه‌ها در هر کجایی از کشور و در هر جبهه‌ای می‌جنگیدند و بخش‌های قابل توجهی از مردم بین آنان و کسانی که صمیمانه برای این

معمولاً به بیش از یک میلیون تخمین می‌شود، آیا اکثریت آنان از پیروان میهنفروشان جنایتکار مثل ربانی و گلبدین و سیاف و مزاری و امثالهم بودند؟ آیا میلیون‌ها هموطن مهاجر ما در پاکستان و ایران از سرسپردگان باندهای بنیادگرا بودند و هستند؟ آیا اغلب هزاران اسیر و شکنجه دیده‌ی دست روس‌ها و پوشالیان، به سرتبهاران بنیادگرا بهایی قابل بودند؟ آیا تظاهرات و قیام‌هایی که در کابل و شهرهای دیگر رخ داد بیرق بنیادگرایی داشتند؟ اگر خیزش واقعاً توده‌ای خودجوش علیه روس‌ها راه نمی‌افتاد و مسئله محدود به عملیات این و آن «تنظیم» پشاور یا ایرانی - که خود آن‌ها را «گروهک‌ها» می‌نامید - می‌بود، دشمن آنقدر سراسیمه و وحشی نمی‌شد که به آن گونه غیر انسانی‌ترین جنایات رویاورد. اگر مقاومت ملت وجود نداشت، این صدها هزار نفر جان خود را برای چه و در دفاع از چه از دست دادند؟

آیا دالر قادر بود و هست که موجب آنهمه مقاومت‌ها، رشادت‌ها و از جان گذشتگی‌های حماسی مرد وزن ما شود؟ زور دالر در آن بود که خنجرهایی زهرآگین چون گلبدین و ربانی و سیاف و غیره را برگرده مقاومت فرو برده و نگذارد به سوی دموکراسی راه بگشاید. اگر اراده شور آزادیخواهانه‌ی اکثریت مردم ما - که نه دالر می‌شناختند و نه پوند - نبود، امریکا و متحدانش میلیاردها دالر را به پای مزدوران بنیادگرایی شان نمی‌ریختند. شما فکر می‌کنید در صورتی که دالر

ضدبنیادگرایی بلکه اساساً باید در برابر مردم از طریق نشریات، اعلامیه‌ها، رادیوها و غیره انجام گیرد. آیا درخواست برخورد صادقانه و صریح نسبت به گذشته از کسانی که مرتکب خیانت و جنایت شده اند، «سیاست کهنه تفرقه‌جویی» است؟ آقای قدوس زریز، یکی سیاست «استعمال» این عناصر است برای مقاصد معین و موقتی طوری که خاینان جهادی و طالبی در پیش گرفته اند و بعد هم وجود آنان را بین صفوف ورهبری نظامی و غیرنظامی خود صاف و ساده منکر می‌شوند چون اولاً اندکی خجالت می‌کشند و ثانیاً به آن خاطر که اگر زمانی خواستند سر آنان را زیرپال شان کنند آب از آب تکان نخورد. و سیاست دیگر تشویق و کمک آنان است به پیوستن سرفرازانه به مبارزه ضدبنیادگرایی که انتقاد از خود جزء تخطی ناپذیر آن حساب می‌شود.

«اکنون یادداشت مختصری برچند جمله شماره ۴۷ دارم ولی نمی‌خواهم در بحث داکتر موسوی و قومبازی‌هایش و ابتذال «عاصی» گری شامل شوم چونکه نه داکتر موسوی را میشناسم و نه عاصی را خوانده‌ام زیرا در افغانستان موضوعات به مراتب مهم‌تر برای خواندن داشتم تا اشعار عاصی. جمله‌ها چنین اند: «این جملات در زمانی نوشته می‌شوند که ملتی یک پارچه و مسلحانه قیام کرده، از زمین و آسمان کشور آتش می‌بارد و...» سپس آقای زریز ضمن تأیید ادعاهای ما، خود مثال‌هایی از غرق

کردن‌ها در دریای آمو، از هلیکوپتر پایین انداختن‌ها و زنده زیر خاک کردن‌های مردم توسط منصورهاشمی و برادرش قیوم و نیز جنایتکارانی موسوم به روزی و یعقوب آورده، می‌نویسد: «من با وجود معلوماتی که در مورد

حوادث دهه‌های اخیر افغانستان دارم در هیچ جای

نه دیده، نه شنیده و نه خوانده‌ام که ملت افغانستان علیه کودتاچیان ثور و یا بعداً اشغال روس یکپارچه عمل کرده باشد... جنگ «جنگ مقاومت» نه بلکه جنگ روبل و دالر بود... برخلاف گفتار شما پدیده‌ای بنام مقاومت ملت تبارز نکرد بلکه ملت بیچاره سوخت و در گرفت.»

● نادرستی نظر شما را آنقدر بدیهی می‌دانیم که فکر نمی‌کنیم لازم باشد به تفصیل روی آن مکث کرد فقط علاوه بر آنچه پیشتر گفتیم به این نکات هم توجهتان می‌دهیم:

آیا آنانی که از هلیکوپترها به پایین پرتاب یا به دریا غرق و یا زنده زیر خاک می‌شدند مزدوران اخوانی بودند ولو تعدادی از آنان تفنگی یا کارتی از احزاب پشاور در دست داشتند؟ شما شخصاً نمی‌توانید دهها نفر از این قرنیان را نام بگیرید که از اخوان نفرت داشته و حتی دل برخی‌های شان آگاهانه برای آزادی و دموکراسی و سعادت مردم می‌تپید؟

آیا اعدام شدگانی که نام شان در لیست ۱۳ هزار نفری آمده بود، اکثراً متعلق به باندهای بنیادگرا بودند؟ تعداد تلفات جنگ ضدروسی

آیا دالر قادر بود و هست که موجب آنهمه مقاومت‌ها، رشادت‌ها و از جان گذشتگی‌های حماسی مرد وزن ما شود؟ زور دالر در آن بود که خنجرهایی زهرآگین چون گلبدین و ربانی و سیاف و غیره را برگرده مقاومت فرو برده و نگذارد به سوی دموکراسی راه بگشاید.

نمی‌بود، روس‌ها اگر نه ۱۰ سال، ۲۰ سال بعد مجبور به ترک افغانستان نمی‌شدند؟ حرف‌های ما هرگز به مفهوم انکار نقش سرطانی دالر نیست. تنها می‌خواهیم تأکید نماییم که جنبش با وجود تمام کمبودها و نقاط سیاهش، جنبش استقلال طلبانه بود که ابرقدرتی متجاوز را بیچاره ساخته و سرانجام آن را به عقب نشینی واداشت. نفی یا تخفیف دادن نقش تعیین کننده‌ی توده‌های وسیع مردم ما در مبارزه علیه تجاوزکاران روسی، دانسته یا ندانسته راضی پنداشتن مردم از اشغال کشور، کریست بخشیدن به بندگان مذهبی دالر و قدر قدرت و شکست ناپذیر قلمداد کردن کشور دالر و دالرداران می‌باشد.

چهار صفحه دیگر نامه‌ی تان را که به جواب دوست ما جبار زمانی راجع به ظاهر شاه («پیام زن» شماره ۴۸) است، سعی خواهیم کرد در شماره آینده بیاوریم. □

با سلام و احترام

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

آدرس مکاتباتی:

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

«راوا» به روی شبکه جهانی اینترنت:
<http://www.rawa.org>

پیام زن و خوانندگان

از افغانستان برای تان وعده می‌سپارم که اگر ضرورت باشد عزیزترین داشته خود، جان خود را فدا خواهم ساخت. فعلاً دو گزارش از وحشی‌گری‌های طالبی را که خود در جریان آن بودم برای تان می‌نویسم و اگر خواستید در آینده گزارش‌هایی هم از وحشی‌گری‌های جهادی خواهم نوشت.»

○○○

نشریه‌ی «نقد» - آمریکا،

با ابراز امتنان از رسیدن کلکسیون «نقد» اطمینان می‌دهیم. از لطف و همکاری تان متشکریم.

○○○

آرزو - پشاور،

نامه‌های تان را گرفتیم. از آنهادر شماره‌های آینده استفاده خواهیم کرد.

○○○

منیر حسین - اسلام آباد،

زمنبر سلامونه هم ومنی. ستاسی دوهم لیک او د ۸۰ روپیو رسید مونتر لاسه کړ خو ستاسی رالیرل شوی ۸۰ روپی مولاتراوسه لاس ته ندی راوپی. ددی نه وروسته به زمنبر خبرونی دهغوی دیو په بدل کی په منظمه توگه در ورسیری. ستاسی دنورو لیکونو او مرستو په هیله.

○○○

مقاله‌ی «داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟»

نادر - امارات متحده عربی،

با سپاس فراوان دو نامه تان را گرفتیم. امیدواریم همیشه با ما در ارتباط باشید. قسمتی از نامه تان:

«... پیام زن» را خواندم و از مطالب جالبش لذت بردم. بالاخص از مقاله «داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟» استقبال و تقدیر می‌نمایم چرا که مقاله مذکور هم زیبا و انقلابی تحریر شده است و هم از نظر موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک طرد آن‌عده از نوکران باندهای بدنام

محمدعارف رستمی - کانادا،

از نامه و چک ۵۰ دلاری تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید. موفقیت تان را خواهانیم.

○○○

س.ع. از مرکز فرهنگی افغانستان - پشاور،

از دو نامه و ابراز احساسات تان نسبت به «راوا» سپاسگزاریم. در مورد چگونگی دریافت نشریات ما نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال گردید. موفق باشید.

○○○

«پیام زن» افشاگر چهره‌های پلید دشمنان

بهروز اطرافی - پشاور،

گزارش‌های ارسالی تان را در صفحات گزارش‌ها آوردیم، تشکر قلبی ما را بپذیرید. در انتظار دریافت گزارش‌های دیگر شما هستیم. قسمتی از نامه تان:

«خواهران مبارز و قهرمان سرزمین لعنت شده!

درودهای بی‌پایان برادر تان را علیک فرمایید. موفقیت‌های بیشتر شما را در کار و پیکار تان علیه بنیادگرایان با هر اسم و رسم که اند، می‌خواهم. سازمان شما یگانه منبع مبارز و آزادیخواه کشور است که با تشخیص دقیق، به افشای چهره‌های پلید دشمنان درجه یک ملت می‌پردازد. هر فرد روشنفکر و آزادیخواه کشور سعی و تلاش خستگی‌ناپذیر تان را در مقابل جنایات و وحشی‌گری‌های بنیادگرایان می‌ستاید و یقیناً فردا تاریخ قضاوت خواهد کرد که شما چقدر شجاعانه رزمیده‌اید و این افتخاریست برای هر یک ما.

من داکتری هستم که یکی دو سال از فراغت می‌گذرد، یعنی از لحاظ سنی و فکری بسیار جوان هستم. من به تازگی از کابل برگشته‌ام و بزودی راهی محل وظیفه و زادگاه خویش بدخشان هستم. من از آمریکا، کانادا، جرمنی و ... لاف مبارزه نمی‌زنم، من از بطن حادثه از سرزمین نفرین شده،

● دوست عزیز، «پیام زن» تلاش دارد تا بیشتر صفحات خود را به انعکاس درد و رنج مردم ستمدیده بخصوص زنان دربند ما و افشای چهره‌های کثیف جنایت‌پیشگان جهادی و طالبی و روشنفکران «منور» شده آنان اختصاص دهد تا مسایل دیگر. زیرا هیچ منبع دیگری واقعیات تلخ کشور ما را آن چنانی که شایسته است انعکاس نمی‌دهد و اغلب به مرض سازش و کرنش دچار اند. به مسایل سایر نقاط جهان هم تا جایی که به سیاست‌های ما ارتباط می‌گیرند تماس گرفته‌ایم و در مورد جنبش‌های آزادیبخش، شخصیت‌های انقلابی و زنان مبارز تا حد ممکن در شماره‌های مختلف «پیام زن» مطالبی داشته‌ایم. از اخبار و رویدادهای علمی از طریق رادیوها و نشریات زیادی بخصوص در خارج می‌توان مستفید شد. ما می‌کوشیم «پیام زن» فریاد در گلو مانده‌ی مردم زجرده‌ی ما باشد. ما می‌کوشیم آنچه را بگوییم که دشمن جهادی و طالبی و نوکران بی‌شرم شاعر و نویسنده آنان، نمی‌خواهند گفته شود. به انتظار نامه‌های بیشتر شما.

○○○

قدوس لغمانی - لغمان،

ستاسی الریلر شوی مطلب مو تر لاسه کپ، ډیره مننه. له هغه ځایه چی تکراری وو، دخپرولو څخه پاتی شو. هیله مندیو چی خپلو مرستو ته ادامه ورکړی.

○○○

همبستگی زنان مبارز ایران و افغانستان

کمیتة ۸ مارس - آلمان،

از نامه‌های صمیمانه شما و «فراخوان مبارزه در دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی» به زبان‌های فارسی و انگلیسی متشکریم. ما مجدداً پشتیبانی خود را از مبارزه قاطع شما علیه مرتجعان حاکم در ایران و افغانستان ابراز نموده آرزو مند موفقیت‌های بیشتر تان می‌باشیم. ضمن درج بخشی از نامه‌ی شما، از کلیه خوانندگان و هواداران خویش می‌خواهیم تا از کارزار مبارزاتی بمناسبت دهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی بوسیله رژیم آدمکش خمینی و سایر فعالیت‌های تان، پشتیبانی به عمل آرند.

«دوستان عزیز

نامه سرشار از شور انقلابی شما بدست ما رسید و دلگرمی زیادی به ما داد.

نظر به وقایع اخیر در ایران و افغانستان و مسئله تهاجم مرتجعین اسلامی ایرانی به زحمتکشان افغانستانی، ما بر این نظر هستیم که جمهوری اسلامی برای حل بحران درونی خود و معضلات بین‌المللی‌اش دست به تحریکات جنگ افروزمه می‌زند. از نظر ما جنگ افروزی مرتجعین اسلامی ایران و افغانستان هیچ ربطی به منافع توده‌های ستمدیده افغانستانی

خلق و پرچم است که به شکلی، مجدداً می‌کوشند با ماسکی دیگر در هماهنگی با مرتجعان جهادی و طالبی خون مردم ما را بمکند. موضعگیری قاطع در برابر باندهای خاین از هر قماش که باشند (اعم از خلق و پرچم و جهادی و طالبی) ما را در پیشبرد مبارزات اصولی یاری می‌رساند و افشای چهره‌های زالوصفت آنان در بین مردم یکی از وظایف نیروهای انقلابی است. ضرب‌المثلی است که می‌گوید "مردۀ را اگر خدا زد بر سر تخته کثافت می‌نماید." دکتر اکرم عثمان را نیز که خدا زده است، دفاعیه‌ای نوشته که خود معرف تعفن شخصیت فاسد او بشمار می‌رود.

○○○

عاقله روشن - اسلام‌آباد،

با تشکر، شعر ارسالی تان را در همینجا می‌آوریم:

عهد و پیمان

بنازم همتت ای دخت افغان

بزن با مشت خود بر فرق اخوان

نمودند ملک ما را این پلیدان

به میل خصم ما با خاک یکسان

نباشد فرق اخوان یا که طالب

که باشند هر دو از یک نسل شیطان

اگر تاجیک باشیم یا که ازبک

همه گلهای یک باغیم و بوستان

بسیا باهم به یک مارش ظفرمند

کنیم کاخ ستم ویران و پاشان

به طالب آنکه باشد دشمن زن

بریم یورش نمایم پوز و دندان

پی تامین وحدت از دل و جان

شویم همدست با یک عهد و پیمان

نماند نام طالب نام اخوان

درین دنیا به زیر چرخ دوران

○○○

جیلانی باختر - هالند،

نامه پر محبت تان را گرفتیم. قسمت‌هایی از آنرا همینجا می‌خوانید:

«بنده باوجود این که با مجلات و روزنامه‌های افغانی و ایرانی در هالند سر و کار دارم و بعضی اوقات آن‌ها را مطالعه می‌کنم هر کدام از نظر مضمون و کیفیت چاپ نواقص و کمبودهایی دارند ولی نشریه «پیام زن» را از این نظر در سطح بالایی می‌بینم. استفاده درست شما از کلمات و نوشتن مطالب پر محتوا و کیفیت چاپ نشریه واقعاً عالی می‌باشد و از این نگاه زحمات و کوشش شما قابل قدر است. پیشنهاد می‌کنم که اگر یک قسمت از صفحات نشریه را به اخبار علمی و رویدادهای سایر نقاط جهان اختصاص بدهید برای نسل جوان مفید خواهد بود.»

ع. قادر - هالند،

از دو نامه و ۲۰ دالر ارسالی تان متشکرم. شماره‌های ۴۸ و ۴۹ «پیام زن» با نامه‌ای برای تان فرستاده شد. در آینده نیز آنرا مرتباً دریافت خواهید نمود.

○○○

داکتر صابر آفاقی - مظفر آباد،

از دریافت نامه و اشعاری از قره‌العین طاهره سپاسگزاریم.

○○○

و هشت قومپرستی طالبی

ملا عبدالقادر - پاکستان،

در نامه خود می‌نویسند:

«بتاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۷۶ با یکی از دوستانم از تالقان به قصد پشاور حرکت کردیم. شب را در سالتنگ گذرانده و ۵ صبح دوباره به طرف پروان به راه افتادیم و ساعت ۱۲ ظهر به خط اول طالبان رسیدیم. افراد مسلح طالبان موتر ما را توقف داده و به تلاشی راکبین که حدود ۴۰ نفر بودیم شروع کردند، در ضمن تلاشی از همه می‌پرسیدند از کجا هستی و متعلق به کدام ملیت می‌باشی. نوبت من و دوستم رسید و مادر جواب گفتیم از تالقان هستیم و ازبکی می‌باشیم. طالبک به فرد مسلح دیگر گفت اینان را به قرارگاه ببر. ما را به یک حویلی برده پول‌های ما را که جمعاً هشت لک افغانی و ۳۰۰ دالر می‌شد گرفتند و ما را در یک تشناب تنگ و تاریک زندانی کردند. یکی از آنان گفت چون شما ازبک هستید باید کشته شوید. بعد از اینکه ندانستیم چه زمانی گذشت دوباره دروازه را به روی ما باز کرده و گفتند در صورتیکه به کسی چیزی نگویید شما رانمی‌کشیم و آزاد هستید. ماکه دیگر تاب و توان راه رفتن نداشتیم به مشکل خود را به سرک عمومی رسانیدیم.»

● دوست عزیز، شما در پایان نامه لیستی از انتقادات تان بر طالبان را درج کرده‌اید. شما با وجوئیکه وحشت و بربریت این خائنان را از نزدیک دیده‌اید، آیا معتقد هستید که با انتقاد می‌شود آنان را اصلاح کرد و مردم ما را از این همه مصایب مولود آنان و بردران جهادی شان رهایی؟ به نظر ما انتقاد از طالبان و جهادیان، چون طلب استرحام از گرگان خونخوار است. فقط با پیکار قاطع و سازش ناپذیر همه اقوام و ملیت‌های کشور ماست که می‌توان لوث بنیادگرایی را از بین برد.

○○○

زهره سجادی از نشریه «نقطه» - فرانسه،

نامه تان را دریافت کردیم. از توجه تان جهت کمک به «راوا» در زمینه تهیه کتب ممنونیم. امیدواریم تلاش تان به زودی به نتیجه برسد. موفق باشید.

○○○

و ایرانی ندارد. آنچه که برای ما اهمیت دارد افشای این مرتجعین جنگ افروز است که روزانه کار شان سرکوب مردم زحمتکش افغانستانی می‌باشد.

مرتجعین اسلامی با تبلیغ و تشویق سیاست‌های شونیستی برای منافع کثیف شان دست به اذیت و آزار و کشتار مردم زحمتکش افغانستانی در ایران زده‌اند. ما با افشاء گسترده این سیاست مرتجعانه قصد داریم جلو این حملات را بگیریم. همزمان با افشاء نیروهای شونیست ایرانی که آتش بیار مرتجعین شده‌اند، هشداری به مردم می‌دهیم که بازپچه این معرکه نشوند. علاوه بر این مرتجعین اسلامی در افغانستان از طالبان گرفته تا سایر نیروهای مرتجع را به عنوان همدستان جمهوری اسلامی که تاکنون برای منافع کثیف و واپسگرایی خود شان از هیچ کوششی برای سرکوب و کشتار مردم افغانستان دریغ نکرده‌اند نیز افشاء خواهیم کرد. به همین منظور ما تظاهرات مرکزی خود را در ۲۶ سپتامبر به مناسبت دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی با مبارزه علیه حملات وحشیانه دولت ایران به زحمتکشان افغانستان مقیم در ایران و افشاء سیاستهای جنگ افروزانه مرتجعین حاکم ایران و افغانستان پیوند داده‌ایم. بعلاوه در نظر داریم که حرکت‌های معین دیگری حول وقایع اخیر برگزار نمائیم که بلافاصله شما را در جریان خواهیم گذاشت.

دوستان عزیز «راوا»، پیام پشتیبانی شما را از کارزار دهمین سالگرد در تمامی جلسات خود که در کشورها و شهرهای متعدد برگزار شده، قرائت کرده‌ایم. همکاری و همدلی شما مایه پشتگرایی همه زنان انقلابی ایران و افغانستان است. صمیمانه دست همکاری و همیاری شما را در کلیه فعالیت‌های رزمنده و انقلابی خود می‌فشاریم. به امید سرنوشتی مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران و افغانستان و پیروزی مبارزات انقلابی مردم افغانستان و ایران.»

○○○

م.م.م. - پشاور،

از نامه و مطلب تان تحت عنوان «آیا آن وقت خواهد رسید که خائنین به افغانستان به دار آویخته شوند؟» اطمینان می‌دهیم. شما با وجودیکه در عنوان و در یکی دو جای مطلب تان از اعدام و به دار کشیدن خائنان به افغانستان (باند‌های وطنفروش خلق و پرچم و بنیادگرایان)، یاد نموده‌اید اما در اخیر برای صلح و گسستن ناف آنان از بیگانگان عذر و زاری می‌کنید. دانسته نمی‌شود که بالاخره شما برای آزادی افغانستان، به مبارزه‌ای قاطع علیه جنایتکاران جهادی معتقدید یا به نصیحت و تضرع. باز هم بما نامه بنویسید.

○○○

ب. الف - پشاور،

از نامه و ابراز احساسات تان نسبت به «راوا» ممنونیم. فردی را که در نامه تان نام برده‌اید نتوانستیم بشناسیم. اگر لازم می‌بینید معلومات بیشتر بدهید تا بتوانیم شما را در زمینه کمک کنیم. سلامت باشید.

○○○

اکرم عثمان اجنت، نه اجنتِ اجنت

ب. رتیل - کانادا،

از چهار نامه و بریده‌های ارسالی تان ممنونیم. به جای جواب به نامه‌ای از شما که در شماره ۴۹ «پیام زن» به آن اشاره کرده بودیم، درج مطلبی راجع به واصف باختری در این شماره شاید کافی باشد. قسمتی از نامه تان را همین جا می‌آوریم:

«... اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟» در شماره ۴۹ «پیام زن» خیلی با صلابت، پر قدرت، مستدل و با سطح خاص ادب سیاسی رقم زده شده. اگر اجازه بدهید مطلبی را در ارتباط با اکرم عثمان که شاید کمکی جالب باشد برای تان بنویسم.

انجنیربری عثمان به گمان اغلب برادرزاده اکرم عثمان با تعدادی از مجاهدین و آلات عکاسی و فلمبرداری (در اوایل سال ۱۳۵۹) از جبهه گرفتار گردید. موصوف از طریق تلویزیون کابل مصاحبه‌ای نمود و خود را عامل «سیا» خواند و بعداً به ۲۰ سال حبس محکوم گردید. او در داخل زندان در خدمت پلان‌های عمرانی زندان پلچرخ قرار گرفت و به همکاری در کارگاه زندان آغاز کرد. نقشه‌های وی بخاطر ساختمان اضافی زندان در جوار بلاک سه و مقابل بلاک اول از طرف مشاورین روسی به خوشی مورد تأیید قرار گرفت و از مزایا و امتیازات خاصی برخوردار بود. مردی که با قد بلند و ریش سیاه و کار و کردارش زبانزد هزاران تن از زندانیان شده بود خودش همکاری ننگینش را اینطور بیان می‌کرد: «اگر داکتر صاحب (منظور داکتر اکرم عثمان) و سفارشاتش نمی‌بود مرا به یقین اعدام می‌کردند. داکتر صاحب مرا تشویق کرد که با دولت همکاری فنی نمایم» انجنیربری عثمان بعد از مدت سه یا چهار سال به تضمین نویسنده بزرگ "از حبس رها گردید.

این پرچمی داودی که عامل داودخان در جوار هسته‌های اولیه "حزب دموکراتیک خلق" بود در همان ایام به کی‌جی‌بی پیوست. او باید اجنت باشد نه اجنتِ اجنت.»

○○○

محمد رفیق همدرد - چمن،

ستاسی دوستانه‌اود احساساتو نه دک لیک موتر لاسه‌کپ، ډیره منته. کوښښ به وکړو چی ستاسی غوښتل شوی څیزونه درولیرو. خود «پیام زن» دکلنی بی او د ټیلفون د نمبر په هکله باید ووايو له هغه ځایه چی «پیام زن» د مالی او نورو مشکلاتو له کبله په منظمه توگه د خبریدو امکان نه لری نو د لوستونکو څخه په کلنی بیه کی دگلوڼ څخه بڅښنه غواړو. او همدا شان نشو کولای د امنیتی ستونزو له کبله د ټیلفون همیشگی شمیره ولرو او هغه د خواخوږو په خدمت کی وړاندی کړو.

ستاسی د مرستی او بریالیتوب په هیله.

○○○

سوزان - پشاور،

با تشکر شعر ارسالی تان را در همین صفحه گنجانیدیم. امید شعرهای دیگری هم از شما داشته باشیم.

اگر عدالتی است

آه! ای مردمان بنگرید
چه نابجا مرا به دار می‌کشند
مرا به تن فروشی می‌برند
مرا به سنگ می‌زنند
بجای نان
با دستهای خودم در زمین
تخم فنا زرع می‌کنند
اسیر پنجه‌های فقر
به نانی دست می‌برم،
بنام عدل مرا دست می‌برند
در شستشوی حقیقت
به ذهن فردایم
زنگ تعصب می‌زنند
درین حصار ناگزیری‌ها
بدست من تفنگ می‌دهند
مرا به جنگ من به مرگ من
می‌برند
مرا نجات دهید اگر،
عدالتیست در کار
ببرید دستی را
که در پی بلندی حصارم
در کار است

○○○

کتابخانه مطالعات ایرانی - لندن،

خوشحالیم که «پیام زن» را مرتب دریافت می‌دارید. برای تان موفقیت آرزو می‌کنیم.

○○○

محمد حسین کریمی - ایران،

با تشکر از دریافت نامه و دو شماره «کتاب هفته» اطمینان می‌دهیم. از همکاری تان قلباً سپاسگزاریم.

○○○

سهار گل (جمال) - چمن،

ستاسی د قدر وړ لیک موتر لاسه‌کپ. مونږ کولای شو د شهیدی مینا عکسونه ستاسی د علاقمندی په صورت کی تاسی ته درولیرو، خود «راوا» د اوسنی لارښودی عکسونه نشو درلیرلی ځکه

می گفتند نمی دانید زیکویک ما گرسنه شده گوشت لاندی می خواهد. مردم مظلوم که خود نان خشک نداشتند برای گروپ ها نان و گوشت مهیا می کردند.

به مردم هیچ عزت و آبرو نمانند. این سگان زنان و دختران منطقه را شب ها با خود در کوه می بردند.

اکنون گلبدين در کنار ديگر هم قماشان خویش قرار گرفته و با اشاره رفسنجانی و خامنه‌ای می رقصد.

گلبدين و سردمداران رژیم ایران همه از یک سرشت اند و بخاطر تامین منافع شخصی و سیاسی شان حاضر اند روز هزار بار پوست پشک برخ کشیده و مرتکب جنایات فراموش نشدنی شوند..

○○○

صدف - پینور،

ستاسی لیک او خو قطعی شعرونه را ورسیدل. دهغوی خخه تهاکل شوی یو شعر په همدی پانه کی لولی.

زما شپه

زه د خپل انتظار هره شپه

د سپین سبا په تمه تمه

د تورو شپو په امتحان کی تیرومه

هره لمحه د تباهی خوبونه وینم

لوویرم، پورته کیږم

په مات زړه، روڼ سبا ته هوسیرم

هرڅوک راته وایی:

نه به پسرلی، نه به سباشی

ستا انتظار کی، خوږ ژوندون به ټول تباہ شی

زړه راته وایی:

نه، هری شپې ته انتها شته

زما د شپې ضرور سبا شته

خودا شپه

پیره اوږده شوه

○○○

چی مونږ یو مخفی سازمان او ډیرو وحشی دښمنانو او امنیتي ستونزو سره مخامخ یو.

دادی ستاسی د لیک ځنی برخی:

«د قدر وړ خویندو! ډیر افسوس کوم چی دا شپږ کاله ستاسو د خپرونو څخه لیری اوسیدم. خو کله ناکله می په هرات، قندهار او کابل کی ستاسو «پیام زن» مجله چی رنگینو مطالبو او مضامینو به یی رنگینی نوره هم زیاته کړی وه، په مخفی ډول د ځینو دوستانو څخه تر لاسه کوله. که رښتیا ووایم په عمومی ډول تر ټولو نشریاتو «پیام زن» ډیر قدر اوارزبتت درلود او زمونږ د دریدلی ولس د ذهني او قلبی خوشحالی په زړه پوری وسیله ده او د ټولو او په تیره بیا د منورینو د امید سترگی یوازی د افغانستان د منځو انقلابی جمعیت لوری ته دی.»

○○○

فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) - اتریش،

با درودهای گرم از دریافت دو نامه شما اطمینان می دهیم. «پیام زن» را به آدرس جدیدتان ارسال خواهیم داشت. موفق باشید.

○○○

دنیا - امریکا،

با ابراز تشکر، بریده‌های ارسالی تان را گرفتیم. نامه جداگانه‌ای برای شما ارسال گردید. پیروز باشید.

○○○

گلبدين و سردمداران (رژیم) ایران از یک سرشت اند

لیلا - جاغوری،

قسمتی از مطلب ارسالی تان:

«بعد از سال ۱۳۷۰ درگیری شدید بین حزب اسلامی و سازمان نصر در جاغوری در گرفت. این جنگ خایانه‌انه توسط ابراهیم عباسی از پباطو، آخوند سلمان از چهل باغتو، وقی و پیروز از شیرداغ مربوط حزب اسلامی خداداد. عرفانی، مربوط سازمان نصر از دولته رهبری می شد. نصری‌ها و سایر پیروان رژیم فاشیستی ایران، حزب اسلامی را کافر و ملحد و منافق می پنداشتند. درین درگیری ها ده ها فرزند بی پدر و ده ها پدر بی فرزند شدند خانه های مردم چور و چاول گردید. به ناموس مردم تجاوز صورت گرفت، اجساد روزها در زیر برف ماندند و صدها جنایت دیگر صورت گرفت. مردم مظلوم پباطو شب و روز زیر آتش رگبار قرار داشتند. آب به روی این مردم قطع شده بود. زنان و اطفال از خانه بیرون برآمده نمی توانستند. هر کس از خانه بیرون می شد زیر آتش رگبار قرار می گرفت.

جنایت این خاینان حد و مرز نمی شناخت. در هر خانه ای که داخل می شدند غیر از گوشت چیزی دیگر زهرمار نمی کردند و به صاحب خانه

لطفاً به مساب جدید بانکی ما به دالر تهمه کنید:

برای مارک آلمانی:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.9-9
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad
F.C.A/C No 55060-2
Habib Bank Ltd.
CDA Civic Center Branch
Islamabad, Pakistan

اعضای ما حین فروش «پیام زن» توسط پلیس باید گفت که ما فراوان و حتی بدتر از این تهدیدها را دیده ایم ولی صدای ما هرگز خاموش نخواهد شد ولو هزار بار دیگر تظاهرات ما به خاک و خون کشانده شود و یا مورد آزار و اذیت اوباشانه قرار گیریم. همیشه با ما در ارتباط باشید.

○○○

ع. حمید - استرالیا،

ستاسی لیک او شعر مو ترلاسه کری، دیره مننه. همداشان د ۳۰ استرالیایی دالرو در سیدو شخه داگیرنه درکوواد «جهادی تیکه داران» تر عنوان لاندی شعر مو په لږ اختصار سره په همدی گڼه کی خپروو. ستاسی دنورو لیکونو او مرستو په هیله.

«زنده باد راه مینا»

خالد م. - راولپنډی،

در قسمتی از نامه خود می نویسند:

«اینجانب خالد م. از پناهندگان کرد ایرانی می باشم که مدتی است به خاطر حفظ جانم و مبارزه برای دموکراسی و علیه جلاان رژیم آخوندی و خونخوار خمینی آواره دیار غربت پاکستان شدم و ناگزیر به تقبل این زندگی دشوار می باشم. در مدتی که در پاکستان می باشم از وضعیت مردم افغان تجارب بسیاری کسب کردم. به راستی که در چهره محروم افغانی چه

جوان و چه پیر و کودک رنگ خستگی و درماندگی را می توان دید. نمی خواهم که در سیاست داخلی افغانستان مداخله کنم ولی تا این حد مطمئن می باشم که به راستی سرزمینی نفرین شده است که عده ای ملا و وطن فروش با کمک عمال خارجی سعی در نابودی آزادی مردم دارند. عده ای تشنه قدرت و خون، با تکیه بر اسلام محمدی نهایت سواستفاده را می برند.

زنده باد آزادی و دموکراسی! زنده باد راه مینا و هزاران مبارز راه آزادی تمامی خلق ها!

من بنوبه خود از سعی و تلاش شما عزیزان بی نهایت قدردانی می کنم و بعنوان یک آزادخواه کردستان ایران تمام اهداف تان را می ستایم و به آنها باور دارم. در ضمن یک پرسش: شما در اهداف تان پشتیبانی از جنبش های آزادیبخش فلسطین، کردستان، کشمیر، ایران و سایر خلق های آسیا، افریقا و امریکای لاتین را نوشته اید. منظور شما از کردستان کدام است؟

همچنان بتاريخ ۲۰ اگست دو تن از مبلغین شما که دو خانم بودند در ساعت ۹ شب حین تبلیغ توسط پلیس پاکستانی دستگیر شدند و آنان را به تهاونه بردند. من از این موضوع بی نهایت ناراحت شدم ولی متأسفانه کاری از دست ما برای رهایی آنان بر نیامد. در ضمن از شما می خواهم که برای مبلغین «پیام زن» کاری را بکنید که آزاد بتوانند تبلیغ کنند چون نمی خواهیم که صدای شما خاموش شود.»

● دوست عزیز، منظور از کردستان تمامی کردستان چهار پارچه یعنی ایران، عراق، ترکیه و سوریه می باشد. در رابطه به دستگیری، دو تن از

جهادی تیکه داران

د جهاد د ملایانو په وطن مداخله ده

وطن وران شودوی دلایسه دافغان ټیټه شمله ده

یو ملادی بل طالب دی، عجیبه معامله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

د جهاد د ملایانو په وطن تیاره خپره شوه

وطن لوټ شو ناموس لوټ شو څه عجیبه منظره ده

د قدرت د پاره وژنی دین مذهب یی وسیله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

د وطن په بریادی کی جهادی ملا رهبر شو

په وژلو په تالان یی تمامی عالم خبر شو

اوس ددی خاینو مخ ته د ملت مقابله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

انجنیرو پروفیسر شوه په القابو په خبرو

ملک یی خرڅ کړ په پردیو، یوځل بیا په اشغالکرو

یو ایران بل پاکستان ته، بل د روس د لاس وسله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

په ملت یی توره شپه کړه د نهضت دوی د بنمنان دی

منطق نلری په سر کی په خصلت ټول د حیوان دی

د مذهب ټپکه داری کی د دوی ټوله سلسله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

چه مایوسه نشی خوږی ځنځیر مات د اسارت کړه

د ملا طالب نوم ورک کړه آزادی بیرغ او چت کړه

د «حمید» سره سنگرته شه روانه عجله ده

چه ملایی دومره ټیټ شی له طالب نه څه کیله ده

«پیوند» - هالند،

از اطمینان تان در مورد دریافت «پیام زن» متشکرم. منبعد آن را به آدرس جدید تان ارسال می‌داریم. موفق باشید.

○○○

دهاتی - ترکیه،

از نامه تان متشکرم. نشریه عفوفین الملل به آدرس تان ارسال شد. عنوان «بی‌ناموسان بامیانچی!!» در شماره ۴۹ «پیام زن» اشاره به آن خاینان و جنایتکارانی دارد که نام «بامیانچی» بر خود نهاده به وحشت و جانورمنشی در شهر مزار مصروف بودند و مردم نیز به همین نام آنان را می‌شناسند و این ابداع به توده‌های بامیان ربطی ندارد و هیچگونه بوی کیف قومپرستی نیز از آن بالا نیست، آن چنانی که شما درک کرده‌اید و به گزارشگر تاخته‌اید.

توضیحات بعدی شما درباره نفرت توده‌های هزاره‌جات از حزب وحدت مزدور ایران و جنایات این حزب و طغروش کاملاً درست است و نمونه‌هایی از آن در نشریه ما هم انعکاس یافته است.

اکثر گزارش‌هایی که بما می‌رسند از منابعی اند که ما در موقت بودن آن بطور کلی مطمئنم و تا جاییکه ممکن است درباره درستی و نادرستی هر گزارش دقت و تحقیق می‌کنیم. با این هم بعید نیست که این و آن گزارش حاوی اشتباهی باشد که اغلب به کمک خوانندگان یا گزارشگران دیگر ما به اصلاح آن پرداخته ایم.

دوست عزیز، شما که از خوانندگان دایمی نشریه ما هستید و با مواضع و برخوردهای ما بخوبی آگاهی دارید درست نبود که با این لحن و کلماتی که شایسته است در برابر خاینان جهادی و طالبی بکار ببرید، بر گزارشگر حمله کنید.

اجازه دهید بگویم که چون شما خود به ملیت هزاره تعلق دارید باید با دقت بیشتری به این مسئله برخورد می‌نمودید چرا که این نوع برخورد و حساسیت شما خود آثاری از قومپرستی ارتجاعی را در خود نهفته دارد که باید با تمام نیرو علیه آن رزمید. آرزو مندیم باز هم از شما نامه بگیریم.

○○○

آیا د «پیام زن» ژبه «غیر مهذبانه» ده؟

م.ع. - کویت،

ستاسی لیک او ۴۰ رویی مو ترلاسه کړی. داجی تاسی د خپلو دوستانو او خپلوانو په منځ کی زمونږ د مجلی او نورو خپروونو د خپروولو لپاره کوبښن کوی، دقدر وپکار دی.

ستاسی د دواړو پوښتنو په ځواب کی چی ستاسی ځنی دوستان د «پیام زن» د مجلی رویه «غیر مهذبانه» اود «کنځاو» نه ډکه رویه بولی او داجی په دی مجله کی خپورو شوو گزارشونو ته د شک او تردید په سترگه گوری، په لنډه توگه دومره ویلی شو چی:

کبدای شی ځینی لوستونکی و نه شی کړای د اگزارشونه واقعیت و بولی ځکه چی د طالبی او جهادی د قدرت لیوانو خیانتونه او جنایتونه دومره باور نه کوونکی او کرغړین دی چی واقعیت گنجل یی گران ښکاری. خو واقعیت هماغه دی چی په «پیام زن» کی یی لکمی ییلگی خبریږی. له بلی خوا هغه کسان به نوموړو گزارشونو ته د شک او تردید په سترگه چی یا خو بی لاتراوسه جاهله طالبان او د هغوی د جهادی ورونو بنسټ ندی پېژندلی او یا داجی د هغوی بوږنوونکی جنایتونه یی په خپل ځان او کورنی او یا نژدی خپلوانو ته دی تجربه کړی.

مونږ تل کوبښن کړی هغه گزارشونه خپاره کړو چی دقیق او څرگنده وی او د اگزارشونه زمونږ د هغو لوستونکو او پلویانو څخه چی له نژدی نه ددغو ناوړه پېښو ننداره کوونکی وواوډی، رالېږل کیږی. په حقیقت کی نوموړی گزارشونه اولیکنی زمونږ دهغه بی دفاع خلکو او په تیره بیا د طالبانو او جهادیانو په بندکی د مظلومو ښځو د زړه آواز دی چی ددی خاینانه پېښو او کړنو قربانی شوی دی او هغوی هیڅ کله هم ددی راپورونو او لیکنو په واقعیت او حقیقت درلودلو کی شک او تردید ته په خپل زړه کی لاره نه ورکوی. خو بیا هم که تاسی د هغو کسانو څخه پوښتنه وکړی چی په څرگنده توگه هغه کوم گزارشونه دی چی د واقعیت نه لیری دی، ترڅو مونږ هم وکولای شو په راتلونکی کی د غلطی درلودلو په صورت کی هغه اصلاح کړو.

که ستاسی دوستانو دا روښانه کړی وی چی په څرگندډول هغه کوم نوری او کلمی دی چی د «پیام زن» د مجلی رویه یی «غیر مهذبانه» کړی ده، نو ډېره ښه وی.

که څه هم د «پیام زن» په مختلفو تیرو گټو کی په دی اړوند لیکنی شوی دی، خو په لنډه توگه یو ځل بیا ستاسی مسئلی ته پاملرنه کوو.

زمونږ له نظره هغه لوستونکی، دوستان او کسان چی د «پیام زن» په رویه او ژبه انتقاد لری، په هغه په اصطلاح «ادی» څنځیرونو کی تړل شوی دی چی د بنسټپالو ناوړی فرهنگ د «مهذبې ژبی» تر نامه لاندی د هغوی ذهنونه تری ډک کړی دی. باید دغه کسان په یاد ولری چی مونږ دغه شان لحن او رویه د څه ډوله خاینانو او د هغوی د سپکاویو او کرغړینو کړو وړو په مقابل کی استعمال کړی او په راتلونکی کی به یی بیا هم په کار کړو. اوله بلی خوا دا هم باید له یاده ونه باسی چی زمونږ زیاتره گزارشونه او مطلبونه د هغو لوستونکو لخوا لیکل او رالېږل شوی چی نه شو کولای یواځی هغوی ته په دی خاطر تغییر ورکړو چی گواکی «مهذبانه» رویه او ژبه مو په کار وړی وی.

مونږ باور لرو چی ترڅو، کرغړینو، بی ناموسانه او بی عفته پېښو او جنایتونو ته ترڅی، کرغړینی، بی ناموسانه او ناوړی پېښی ویل او دهغوی څرگندول په هیڅ ډول د «مهذبې ژبی» څخه لیری کیدل نه بلکه د حقیقت او واقعیت بیانول دی. مونږ د جهادی او طالبی بنسټپالو پر ضد په «پیام زن» کی د ویل شو ټولو کلمو او تورو د درستی او حقانیت څخه په کلکه سره دفاع کولای شو ځکه چی «پیام زن» د یوی سیاسی، انقلابی، د بنسټپالو او هر ډوله ارتجاع او دهغوی د بهرنی بادارانو سره نه جوړ جاري

ایستاد. چادری کهنه بر سر داشت، پیراهنش بسیار معمولی بود. چوبی بدترکیب و کج و معوج به عنوان عصا در دستش بود. کفش های کهنه به پاهایش، بندپا و بجلک ورم کرده ی چپش را با تکه پاره سفیدی پیچیده بود. وی با صدای حزین و جانکاه فقط یک جمله گفت "معاش ها را می دهند؟ من هم معلم هستم." اما آن مردان با نگاهی به سویش جوابی ندادند و دوباره صحبت خود را ادامه دادند. شاید جواب منفی بود و دل شان نمی خواست از گفتن آن بر غم و یأس زن بیفزایند. آن جمله ی زن معلم قلبم را فشرد و تا امروز هر وقت از آنجا می گذرم تصور می کنم او هنوز هم در آن نقطه ایستاده است و می گوید: "معاش ها را می دهند؟ من هم معلم هستم." آموزگار من! ای گوهر روح بخش، معلم من!

این مزدورکان از همان آوان غر کشیدن و سگ جنگی ها به دستور خداوندان خود بخوبی می دانستند که اگر این چادری برده وار بر سر تو نباشد، اگر این چوب کج و معوج و بدترکیب عصای بیچارگی تو نباشد، اگر کالاهای تو زولیده و چرکین نباشد، اگر پاهای تو ورم کرده، بنداژ پیچ و گل آلود نباشد، اگر شکم تو و طفلکانت گرسنه نباشد، مکتب تو (این مکان بهشت تدریس تو) ویرانه ها و مخروبه های گرگ زده نشده باشد، افغانستان خار چشم ستمگران می بود! چون گریز بر فرق و حشیان می بود! پهلوانی می بود که بارها پشت ستمگران جهان را بر زمین کوبیده است.

معلم، چشمم به نوست که چراغ رستن از شب و زنجیر چوچه های پلید مذهبی آن استعمارگران را هم بر فراز راه گیری..

○○○

«کانون فرهنگی اکسریون» - سویدن،

از تغییر آدرس تان مطلع شدیم و «پیام زن» به آدرس جدید ارسال خواهد شد. موفقیت شما را خواهیم.

○○○

صدا به شکست به سنگ جفا و ستم ولی یکبار هم نگشت سر پر غرور ما

دستگیر ژرفنگر - امریکا،

از نامه و ۱۰ دالر ارسالی تان ممنونیم. احساسات شما نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مایه دلگرمی ماست. قسمتی از نامه شما:

خبرنامه هشت نور شما را به دقت مطالعه کردم. گزارش های جالب مظاهره و دیدن عکس ها و تصاویر هیجان انگیز شما مرا آنقدر تحت تاثیر و احساسات آورد که چشمانم پر اشک گردید. بحدیکه دقایقی از خواندن بازماندم. یتیمی بیاد آمد که دریاب دلاوری و شجاعت مردم سلحشور ما گفته شده:

کبک کوه تو به شهپاز طرف می گردید

شیر را کی جگر حمله بر آهوی تو بود

در "خبرنامه" چشمم به چهره های کیف و ناباک یکمده چوب بدستان

کونکی خبرونی به توگه، ددموکراسی او تونیز عدالت طرفداره ده چی په اوسنی اوضاع او شرایطو کی چی زمونږ د ملت په سرونوشت طالبی او جهادی جاهلان و اکمن دی، خپله اصلی او لومړنی دنده د طالبی او جهادی گوندونو او ډلو هر اړخیزه او نه جوړجاړی کوونکی او په څرگنده توگه برېښلول بولی.

آیا دغه کسان په دی نه پوهیږی چی زمونږ خلک د جهادی او طالبی لوپ مارانو په هکله څه نظر لری او دهغوی په مقابل کی دکومو کلمو او لحن څخه استفاده کوی؟ نوموړی کسان ولی دهغو خبروونو او کسانو په مقابل کی چی حکمتیار ته حکمتغار، احمدشاه مسعود ته بزه او طالبانو ته هغه کسان چی په مدرسو کی یی دوره تیره کړی، ویل او وایی، په وړاندی نه څه لیکي اونه څه وایی؟ آیا زمونږ گناه او جرم یوازی دادی چی مونږ یو بنځینه سازمان پوری تړلی یو او حق نلرو په جگ غبر او کلک لحن خبری وکړو ځکه چی ستاسی له نظره باید بنځی دکور په څلور دیوالی کی بندی وی. خو دا هم باید هیر نکړی چی کلونه کلونه تیر پیری چی د افغانستان بنځو او په تیره بیا «راوا» بی بنځو د بندیتوب زنگ وهلی ځنځیرونه شلولی او نور نشی کولای د ظلم او جرمونو په وړاندی چپتیا غوره کړی. آیا دوی فکر کوی چی ځناور صفته او وروسته پاتی جهادی او طالبی بنسټپالو په مقابل کی په «مودبانه» او «مهذبانه» او «بی طرفانه» رویه او دریځ درلودلو سره به وشو کړای د خلکو خواخوږی د ځان کړو؟ هیڅکله هم نه.

مونږ به ډیر راضی او خوښ واوسو که چیری «پیام زن» په دی توانیدلی وی چی سریره پر مضمون په لحن او رویه کی هم د خپل ځان او نورو جهادی او غیر جهادی خبرونو ترمنځ ژوره او سره کرښه پیدا کړی وی. ځکه چی د یوی انقلابی خبرونی ژبه نه شی کولای او نه باید چی د ارتجاعی خبرونو سره یوشان وی.

هغوی چی درد او رنځ لیدلی او د پوهی خواندان دی، د «پیام زن» دریځ او کلمات د ځایانو په مقابل کی د زړه له کومی ستایی او همدوی هم زمونږ دخلکو زیاتره برخه جوړوی.

هیله ده چی تاسی به وتوانیږی خپلو دوستانو ته د پورتنیو لنډو دلایلو پر بنسټ قناعت ورکړی اود خپلی ستری او سپیڅلی دندی پر مخ راپیدا شوی خنډ لیری کړی.

○○○

معلم، چشمم به توست

پذیرا - کابل،

«روزی از روزهای زمستان سال ۱۳۷۵ با یکی از دوستانم در چهارراهی کتابخانه عامه کابل، مقابل وزارت تعلیم و تربیه در کنار پنجره های محوطه شاروالی کابل وعده داشتم. چند نفر از مردان که گمان می رفت از منسوبین همان وزارت باشند با هم صحبت می کردند. خانمی هم که از همان راه گذر می کرد لنگ لنگان آمد و در یک قدمی آنان

حمله بر تظاهرات «راوا»

برات محمدی غمبار - ایران،

نامه‌ی شما رسید و جواب آن برای تان ارسال گردید. کامگار باشید.
قسمتی از نامه:

«...طالبان دار و دسته‌ای هستند که توسط پیگانگان شکل گرفته و در راستای سیاست و منافع و مصالح آنان حرکت می‌کنند. هدف آنانی که این جرثومه جنایت و فساد را در افغانستان ایجاد کرده و تا مرحله امروزیش یاری داده اند، تخریب و حکمرانی بر ملت مظلوم افغانستان است.

ما به جهان ثابت خواهیم کرد که ملت افغانستان تسلیم هیچ گروه و فرقه‌ای نخواهد شد و تا آخرین نفس علیه این جلادان جهادی و طالبی مبارزه خواهند کرد.

خواهران عزیز و زحمت‌کش، خبرنامه تظاهرات جمعیت انقلابی زنان افغانستان در ۸ ثور ۱۳۷۷ در پشاور پاکستان بدست این برادر آواره تان رسید. از شما خواهران ارجمند یک جهان ممنون. من و سایر دوستان مقیم ایران حمله و حشیانه گروه خون‌آشام و خفاشان را بر تظاهرات ۲۸ اپریل «راوا» در پشاور شدیداً محکوم می‌کنیم.»

○○○

کتابخانه مرکز نشر دانشگاهی - ایران،

با سپاس از نامه تان، شماره ۴۹ «پیام زن» برایتان ارسال گردید.

○○○

نبی مصداق - لندن،

به «پیام زن» کی ستاسی په اړوند د خپور شوی مطلب په هکله مو رالیرل شوی لیک راوړسید.

تاسی په خپل لیک کی د «پیام زن» په ۴۹ گڼه کی د.ع عمر لیکل شوی مطلب دقیق او صحیح نه گڼی او ادعایری چی تاسی هیڅ چیری هغه شان د سپکاوی نه ډکی خبری ندی کړی. ستاسی د باور او زموږ د نورو لوستونکو دلانښه پوهیدلو لپاره «د بوش هاوس» منورین «د طالبانو د مخ او ږیرو نه مرداری څهی» تر عنوان لاندی مطلب ته چی د سلما په نوم زموږ یوی لوستونکی رالیرلی وو او د «پیام زن» په ۴۶ گڼه او ۶۳ پاڼه کی خپور شوی دی، یوځلی یا ستاسی پاملرنی راگرځوو.

○○○

آخندها، ملاها و طالب‌های جاهل افتاد که با عبا و قباي ملنگانی که از دود چرس و چلم و از نشه‌بنگ و نسوار بیخود و بی‌هوش می‌شوند، دیوانه‌وار به سرکوبی این زنان انقلابی منور می‌پردازند. با دیدن این تصاویر گریه‌ام بیشتر از پیش شده با خود گفتم چقدر بدبخت و سیه‌بخت مردم هستیم که پست‌ترین گروه و مردمان می‌خواهند مقدرات و سرنوشت ما و ملک ما را بدست گیرند. زنان منور اصیل افغان به اتکای دانش، غیرت و وطنپرستی در این شرایط ناگوار سر بکف برای حصول آزادی و برقراری یک نظام دموکراتیک شجاعانه و بی‌امان مبارزه می‌کنند. ولی یکمده مردان نامرد و فروخته شده چه بی‌شرمانه با جهادی‌ها و طالبان در معامله‌گری هستند.

ای زنان شریف! شما چه می‌خواهید و این بی‌غیرتان که خود را مرد افغان می‌انگارند چه می‌خواهند! شما آزادی کشور و نظام دموکراسی می‌خواهید و این نامردان اسارت و بردگی. و هر که به آنان لقمه چربی داد سنگ رنجیری‌اش شده به نفع او می‌جفتند.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان، شما پیروز می‌شوید!
صدمبار شکست به سنگ جفا و ستم ولی
یک بار خم نگشت سر پر غرور ما

○○○

نسرین میوندی - امریکا،

با تشکر از رسیدن چک ۳۰ دلاری تان اطمینان می‌دهیم. «پیام زن» برای تان ارسال خواهد شد. به امید همکاری‌های بیشتر شما.

○○○

دایرة المعارف تشیع - ایران،

با سپاس از نامه تان، جواب آن را با شماره ۴۹ «پیام زن» فرستادیم.

○○○

جواد کامریږ - مردان،

ستاسی هغه لیک مو تر لاسه کړ چی په کی ستاسی د سیاسی مشغولیتیاو په اړوند راغلی وو. ډیره مننه. موږ به کوشن وکړو چی تاسی ته د خپلو بهرنی پروگرامونو په هکله خبر درکړو تر څو ستاسی چی د «پښتون ستودننس فیوریشن» جنرل سکرتر یاست، د مرستو څخه هم بهره مند شو. خپلی نوری او پخوانی رسالی به هم درواستوو. زموږ نوی بانکي حساب په همدی گڼه کی لوستلی شی.

○○○

پیام زن، کاستها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

در کویت:

Kabul Music Centre
Shop No.45,
Baldia Shopping Plaza
Mizan Chowk, Quetta

در پشاور:

Maktaba-e-Sarhad
Khaibar Bazar
Peshawar

در اسلام آباد:

Mr Books
and Famous Books
Super Market
Islamabad

در دهلی جدید:

Singh News Agency
15, Defence Colony Market
New Delhi - 24
India

سمندر - کابل،

ستاسی دشعر او گزارشونو څخه مننه او هغه په همدی گڼه کی خپروو.

بنسټ پالی توری لمبی دی!

خلک توهین او تحقیر کیری

د چا پښی او لاس پریکیری

څوک په دار خړول کیری

انسانیت نشته د کیل حکم چلیری

بنسټ پالی توری لمبی دی!

کور کهول په کی سوزیری

بی چاره او گدا ورځ په ورځ زیاتیری

یو پر بل پسی له ملکه روانیری

څوک له وبری څوک له لوری فراری

بنسټ پالی توری لمبی دی!

اوس ستمونه برینو کیری

چی هیوادونه تبه کیری

علم و معارف په کی بندیری

ښځی له کاره منع کیری

بنسټ پالی توری لمبی دی!

ظلم به هغه وخت ختمیری

چی ښځی اونارینه یو موقی کیری

پیا د اخوان په ضد جنگیری

بنسټ پالی او اخوانیت به محو کیری

بنسټ پالی توری لمبی دی!

○○○

راکت «برادران» بر فرق یکدیگر و تماها

همدرد - کابل،

از گزارش واره ای ارسالی تان ممنونیم. آن را

همین جا می خوانید:

«در یکی از خیابان های کابل با سرعت

بطرف خانه می روم، بایسکل را تیز تر می رانم تا

بتوانم چند لحظه ای با بهارستانی ها شب را زنده

نگهدارم و بعداً بخانه بروم.

بطرف بهارستان چرخیدم. بهارستان خوابیده

است. چه؟ این غیر ممکن است، بهارستان که

ناوقت شب می خوابد. شاید من خواب می بینم نه،

نیدارم. پس حتماً راه را غلط کرده ام. خیر، کوچه

ها همانهاست و راه را هم درست می آیم و باید

بزودی به بهارستان برسم. ولی بهارستان خاموش است.
پس چه خبر است؟ چرا امشب بهارستان شب را زنده نگه نمی دارد؟
بجای این سوال ها بهتر است بایسکل را تندتر برانم تا زودتر از همه چیز
باخیر شوم. نزدیک شدم. به این روزها و بوی کباب؟ حتماً به مناسبت
جشن استقلال است چون هنوز هم چند روزی به ماه سنبله مانده است. چه
فکر احمقانه ای. جشن استقلال را که طالب ها قدغن کرده اند.

پس چه خبر است؟ چراغ های امبولانس. دلم رفت. فهمیدم. چند
لحظه قبل انفجار راکت قصابان بنیادگرا و تکه و پاره شدن و کباب شدن
صد هموطن فقیر و درمانده و اسیرم.

آخ اگر زنده باشیم و ببینیم اولین و آخرین راکت طالبی بر فرق سران
جهادی و راکتی جهادی بر فرق سران طالبی را.»

○○○

نور آقای جنایتکار

فرهاد - نجراب،

از گزارش ارسالی تان ممنونیم. آن را همین جا آوردیم:

یکی از چهره های جنایتکار جهادی نور آقا از قریه یاسین زاشی
می باشد. او در سال ۱۳۷۱ از گلبدین روگردان شده و در رکاب احمدشاه
مسعود به جنایتکاری پرداخت که پس از اندک مدتی خود و برادرش در
وزارت داخله به سمت های مهم جنایی و لوژستیکی دست یافتند. وی از
چور و چاول مردم افشار، سیلو، میرویس میدان و شهرکهنه، در ظرف
کمتر از دو سال سه در بند حویلی در پروژه تایمنی، پروژه جدید و
چهارراهی سینمای خیرخانه اعمار نمود و چندین عراده مو تر مودل جدید
خریداری کرد. در سال ۱۳۷۴ مادر و برادرش به حج رفتند و بعد از
بازگشت مهمانی هایی ترتیب داد طوریکه در یک گوشه باغ مطربان
خوش آواز و خوش ساز از نوجوانان استقبال می کردند و در گوشه دیگر
قاریان خوش الحان با تلاوت قرآن از ریش سفیدان و ملاها. پس از سقوط



سینما بهارستان در کابل که در اثر راکت پرانی های خائنانه مسعود به خرابه مبدل گردید و بیش از صد تن از
هموطنان ما کشته و دهها تن دیگر مجروح گردیدند.
عکس از «پیام زن»

نثار احمد - کراچی،

با سپاس فروان از نامه پر لطف و ۶۰ روپيه ارسالى تان اطمینان می‌دهیم. شماره‌های ۴۸ و ۴۹ «پیام زن» را فرستادیم. نشریات ما را از کتابفروشی «کابل موزیک ستر» واقع میزان چوک کویته و یا مستقیم از آدرس ما با پرداخت قیمت و هزینه پستی آن بدست آورده می‌توانید. برایتان موفقیت آرزو می‌کنیم.

○○○

محمد صابر صدیقی - اسلام‌آباد،

نامه تان را گرفتیم. اجمالاً می‌پردازیم به جواب سوالات تان: «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در سال ۱۳۵۶ در کابل توسط شهید مینا و چند زن آزادیخواه دیگر تأسیس یافت. هدف آن در شروع مبارزه علیه بی‌عدالتی و کسب حقوق زنان بود. بعد از اشغال کشور توسط روسها «راوا» مبارزه علیه قشون اشغالگر را در صدر اهداف خود قرار داد و با پخش شننامه‌ها و براندازی تظاهرات نقش ارزنده در جنگ مقاومت ضد روسی ایفا کرد. با تجاوز بنیادگرایان به افغانستان و شروع سگ‌جنگی، «راوا» با شناخت قبلی‌ای که از ماهیت ارتجاعی، ضد زن و ضد دموکراسی آن جنایتکاران داشت به افشای چهره‌های کثیف آنان پرداخت و مبارزه علیه آنان را امری حیاتی خواند. به نظر ما بنیادگرایان چه از جنس طالبی و چه جهادی تار و بود یک کرباس اند و نباید بین آنان فرق ماهوی قابل شد. و فقط با واژگونی همه‌ی آنان است که مردم ما می‌توانند روی صلح و بهروزی را ببینند.

«راوا» با براه انداختن اعتصابات، تظاهرات و برگزاری محافل و کنفرانس‌های مطبوعاتی در شهرهای مختلف پاکستان و چاپ و نشر «پیام زن» صدای اعتراض خود را بلند نموده است. تأسیس مکاتب برای اطفال مهاجر دختر و پسر، کورس‌های سوادآموزی، نرسنگ و کارگاه خیاطی برای زنان، کار سیاسی بین زنان جهت بلند بردن سطح آگاهی آنان در داخل

جهادی‌ها در کابل نورآقا و برادرش به نجراب و مزار می‌روند. زمانیکه مزار موقتاً به دست طالبان می‌افتد با سلاح‌هایش به آنان تسلیم شده و پیشنهاد همکاری با آنان می‌نماید. طالبان وی را به کابل انتقال داده و بعد از تلاشی، خانه و اموالش را به غنیمت گرفته و خودش را زندانی کردند اما بعد از تلاش‌های فراوان برادرش حکیم خان و رد و بدل چندین مکتوب خصوصی از طرف دوستانه‌ی وی و مسعود هنگام فتح نجراب توسط جهادی‌ها از زندان‌های کانتینری نجات یافت.

نورآقا پس از چشیدن مزه زندان اسلامی، دوباره به مسعود پیوست و قومندان عمومی دره نجراب گردید و بالاخره در مهمانی‌ای که توسط عبدالهادی صافی برای آشتی دادن وی با عوض گل ترتیب داده شده بود با دو نفر از افرادش بقتل رسید.

○○○

ح. ن. - اتریش،

از نامه گرم شما سپاسگزاریم. در مورد فردی که نوشته‌اید طی نامه جداگانه‌ای توضیحات لازم را فرستادیم.

○○○

جمال الدین - جلال‌آباد،

«د پیام زن» درنو کارکوونکو،

زما سلامونه او د اخلاص نه دک احساسات ومنی.

خو مودی مخکی می د مجاهد ولس "پرله پسی ۲۳۷ گڼه لاس ته راغله او په هغی کی می د احمدالله شاکر په نوم د یو طالب شعر ("دا غیرت ندی نو څه دی") په لوستلو سره لاندینی شعر وویلو او تاسی ته می دخپرولو د پاره درولیو، ځکه چی زه فکر کوم نه "مجاهد ولس" او نه بله خپرونه د طالبانو خلاف د څه شی د خپرولو جرات نلری، که نه نو ولس مل صاحب به هیڅکله د طالبانو دغه جاهلاتو شعرونه او د هغوی په پلوی مطلبونه نوی خپاره کړی.

«دا غیرت ندی نو څه دی؟»

چریتوب دی څنگه تیر شو؟
په کجل او په رانجو چه
ځنی اوږد کړه لکه پیغلو
په مسجد او منبر کی
بیا ځان خرڅ کړه پاکستان ته
«دا غیرت ندی نو څه دی؟»
د غیرت نوم څنگه اخلی
خپل هیواد تاریخ ته گوره
داسی چا غلامی کړی
سر دی تیت په گریوان کړه
ته د چا د لاس نانځکه

اوس طالب شوی طالب «جانه»
سترگی توری کړی «جانانه»
بیایی غور کړه په پندانه
شپږنگو د زړه ارمانه
امریکی په ډالر ځوانه
تولعنت دی په دی شانته
بی غیرته بی درمانه
د نیکونو په دورانه
کله تا او «گلو جانه»
لږ سوچ وکړه ای نادانه
یا دشرم تور پیزوانه



ځوان طالب پناغلی احمدالله شاکر دغه دوه شعرونه دکندهار په سفر کی د نشر د پاره راټول خو ما ورسره پدی شرط ومنله چی عکس به یی اخلم نوموړی بالاخره پدی خبره راضی شو. نو دا دی د عکس سره یی شعرونه تاسو ته رواندی کوم. ولس مل

دا غیرت نه دی نو څه دی

چی تیرسری له خپل سره
د غیرت ندی نو څه دی
چی دسره اوږته وړانگی
د غیرت ندی نو څه دی
چی سپر کړی په سینه د
نه کړی پاک له سرو اوږنو
په تیر باندی وړانگی
د دینمن په سنگورسې
په اوږنو باندی وړانگی
د حضرت پلار (رض) په شان
شکستجو او شکستخو
که غلبیل یی ټول بدن شی
د دینمن په سر د کسو
شکایت نکړی شاګره
د حق لار کی له سختیو

رویش خون هزاران هموطن بی گناه ما می چکد در آن کافیت که به ماهیت این کمیسیون و گردانندگان آن پی برد. اگر این کمیسیون از وجهه‌ای نیز برخوردار می بود دعوت از یک چنین قاتل و جلاد آن را آلوده، ضد مردمی و فاقد ارزش می سازد.

○○○

بر علاوه دوستانی که از دریافت وجوه ارسالی شان طی جواب به نامه هایشان تذکر رفت، از رسیدن کمک های دوستان ذیل نیز با سپاس فراوان اطمینان می دهیم.

بخشی لعل	۱۰۰	شلنگ	اتریش
حاجی نادری	۲۰۰	در	در
رویا صفا	۵۰۰	در	در
سعید نوروزی	۱۰۰	در	در
صامعه ز.	۳۰۰	در	در
حضرت نادری	۱۵۰	در	در
م. اکبر فاضل	۱۰۰	در	در
مینا غوث	۱۰۰	در	در
نصیر نادری	۱۰۰	در	در
یوسف صفا	۵۰۰	در	در
بینظیر انصاری	۷۰	دالر	امریکا
دنیا	۵۰	در	در
Dorothy Sherman	۲۵	در	در
Eizou Kitamura	۱۳	در	جاپان
Karen Bjorneby	۱۵۰	در	در
Keiko Kawasaki	۲۰	در	در
انجنیر ا.ب.	۱۰۰	مارک	آلمان
انجنیر شفیق	۱۵۰	در	در
و. ه.	۵۰	در	در
ژیوه و فامیلش	۱۰۰	در	در
ظریف	۵۰	در	در
قدوس زبیر	۲۰	در	در
مسعود ومنصور	۵۰	در	در
م. ی. ودوستان	۳۰۰	در	در
اسلم	۳۰۰	روپیه	لاهور
شهناز	۱۲۰	در	در
نادیه	۲۰۰	در	لندن
Eizou Kitamura	۸/۸۵	پوند	جاپان

آرش	۱۰۰۰۰	افغانی	کابل
احمد	۲۲۰۰۰	در	در
اسداله	۲۵۰۰۰	در	در
پیکي	۳۰۰۰	در	در
جمشید	۱۰۰۰۰	در	در
زلمی	۵۰۰۰	در	در
سیوری می	۱۰۰۰۰	در	در
شبانہ	۱۰۰۰۰	در	در
شفیق	۶۴۰۰۰	در	در
صابر	۲۰۰۰	در	در
عالیه	۵۰۰۰۰۰	در	در
عصیان	۲۰۰۰۰	در	در
فتاح	۱۰۰۰۰	در	در
فرهاد	۵۰۰۰	در	در
فریما	۲۰۰۰۰۰	در	در
کاکار حمت	۱۰۰۰۰	در	در
کاوه	۸۰۰۰	در	در
مصور	۱۰۰۰۰	در	در
معصومه	۱۰۰۰۰	در	در
نادیه	۸۰۰۰	در	در
نگیالی .	۱۰۰۰۰	در	در
هوشمند	۶۰۰۰	در	در
بشیر	۸۰۰۰	در	هرات
سهراب	۴۲۰۰۰	در	در
قیومی	۴۲۰۰۰	در	در
کامله	۸۰۰۰	در	در
منظری	۸۰۰۰	در	در
هری	۸۰۰۰	در	در

انعکاس نامه های ذیل در شماره بعدی

شاه ولی احمدی - کابل، غلام فاروق مختار - کویته، ف. بهنودی - کویته، کانون دموکراتیک پیام - هالند، نشریه «کار» - هالند، عبدالرشید - چترال.

اهدای کمیوتور به «پیام زن»

دوست هموطن ما جاوید (از آسترالیا) کمیوتوری را با تقبل مخارج ارسال هوایی آن برای ما اعانه داده اند. به همین وسیله ضمن تشکر فراوان از ایشان، امیدواریم لااقل به یک کمیوتور دیگر نیز دست یافته و از آنها در راه مبارزه علیه جنایتکاران طالبی و جهادی استفاده کنیم.

کشور و پاکستان از دیگر فعالیت های «راوا» است. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با اعتقاد به اصل سکیولاریزم (جدایی دین از دولت)، خواستار دولتی است مبتنی بر ارزش های دموکراتیک که در آن حقوق زن، اقلیت های کشور و آزادی مطبوعات، بیان و عقیده در نظر گرفته شود.

در «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» فقط زنان می توانند با قبول برنامه و اساسنامه آن عضویت حاصل نمایند، اما هواداران و دوستانی که از ماطرفداری می کنند مردان نیز هستند. ما عقیده داریم که زن و مرد در کنار هم و به کمک هم می توانند به آزادی برسند و با فعالیت مشترک خود جامعه را به سوی ترقی سوق دهند.

«راوا» از بدو تأسیس خود تا حال توانسته فعالیت های چشمگیری در افشاء و طرد دشمنان مردم نماید. ولی با در نظر داشت اختناق حاکم در داخل کشور و حتی در خارج (پاکستان) و امکانات محدود، طبعاً فعالیت هایش را نتوانسته طور دلخواه گسترش و نظم بخشد.

○○○

ملاریانی شمسار - آسترالیا،

نامه تان را گرفتیم. شماره ۴۹ «پیام زن» و نشریاتی را که خواسته بودید با نامه جدا گانه ای برای تان ارسال گردید. موفق باشید.

○○○

غوث الدین میر - اتریش،

سه نامه ای تان را گرفتیم. تلاش شما جهت جمع آوری کمک به زنان ستم دیده و کلنیک و مکاتب «راوا» را می ستاییم و از رسیدن ۳۰۰ مارک جمع آوری شده اطمینان داده، تشکر می کنیم.

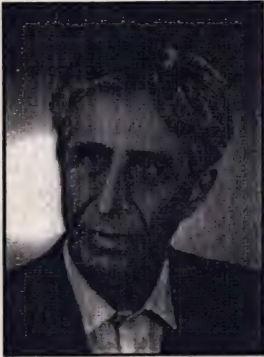
متأسفانه جواب کامل نامه شما در رابطه با نوشته ی ع. عمر مندرج شماره ۴۸ «پیام زن» بعلت تراکم مطالب به شماره آینده موکول گردید. ولی تذکر یک نکته را لازم می دانیم که آیا وقتی نبی مصداق تمامی زنان بی پناه و ساطور جهادی و طالبی خورده ی ما را «فاحشه» خطاب کند، ما بمتابه تنها سازمان قاطع زنان ستم دیده کشور، حق نداریم به دفاع از آنان برخیزیم؟ در مقابل یک چنین توهین به زنان ما چرا نباید آنگونه پاسخ داد؟ امیدواریم اشاره فوق و مطلبی که در شماره آتی «پیام زن» منتشر خواهد شد، قناعت شما را فراهم سازد.

○○○

متین - پشاور،

از نامه و ترجمه گزارشی از فرنتیربست (۳ نوامبر ۹۸) در مورد سیمنار «کمیسیون حقوق بشر افغانستان» به رهبری جبار ثابت درباره حقوق بشر در افغانستان متشکریم.

با تشکر از زحمت تان متأسفانه این گزارش را نمی توانیم در «پیام زن» به نشر رسانیم. همانگونه که در گزارش آمده در این سیمنار تروریستی چون سید قطب الدین هلال از حزب خاین گلبدین نیز شرکت داشته. بنظر ما حضور جنایتکار و آدم کشی چون هلال به نمایندگی از حزبی که از نقض کنندگان اصلی حقوق بشر در افغانستان بشمار می رود و از سر و



داکتر غلامحسین فروتن

بستاریخ ۱۷ اسد ۱۳۷۷
داکتر غلامحسین فروتن یکی
از مبارزان نامدار ضد
ستمشاهی و ضد جمهوری
اسلامی ایران در اثر بیماری در
سن ۸۷ سالگی در آلمان چشم
از جهان فروست.
ما بدینوسیله به دوستان
«راه آینده» و کلیه راهروان و
دوستان و ی تسلیت
می‌گوییم.

قابل یادآوریست که در مجلسی که به مناسبت درگذشت
داکتر فروتن در فرانکفورت برگزار شده بود، پیام «راوا» نیز از
سوی یکی از هواداران ما قرائت شد.

در اعلامیه مورخ ۶ میزان ۷۷ «اتحاد ملی برای آزادی و
دموکراسی افغانستان» که اخیراً در داخل کشور پخش شده، آمده:

(...) موضع‌گیری دوگانه غرب و سکوت در برابر رویدادها و
حوادث کشور ما صریحاً پرده‌بی‌راکه میان سیاست سری و سیاست
رسمی غرب وجود داشت، برداشته و ثابت نمود که غرب از
دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و حقوق بشر بحیث سیاست اغفال
ملت‌ها استفاده نموده و در حقیقت به ملل آزاد جهان بجای
دموکراسی اسارت و استبداد، بجای اقتصاد بازار آزاد انحصارات
چندین ملیتی و بجای حقوق بشر سلب ابتدایی‌ترین حقوق و
آزادی‌های انسانی را بکار برده است، چنین موضع‌گیری و سیاست
غرب در حقیقت متمم جنگ و جنایت در افغانستان می‌باشد.

خواهران و برادران عذاب‌کشیده مقیم داخل و خارج افغانستان!
سرزمین عزت و غرور ما بار دیگر با زور و زور و ترور استعمار بدست
فرزندان ناخلف خویش به حلقه اشغال می‌رود. اکنون در ثلث خاک
کشور مستعمره و یک ثلث دیگران به نیمه‌مستعمره تبدیل گشته‌است.
در بخش مستعمره مزدوران استعمار در لباس مذهب و بادران خارجی
شان حاکم و پیداد میکنند و در بخش نیمه‌مستعمره دولت لرزان، بیمار
بی‌کفایت و فاسد که تمام امکانات و فرصت‌های ملی و بین‌المللی را
صرف گروه‌بازی، جبهه‌سازی، قوماندان‌سالاری و مجالس ناکام نموده
است حضور دارد. (...)

۶ میزان ۱۳۷۷ - ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۸

کابل - افغانستان

«سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» در «پیام فدایی» (سپتامبر
۱۹۹۸) اعلامیه‌ای انتشار داده که در آن گفته می‌شود:

قتل عام وحشیانه پناهجویان افغانی توسط جمهوری اسلامی محکوم است!

در چهارچوب تحولات اخیر در روابط جمهوری اسلامی و
«طالبان» و اوجگیری بحرانی که با قتل چند دیپلمات ایرانی در
افغانستان هر چه بیشتر تشدید شد، رژیم جمهوری اسلامی در روزهای
اخیر با وحشیگری تمام دست به کشت و کشتار پناهجویان ستمدیده
افغانی زد. مطابق اخبار منتشره در مدت کوتاهی حداقل ۵۸ پناهجوی
رنج‌دیده افغانی به طرزی وحشیانه در تهران و اصفهان بدست
پاسداران و اوباشان رژیم سلاخی شده‌اند. سران مزدور جمهوری
اسلامی از طریق بلندگوهای تبلیغاتی خود فریکارانه می‌کوشند تا این
جنایات وحشیانه را انعکاس خشم مردم جا زده و دستان خون‌آلود
حکومت خود در تجاوز به جان و مال پناهجویان افغانی و قتل عام آنها
را لا‌پوشانی کنند. اما این واقعیت که کشتار پناهجویان بی‌دفاع افغانی در
ایران با «سلاح گرم» صورت گرفته جایی برای باور اکاذیب حکومت در
مورد نقش «مردم» در این جنایت باقی نمی‌گذارد.

رژیم با کشتار پناهندگان بیگناه افغانی در پاسخ به اعمال
جنایتکارانه طالبان می‌کوشد به ایجاد تشنج بین خلقهای ایران و
افغانستان پرداخته و در عین حال از طریق تشدید تناقضات با دشمن
خارجی در جهت انحراف اذهان عمومی از مسایل و معضلات داخلی
تلاش می‌کند. در چنین چهارچوبی است که ما شاهد آنیم که چگونه
پناهجویان محروم افغانی که نکبت و ویرانی ناشی از سالها جنگ ضد
انقلابی، دستجات و دولتهای مزدور امپریالیسم در منطقه روزگار آنها را
تیره ساخته و آنان را آواره کشورهایی نظیر ایران کرده است، در اینجا نیز
توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قتل عام شده و قربانی
می‌گردند.

با توجه به حقایق بالا و از آنجا که تجربه سالها زندگی پناهجویان
محروم افغانی در ایران نشان داده که مردم ایران هیچ دشمنی با
پناهندگان افغانی ندارند، توده‌های آگاه و مبارز ما باید با حفظ هشیاری
متوجه دسیسه‌های مکارانه جمهوری اسلامی و سیاستهای تفرقه افکنانه
این حکومت در ایجاد دشمنی بین خلقهای ایران و افغانستان بوده و با
تمام توان توطئه جنایتکارانه جمهوری اسلامی را افشا و بی‌اثر سازند.

وظیفه همه نیروهای مبارز و انقلابی است که از حق پناهندگی
آوارگان افغانی در ایران با تمام قوا دفاع کرده و دستان تا مرق به خون
آلوده رژیم جمهوری اسلامی در کشتار اخیر توده‌های بیگناه افغانی را
به هر صورت ممکن افشا سازند.

ما روزانه چندین پیام از طریق پست الکترونیک از نقاط مختلف جهان دریافت می‌داریم. متأسفانه بعثت تراکم مطالب در اینجا فقط ترجمه شمه‌ای از آن‌ها را می‌آوریم. البته جواب پیام‌ها را قبلاً از طریق پست الکترونیک ارسال داشته‌ایم اما بخاطر اطلاع خوانندگان و نیز درخواست برخی از دوستان نامه نویسنده، در این شماره و شماره‌های بعدی گزیده و تلخیصی از آنها را می‌آوریم.

اسد شریفی - کانادا،

همه صفحات دیزاین شده‌ی تان را خواندم و بخصوص عکس‌ها قلب انسان را می‌فشرد. من افتخار می‌کنم که هنوز هم عده‌ای افغانهایی هستند که بدون توجه به زندگی خود می‌کوشند حقایق را از دیوار آهنگین افغانستان بیرون کنند. شما درست می‌گویید. بنیادگرایان گروهی از موجودات عجیب و غریبی اند که می‌کوشند زخم‌های دهساله مردم افغانستان را «مرهم» کنند. کاکایم با پدرش بشکل بیرحمانه‌ای توسط گروه مجاهدین حکمتیار کشته شدند. آنان دهقانان فقیر، کارگران قریه‌ی خود بودند، اما تروریست‌ها هیچکسی را تحمل نمی‌توانند. بهرحال من به «راوا» بخاطر مبارزه‌اش در افغانستان احترام قایلیم. موفق باشید.

خداوند و روح پاک شهیدان و افغانان معصوم با شما خواهند بود.

نام من اسد شریفی و خانمم طیبه نصر است. از دیدن صفحه‌ی شما خوشحال شدیم. ما همیشه در فعالیت‌هایی برای حقوق بشر شامل و عمیقاً علیه تجاوز به حقوق بشر هستیم. ما ازین پیش قادر به انجام کاری نیستیم ولی کاری که از دست مان ساخته باشد، دریغ نمی‌کنیم. من می‌توانم در صورتیکه برای شما و یا بهتر بگویم برای سازمان تان قابل استفاده باشد شما را در زمینه فراهم ساختن نرم افزار مثل سی دی رَم، دایرةالمعارف‌ها، سی دی های معلوماتی در رابطه با کلینیک و غیره کمک نمایم.

اگر خواستار کمک از ما هستید لطفاً ما را در جریان بگذارید.
زنده باد افغانستان مستقل!

☆☆☆

آمندا باترین - Amanda Paterson

من مایلیم به سازمان شما پیوندم و هر کمک ممکن را به زنان و اطفال افغان انجام دهم.

من از مدت طولانی‌ای است که به افغانستان علاقمندم، دوستانی افغان داشته‌ام که بسیار پر محبت بودند و همین مرا وای دارد که به شکلی با شما نیز کمک کنم.

☆☆☆

جین تامسن - Jane Thomson - اسلام آباد،

من از طرف UNOPS «پروگرام بازسازی دهات افغانستان» می‌نویسم و فعلاً در هرات منحصیث یک کارکن پروگرام UNOPS برای مناطق غربی افغانستان مشغول وظیفه هستم. من فعلاً در هرات با زنان

شاعری که راه‌های آزادی خود را باز شناخته اند، به تماس هستم. بهمین جهت در جستجوی راه‌های برای سهیم ساختن آنان در شبکه‌هایی مربوط به دیگر گروپ‌های زنان افغان مثل «راوا» هستم تا با هم تبادل افکار نموده و یک سیستم وسیع حمایت را تأسیس نمایند. بناءً خیلی ممنون می‌شوم اگر در مورد «راوا» برایم اطلاعات داده و هم بگوید چطور می‌توانم خبرنامه‌ی تان را بصورت منظم بدست آورم. منتظر جواب شما در آینده‌ی نزدیک هستم.

☆☆☆

دین Dean - امریکا،

فقط می‌خواهم بگویم که خیلی خوشحالم ازین که بالاخره به سایتی ویژه اخبار مربوط افغانستان دست یافتیم.

مدت سه ماهی که من در جنوب امریکا اقامت داشته‌ام، فقط معلوماتی جزئی و غیر مؤثق شنیده‌ام. می‌دانم که طالبان فعلاً قسمت زیادی از افغانستان را گرفته اند ولی در مورد سرنوشت مسعود نشنیده‌ام. خیلی ممنون می‌شوم اگر ممکن باشد کمی روشنی بیاندازید.

با سپاس مجدد برای این سایت غنی تان!!

☆☆☆

پاتی Patty - امریکا،

من از نگولاس سنورای مکسیکو هستم که فعلاً در ایالات متحده زندگی می‌کنم.

در مکسیکو حقوق زنان نقض می‌شود. زنان هنوز به حد کافی در مورد حقوق خویش آگاه نیستند. و در سه سال گذشته در سیداد جیورز - مکسیکو - در حدود ۳۰۰ زن مورد تجاوز و سوء قصد قرار گرفته اند.

ما تا برای دفاع از حقوق خود و ادامه جنبش فعال هستیم، و شما هم تا آخر به مبارزه خود ادامه دهید و به یاد داشته باشید که این زنان اند که با پایداری تمام برای جنبش انقلابی کار می‌کنند.

☆☆☆

هیلینا فیلگاس - Helena Felgas - پرتگال،

من یک وکیل پرتگالی هستم و فقط می‌خواهم برای شما زنان افغانستان بگویم که در دنیا زنان زیادی هستند که برای شما اندیشیده و دعا می‌کنند.

طالبان باید منحصیث جانپان جنگی محاکمه شوند زیرا اینان جنایتکاران جاهلی اند که زندگی و آرزوهای نصف مردم افغانستان - زنان - را بر باد ساخته‌اند.

های شما را به صنف فارسی خود شنوادم. من دری، پشتو، عربی، فرانسوی و اسپانوی را خوانده‌ام و می‌توانم به این لسان‌ها ترجمه کنم. همچنان می‌توانم فارسی و پشتو را به آسانی به انگلیسی برگردانم. بسیار علاقه دارم در این زمینه شما را نیز کمک کنم، در واقع این یک افتخار است. آيا شما به کسانی که خواندن و نوشتن فارسی و انگلیسی را تدریس کنند نیاز دارید؟ من شاگرد ۲۶ ساله کالج هستم. من در شرق میانه زندگی نموده‌ام و می‌دانم که زندگی در آنجا چقدر دشوار است.

لطفاً هر چه را که می‌خواهید ترجمه شود، برایم بفرستید.

☆☆☆

میکان جیسler Megan Geissler - آمریکا

من زنی آمریکایی هستم که صفحه‌ی تان را در مورد طالبان و اثرات بنیادگرایی بر زنان و اطفال در افغانستان، خواندم. من از اکثر بدرفتاری‌ها اطلاع داشتم ولی مطالب صفحه شما بسیار تکاندهنده بود. آرزو می‌کنم امری برای انجام دادن باشد. من متأسفانه پولی ندارم تا به شما کمک کنم. بسیار عجیب است که کسانی معتقداند که زنان جایی ندارند. با تمام مصایبی که بدوش می‌کشند، اولین کسانی‌اند که محدودیت‌های طالبان و اشکال دیگر بنیادگرایی در ملل مسلمان دامنگیرشان است. من نمی‌توانم تصور کنم که زنان تحت چنین حاکمیتی چگونه تنفس می‌کنند ولی درد ناشی از محروم شدن از حقوق ابتدایی بشر مثل مسایل صحتی، تعلیم و تریه و یا گردش آزادانه را می‌توانم بفهمم.

هرکاری که از دست من ساخته باشد، نامه نوشتن و یا کمک به هر شکل را، با علاقمندی انجام می‌دهم. خوشبختی و ادامه مبارزه تان را بخاطر آزادی آرزو می‌نمایم.

☆☆☆

کتی لوری Cathy Lourie - استرالیا

من محصل سال سوم در پوهنتون سدنی غربی هستم و روی پروژه‌ای در مورد وضع صحتی زنان تحت حاکمیت طالبان کار می‌کنم. در این پروژه باید مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان و فامیل‌های شان تحت تسلط طالبان، به بحث گذاشته شود. وقتی وضعیت شما را خواندم قلبم آکنده از تنفر علیه طالبان و غصه برای شرایط زندگی شما شد. امیدوارم و دعا می‌کنم که شما قادر به تغییرات قابل ملاحظه در شرایط و تأمین آزادی تان شوید.

آررومندم بیشتر وضعیت شما را درک کرده و دریابم که با چه نوع مشکلاتی به ارتباط با مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روبرو هستید.

☆☆☆

«هواخواه شما» - آمریکا

من از ایالت متحده برایتان می‌نویسم. با آنکه مرد هستم ولی با تمام نیرو طرفدار فمینیست‌ها هستم. من معتقدم که تمام جوامع باید

زنان افغان جز بدست گرفتن تفنگ و از بین بردن تمامی طالبان - موقعی که زمینه دارند - راه دیگری ندارند. ما نمی‌توانیم بپذیریم که آنان نمایندگان خداوند هستند. یگانه راهی مناسب برای کمک به آنان اینست که در فرستادن هر چه زودترشان به دوزخ شتاب کنیم....

من مایلیم شما را کمک کنم و نیز می‌خواهم چیزی در مورد «راوا» در نشریه‌ای پرتگالی بنویسم.

متأسفم از اینکه سازمان ملل برای شما کمکی نمی‌کند. دلیر باشید. قرون وسطی هرگز بر نمی‌گردد و زنان باید علیه آن مبارزه کنند، در صورت ضرورت با سلاح در دست.

همه‌ی تان را می‌بوسم.

☆☆☆

دارک سکرینا Dark Scriba

در سایت شما از وضع زنان و منت‌های وحشت و ترس و اینکه مردم بی‌گناه توسط جانیان شریر طالبان سرکوب می‌شوند، خواندم و دیدم. بعد از اینکه زیادتر صفحات اینترنت تان را دیدم، نتوانستم عکس‌هایی از رهبران این جنبش نوظهور را پیدا کنم. بخصوص می‌خواستم عکس «امیر المومنین» بیرحم و ناقص‌العقل - ملا محمد عمر - را داشته باشم و به دیگران نیز نشان دهم. قبلاً از زحمات تان سپاسگزارم.

☆☆☆

ایزو کیتامورا Eizou Kitamura - جاپان

صفحه‌ی شما را به روی شبکه جهانی اینترنت خواندم و آرزو دارم کمک مفیدی بشما انجام دهم. من فرد پولداری نیستم بناءً آنچه از دستم پوره است ناچیز خواهد بود. من به حقوق بشر و معلومات در مورد جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی که ناقض حقوق بشر اند، علاقه دارم.

اگر انگلیسی نشریه تان موجود باشد، مایلیم آن را بدست آرم. لطفاً قیمت و چگونگی بدست آوردن آن را برایم بنویسید.

☆☆☆

راشیل استرویتز Rachel Ostrowitz - اسرائیل

ما جمعی از فمینیست‌هایی هستیم که در اسرائیل نشریه‌ای فمینیستی به چاپ می‌رسانیم. می‌خواهیم مطلبی در مورد وضع زنان زیر سلطه رژیم طالبان منتشر سازیم. ما به معلومات در باره گروپ‌های مقاومت‌کننده‌ی موجود، یا به هر نوع معلومات قابل نشری که در دست داشته باشید، نیازمندیم.

☆☆☆

کریس و. یونگ Chris W. Yonng - آمریکا

من یک آمریکایی محصل زبان فارسی در کالیفرنیا هستم. من اوضاع افغانستان را با علاقمندی زیاد طی چند سال تعقیب نموده‌ام و بسیار خوشحال شدم که با سایت شما برخورد و موضوعات آن را خواندم. با آنکه بعضاً فهم دری به دیگران مشکل است، من تمام سرود

کمک کنم.

شرایط زندگی ما با زنان افغانستان بسیار متفاوت است. حتی در تصور من نمی‌گنجد که زنان در آن وضعیت مخوف چگونه می‌توانند زندگی نمایند. من شنیده‌ام که تعدادی از زنان دست به خودکشی می‌زنند. آیا این واقعیت دارد؟

امیدوارم در مورد برنامه‌ای که در مورد مزار شریف داریم، اطلاعاتی برایم بفرستید.

☆☆☆

مایکل کوریو Michel Corriveau - کانادا،

من از کانادا هستم و می‌خواهم وضع افغانستان را درک کنم. من در حال ترتیب دادن مصاحبه‌ای برای شبکه رادیوی فرانسوی مونترال هستم. خیلی مایلم اگر بتوانید کسی را که به اوضاع افغانستان وارد باشد برایم معرفی کنید. آرزو مندم بتوانم تصویری از وضع مردم و بخصوص زنان ارائه دهم.

☆☆☆

راشد مغل Rashid Mughal

من بالای کتابی در مورد اسلام کار می‌کنم و می‌خواهم گرفتاری‌های زنان مسلمان را در آن منعکس سازم. بناءً از کمک شما در زمینه فرستادن مواد قابل استفاده برای نوشتن در مورد اهداف تان تشکر می‌کنم.

لطفاً بگویید چطور مواد مورد نیاز را بدست آورم.

☆☆☆

آبی شاوان Abby Shawhan

من مایلم عضو «راوا» شوم. و نیز می‌خواهم بروشور و نشریه انگلیسی «راوا» را بدست آورم. لطف نموده بگویید وجه اشتراک مجله چند است و آیا شما چک‌های دالر امریکایی را می‌پذیرید؟

☆☆☆

«راوا» بروی شبکه اینترنت

از صفحه «راوا» بروی شبکه جهانی اینترنت دیدن کنید و تازه‌ترین گزارشها و تصاویر از جنایات و خیانت‌های بنیادگرایان را تعقیب کنید. در کنار دهها موضوع دیگر، از طریق صفحه ما اکثر مطالب شماره‌های مختلف «پیام زن» را می‌توانید به فارسی بخوانید و گزیده‌ای از سرودهای «راوا» را بشنوید:

<http://www.rawa.org>

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

آنچنان سیستم‌هایی بوجود می‌آورند که در آن نه تنها برابری زن و مرد مطرح باشد بلکه برابری نژادی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز موجود باشد. من یک مارکسیست نیز هستم. مارکسیزم یگانه جواب است به متعصبین مذهبی بنیادگرا و اشکال دیگر نابرابری‌هایی که سرمایه داری و فاشیسم (مثل دولت شما) دامن می‌زنند. من کاملاً از هدف تان حمایت نموده و شما را درک می‌نمایم. ما گزارش‌های طالبان فاشیست و متعصبین مذهبی را می‌شنویم. من شنیدم که زنان نمی‌توانند به مکتب بروند و یا کار بیرون را انجام دهند. این قرون وسطی اندیشان (قسمی که شما می‌نامید) همچو کابوس اند.

مگر فکر نکنید که سیستم امریکا چیز قابل افتخار است. در این کشور سکسیزم، راسیسم، همجنسگرایی بسیار شایع است. سرمایه داران می‌خواهند اختلافات و تعصبات را زنده نگهدارند تا توده‌ها را متفرق نموده و بسادگی استثمار نمایند.

برای جنبش شما موفقیت آرزو می‌کنم.

☆☆☆

ظهور میران Zahor Miran - استرالیا،

بسیار خوشحال هستم که «راوا» به روی شبکه جهانی اینترنت حضور دارد و خواهران ما را در سراسر جهان آگاهی می‌بخشد. ما کشور زیبایی داشتیم و می‌بینیم که آنان با این سرزمین چه کردند.

☆☆☆

آندره کی Andrea Kaye - زیلاندنو،

من از کشوری هستم که زیلاندنو نامیده می‌شود. من یک نرس هستم با درجه لیسانس. برحسب تصادف به صفحه شما برخوردم. فکر می‌کنم صفحه شما بسیار عالیست - مملو از معلومات در مورد اهداف تان.

☆☆☆

برین کربتری Brian Crabtree

من به تازگی از دردی که زنان افغان تجربه می‌کنند باخبر شدم و قلبم عمیقاً فشرده شد. آیا امکان دارد مقداری مواد غذایی به زنی با اطفالش که نیازمند باشند، بفرستم؟ آیا می‌توانید مرا در یافتن همچو زنی کمک کنید تا مواد امدادی برایش بفرستم؟ اگر برای شما ممکن نیست می‌شود فرد و یا سازمانی را که بتواند در این زمینه کمک کند معرفی نماید.

☆☆☆

ریکا ستوارت Rebecca Stuart - استرالیا،

بسیار خوشحالم هستم که صفحه شما را در اینترنت پیدا نمودم. من شاگرد سال سوم نرسنگ در پوهنتون استرالیا هستم. من باید روی مشکلات صحنی در مزار شریف چیزی بنویسم. لطفاً درین زمینه مرا کمک کنید.

متأسفانه در این مرحله به شما کمک مالی نمی‌توانم زیرا یک محصلم. ولی می‌توانم در اصلاح گرامری مطالب انگلیسی شما را

نشریات رسیده

- آرش** - نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره ۶۷، ۱۳۷۷
- آزادی** - وابسته به جبههٔ دموکراتیک ملی ایران، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۷
- آفتاب** - نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره‌های ۳۰ الی ۳۲، ۱۳۷۷
- آوای زن** - نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۷۷
- آوریل** - ارگان جنبش مردمی ارامنه، شماره‌های ۳۲، ۳۳، جون ۱۹۹۸
- اتحاد کار** - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۴۷، ۵۱ الی ۵۴، ۱۳۷۶
- اخگر** - نشریه ماهانهٔ مدافعان سوسیالیسم علمی، شماره‌های ۶ الی ۱۰، ۱۳۷۷
- اطلاع** - علمی، تربیتی و اجتماعی جریده، د ۱۳۷۷ کال دتلی میاشتی ۱۱ گنیه
- افغانستان** - دافغان اطلاعاتی مرکز خبرونه، د ۱۳۷۶ کال د کب میاشتی ۱۴ مه او د ۱۳۷۷ کال سنبل میاشتی ۱۶ گنیه
- افغان ملت** - په اروپاکی د افغان تپولنلپا ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۷ کال د وری میاشتی، ۷۶ نه‌تر ۷۹ گنیه
- انگار** (نشریه اردو) - علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، جون - نوامبر ۱۹۹۸
- انقلاب اسلامی در هجرت** - شماره‌های ۴۴۰ الی ۴۴۸، ۱۹۹۸
- البدور** - ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان، شماره‌های ۶۵ الی ۶۷، ۱۳۷۷
- بلوچی** (ماهنامه‌ای به زبان بلوچی) - شماره‌های ۱۴۲ الی ۱۴۶، ۱۹۹۸
- بنیاد مطالعات آسیایی** - فصلنامه مطالعات آسیایی، شماره ۵، بهار ۱۳۷۷
- بولتن خبری** - از کمیته برگزارکننده مارس ۱۹۹۸، سپتامبر ۱۹۹۸
- بولتن شورای ملی مقاومت ایران** - شماره ۵، ۱۳۷۷
- بولتن نظرات** - از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره ۱۲، جوزا ۱۳۷۷
- پَر** - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره‌های ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۳۷۷
- پشمک** - نشریه فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی وانگولکی، شماره‌های ۲۰ الی ۲۳، ۱۳۷۷
- پَگاه** - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره‌های ۳۸، ۴۰ و ۴۱، ۱۳۷۷
- پلوشه** - د کراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۸ کال ۹۴ و ۹۷ گنیه
- پیام فدایی** - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۸ و ۱۹، ۱۳۷۷
- پیوند** - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره ۳، شهریور ۱۳۷۷
- پیوند آزادی** - از جامعهٔ زنان ایرانی برای دموکراسی، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۶
- تعاون** - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۲ و ۳، جوزا - سنبله ۱۳۷۷
- توفان** - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کننده مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره‌های ۴۴ الی ۴۷، ۱۳۷۷
- جفاکش** (نشریه اردو) - انسانی حقوق اور مزدورون کاترجمان، شماره‌های ۷ الی ۱۱، ۱۹۹۸
- جهان امروز** - نشریه حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۳۱ و ۳۲، خرداد ۱۳۷۷
- حقوق بشر** - نشریه جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره‌های ۴۳ و ۴۴، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷
- حقیقت** (باضمیمه) - نشریه اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)، شماره ۲۸، ثور ۱۳۷۷
- خبرنامه** - (نشریه اردو) - سنگی دوپلیمنت فاؤنڈیشن، مئی تا اگست ۱۹۹۸
- راه آینده** - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، ویژه‌نامه به مناسبت وفات دکتر غلامحسین فروتن، شماره‌های ۴۴ الی ۴۶، ۱۳۷۷
- راه کارگر** - ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره‌های ۱۵۳ الی ۱۵۷، ۱۳۷۷
- روزگارنو** - نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۱۹۶ الی ۱۹۹، ۱۳۷۷
- زن در مبارزه** - نشریه زنان ایرانی در خارج از کشور، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۷۷
- سنگت** (نشریه اردو) - مزدور ادیشن، شماره‌های ۸ و ۹، ۱۹۹۸

- کار** - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۱۴ الی ۳۱۸، ۱۹۹۸
- کارگر سوسیالیست** - اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۵۴ الی ۵۸، ۱۹۹۸
- کانون** - نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره ۱۳، جولای ۱۹۹۸
- کمون** - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۱۵، مهر ۱۳۷۷
- کاهنامه** - کاهنامه همایش زنان ایرانی، شماره ۱۱، ۱۹۹۸
- گزاره** - ارگان خبری جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۲۷ الی ۲۸، ۱۳۷۷
- گزارش** - نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران - وین، شماره ۱۲ - ۱۳، ۱۳۷۷
- مزدور جد و جهد** (نشریه اردو) - تریدیونین اور سوشلیست تحریک کی آواز، شماره‌های ۲۹، ۳۰ الی ۳۵، ۳۷ الی ۴۴، ۱۹۹۸
- مساوات** - د مترقی دیموکراتیک دافکارو و خپرونکی، د ۱۳۷۷ کال ۴ گنیه
- مصلحت** - دافغانستان د ملیتونو او قومونو د پیوستون اسلامی شورا د افکارو و خپرونکی، د ۱۳۷۷ کال زمری میاشتی، ۱۱ گنیه
- نبرد خلق** - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۵۷ الی ۱۶۱، ۱۹۹۸
- نقطه** - سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۶
- ننگ ناموس** - د پښتو ژبی خپرونه، ۹ گنیه، د ۱۹۹۸ کال اگست - سپتامبر میاشتی
- نوانی انسان** (نشریه اردو) - انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۸۵۷ و ۸۵۹، ۱۹۹۸
- نیمه دیگر** - نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان، شماره ۴، بهار ۱۳۷۷
- هماهنگ** - در راه سازمان یابی فمینیستی، شماره ۵، ۱۹۹۸
- همبستگی** - نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، شماره‌های ۷۶ و ۷۷، ۱۹۹۸
- هومان** - نشریه گروه دفاع از همجنس‌گرایان ایران، شماره ۱۲، ۱۳۷۷

About Iran... - Why is the Islamic Republic seeking a confrontation with the Taliban...
Sep. 1998

ACBAR - News Summary, Mar. to Apr. 1998

Accountability and Legitimacy of NGOs in Pakistan - A report from ADN

ARIC BULLETIN - ACBAR Resource and Information Center, No. 3 and 7, 1998

CCA Newsletter - Department of human rights, No. 3, June, 1998

Cross the lines - Newsletter of the IFOR Women's Peacemakers program, June 1998

Iran Bulletin - A political quarterly in defence of secularism, democracy and socialism,
No. 1 and 2, 1998

Islam and modernity - No. 2, 1998

New Moon - The Magazine for girls and thier dreams, Sep. and Oct. 1998

News and Views - Women's environment and Development Organization,
No. 2, June, 1998

Shirkat Gah - Newsheet No. 2 and 3, 1998

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties, India, No. 8 and 10, 1998

Refugees - UNHCR, No. 112/Summer 1998

Renaissance - A monthly Islamic Jurnal, May-June 1998

United States of America - Amnesty International

Urgent Action (AI) - Fear for safety/possible extra judicial execution,
15 Oct. 1998

Women Envision - Isis International, No. 56-60, 1998

Women in Action - Isis International, No. 2, 1998

سایر اسناد

- در باره ایران... - موقعیت بهایی‌ها در ایران از انقلاب تا ژوئیه، ۱۹۹۸
- اجتماع اعتراضی زنان مهاجر افغانستانی مقیم کوئته علیه پایمالی حقوق زنان در افغانستان به‌ویژه توسط طالبان و محاصره اقتصادی هزاره‌جات توسط آنها، اکتبر ۱۹۹۸
- اسناد محفل تجلیلیهٔ زنان مهاجر افغانستانی به مناسبت ۸ مارچ ۱۹۹۸
- جلسه عمومی دسته ۸ مارچ در مورد اوضاع فعلی افغانستان و مبارزات زنان
- ماجرای «مانیفست کمونیست» - از «کارگران انقلابی» ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، دسامبر ۱۹۹۷

- در اول ماه مه سرخ، پیام مانیفست طینین انداز است! از سربداران، اردیبهشت ۱۳۷۷
- اطلاعه در مورد تحریکات جنگ افروز انه جمهوری اسلامی از سربداران، سپتامبر ۱۹۹۸
- تنها پاسخ این جنایت، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است! از سربداران، شهریور ۷۷

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

لنگستن هیوز Langston Hughes نامی‌ترین شاعر

سیاه‌پوست آمریکایی است با اعتباری جهانی. به سال ۱۹۰۲ در جاپلین (ایالت میسوری) به دنیا آمد و به سال ۱۹۶۷ در هارلم (محله

سیاه‌پوستان نیویورک) به خاطر پیوستن



زمینه اصلی آثار هیوز دانستگی نژادی است و اشعار و نوشته‌هایش بیش‌تر از هارلم، مناطق جنوب، تبعیضات نژادی، احساس غربت و در همان حال از غرور و نخوت سیاهان سخن می‌گوید؛ اما

اصیل‌ترین کوشش وی از میان بردن تبعیض‌های سادست و پرداشتهای قالبی مربوط به سیاهان بود که نخست از سفیدپوستان

نشاط می‌گرفت و آنگاه بر زبان سیاه‌پوستان جاری می‌شد. دستمایه تمامی آثارش، تجزیه و تحلیل و تشریح حالات و جنبه‌های گوناگون زندگی سیاهان است؛ و در پروردن این دستمایه از پیش بافاده‌ترین نیش و کتابه‌های توده تا تغزل ناب را به کار گرفته. یک جا:

فرزند توأم من، ای سفیدپوست!

و در شعری دیگر:

گریه جاتم را نمی‌شنوی

چرا که دهانم به خنده گشوده است.

لنگستن هیوز سراسر زندگی پربارش را وقف خدمت به سیاهان و بیان زیر و بم زندگی آنان کرد؛ پیوسته به تربیت و شناساندن شاعران و نویسندگان جامعه سیاه‌پوستان کوشید، در شماره برجسته‌ترین و صاحب نفوذترین رهبران فرهنگ سیاهان در امریکا به شمار آمد، در رنسانس هارلم نقش اساسی را ایفا کرد و به حق ملک‌الشعراي هارلم خوانده شد هرچند بسیاری کسانی که او را ملک‌الشعراي سیاهان می‌شناسند.

هیچ تفاوتی نمی‌کند

هرگاه که باش برای من یکسان است

در آنکه بای سی‌ری‌النون

دوخته زار بای آلاباما

در معادن الماس کیبری

در تپه بای قوه زار باینتی

در بوستان بای برگلی

در خیابان بای هلم

در شهر بای مراکش و طرابلس

سیاه

استوار شده و گشت خورده و غارت شده

گلوله خورده بقتل رسیده است

خون جباری شده تا به صورت

دلار

پوند

فرانک

پرتا

لیر

در آید و بهره‌کشان را بهره‌ورتر کند:

خونی که بگر بگر بای من با زنی کرد.

پس آن سترگه خون من

دجی بای عقیق انقلاب جریان یابد

و حص و آتری را که پروانی ندارد، از

سی‌ری‌النون

کیبری

آلاباما

باینتی

آمریکای مرکزی

هلم

مراکش

طرابلس،

و از سر لیر سر زمین بای سیان و جد جا بیرون براند.

پس آن سترگه خون من

با خون تاقی کاگران مبارز و نیسایکی شود

تا جبر زینی انجخال

فاگران دلار

فاگران پوند

فاگران فرانک

فاگران پرتا

فاگران لیر

فاگران زندگی

آزاد شود.

تا به شکشان جهان

با رخساره بای سیاه بنفید، ز توئی و زرد و قهوه‌ئی

یکانشود و چه خون را که

بگریزید زیر خنجر آبد بر افش از ندا

واصف باختری، شاعری معلق...

«به طیب رنج و اندوه آدمیان مبدل میشود و غرق دنیای عرفانی تاحدی اشرافی از خود بیخود میشود و دنیا را جهان که هست نشان میدهد.»
«طیب» را خوب می‌شناسیم که رقصیدن به ساز ددمش‌ترین جانیان در افغانستان را به مثابه بهترین مسکن «درد و رنج» برای مردم و روشنفکران ما تجویز می‌کرد، ولی بنابر کشف منتقد این نسخه‌اش برای «آدمیان» در مجموع بوده است!

عرفان، پوشش هنرایی شاعر با جلادان

آقای حسین گل‌کوهی، شما و امثال‌تان اگر صد بار بیشتر ازین جار بزنید که وقتی مبارزان را در پولیگون‌های پلچرخ‌ی زنده به گور یا مردم کابل را حلال و بی‌عفت و جور می‌کردند، شاعر دچار خیانت نمی‌شده که شمع محفل جلادان می‌بود یا مصروف سیر و سفر در شوروی یا میداندار مجلس چند روشنفکر بی‌مسلک، و این خود نوعی «طبابت رنج و درد بشری» به شمار می‌رفت، کسی فریب نخواهد خورد و روشنفکران آگاه، جام این زهرها را که از گدام «فرهنگی» خاد و اخوان گرفته‌اید، در کام خودتان خالی خواهند کرد.

دنيا، دنیای عقل و منطق است و نه دنیای اشراق و دل؛ خردگریزی و التجأ به خائنه و «دل‌آباد»ها و «راگ بهیروی» سردادن و مدحوش شدن‌ها آنطور که عادت قهارعاصی‌ها و نوذریالیاس‌ها بود، راه دیگر آب ریختن به آسیاب دژخیمان بنیادگرا است. آنچه که به گدایی از اتیان فکری فاشیست‌های مذهبی به دست آید، حقیقت نیست.

عرفان و صوفی‌گری، در دنیای کنونی و مخصوصاً در دوزخی به نام افغانستان اگر از سر نا‌آگاهی نباشد، بدون تردید دامی مهلک است که سلسله جنبناتان و مروجانش

می‌خواهند با گسترانیدن آن مردم و در قدم اول جوانان و روشنفکران ما را در نظر و عمل از رو آوردن به مبارزه‌ای ثمربخش بر ضد بنیادگرایان و اربابان شان باز دارند. زمانی که بنیادگرایان همچون گرگانی گرسنه به جان مردم عزادار ما افتیده اند؛ زمانی که به قول برشت، انسانیت به ویرانی کشیده

می‌شود؛ زمانی که دیگر غزلی نمی‌توان گفت،* سکوت و انفعال و غرق بودن آقای واصف باختری در «دنیای عرفانی» و «از خود بیخود» شدن‌ها و سرگشتگی‌های «فیلسوفانه» اش، زشت‌ترین نمونه‌ی سقوط یک شاعر از قله‌ی پر تاب خنجر شعرش در قلب دشمن، به لولیدن و ضجه در پای «امیران» جهادی و طالبی محسوب می‌شود.

**آماج «فلاخن»
واصف باختری کیانند؟**

بعد منتقد شعر «سفرنامه» را می‌آورد که در آن گفته می‌شود:
«ای تمام برکهای درختان/ بیشتر از

شمار شما/ سنگ در فلاخن نفرین دارم»

اینجا «طیب رنج آدمیان» یا به سادگی دروغ تحویل می‌دهد یا اینکه ناخواسته بز دلی کم‌نظیرش را ثابت می‌نماید. آیا با داشتن آهسته «سنگ در فلاخن نفرین» می‌شد به عمری سازش با میهنفروشان و بنیادگرایان کردن نهاد؟ آیا سنگی از «بیشمار» سنگهای فلاخن را به سوی دشمنان مردم حواله نکردن و شوله‌اش را خوردن و دم برنیاوردن، نشانه‌ی شیردلی است؟

خصوصاً که مدعیست:

«من از کنار سنگواره ارغنونها/ از برابر تپ‌ترین پنجره‌ها گذشته‌ام و نجوای زندانیان آواها در نقب خنجره‌ها را شنوده...»

ما پیوسته گفته ایم که واصف باختری و تمامی شاعران و نویسندگانی که «نجوای زندانیان» و قطره‌های خون و آخرین فریادهای مبارزان شهید در ۲۰ سال اخیر در آثار شان بازتابی نیافته، از مردم نبوده و ارزشی جز در حد غلامان سربزیر پوشالیان و بنیادگرایان ندارند.

احتمالاً آقای واصف باختری «فلاخن نفرین»ی را که ۲۰ سال است در نیفه زده است، روزی به کار

سیمین بهبهانی وقتی فرصتی مساعد شد تا در ایران برستیژی برآمده و برای مردمش شعر بخواند، هر پیامدی را به جان خریده و بی‌درنگ از آزادی و حقوق مردم و خون سلطانیورها، سعیدی سیرجانی‌ها و... سخن گفت. بدینترتیب رشته‌های عشق و هنرش را با مردم اسیرش از نو تنید. سیمین بهبهانی در آن شب در واقع دل‌انگیزترین و بزرگترین «غزل» اش را سرود.

* - تئودور آدورنو فیلسوف، جامعه‌شناس و منتقد مشهور آلمانی اظهار داشته بود: «بعد از واقعه آشویتس» شعر تغزلی گفتن بربرصفتی است.»

افغانستان وجود نداشته، لیکن واصف باختری و یارانش با تمام گوشت و پوست، خود را با آن حکومت ها سرشتند و بدینترتیب تا جایی که مربوط «طبيب» ما می شود در زندگی، در عمل ثابت ساخته که چندان هم «جهان پیرامون» را «عاریتی»، «مسخ شده» و «فرینده» و... نمی دیده است. کل جهان نه «مسخ شده» و نه «تهی» است. آنکه واقعاً مسخ و تهی شده است خود شاعر است که با جلادان ساخت و آبرو باخت. درست نیست که او و ثناگویش، تهی، پوسیده و مسخ شدن و زوال غرور خود و امثال شان را بر درگاه تسلیم پوشالیان و اخوانیان، به حساب کل «آدمیان» و «جهان» بگذارند.

این درد را هم تنها باید مردم ما بکشند که اگر سیر ترقی و پختگی شاعران بزرگ عموماً از شعر حاوی دردهای خصوصی و غیراجتماعی و عاشقانه و بدبینانه به شعر اجتماعی و حماسی و مردمی و الهامبخش بوده، «شاعر زمانه» ی ما «از بالا به پایین می ترقد!» او از پوسه زدن به پای روسها و چاکران شان که فراغت یافت به چتلی خوری درندگان بنیادگرا همت گماشت.

«انباشته بودن» شاعر «از کینه و نفرین» نیز دروغی بیش نیست. اینهمه «کینه و نفرین» در کجای وی نهفته بود که نه علیه روسها و سگان شان و نه علیه دژخیمان بنیادگرا سر نزد که نزد؟ زندگی به هر قیمت، ایمان باختگی و پشت کردن به آرمانهای مردمی، برای شاعر بدبخت هیچ شرافت و پیکان قلم و در نهایت «کینه و نفرین» مقدس باقی نگذاشته بود که او را از خدمتگذاری به رژیم های خیانتکار بازدارد. البته بعید نیست او پوقانه ای پر از «کینه و نفرین» برضد سازمان ها و عناصر ضد پوشالی و اخوانی درخود یاد کرده باشد که ترکیبش بدون تردید موجب افشای نکات سیاه دیگر زندگیش خواهد گردید.

در این دور مستی سگان هار بنیادگرا در افغانستان ویران که واصف باختری، اکرم عثمان، ره‌نورد زریاب، حسین گل کوهی و غیره می خواهند ضمن اکت های عق آور گویندگی برای «بشر» و «آدمیان» و «جهان»، مردم زیردار و شکنجه ی ما را به قبول وضع حاکم فریخوانند، باز هم حرفهای خسروگلرخی بسان تیرهایی است در دیده ی آنان. او در مطلبی زیر عنوان «بشر و نومیدی غارتگران» می نویسد:

«آیا زندگی یهوده و یاوه است؟ و چون یاوه است باید قضا قدری بود و هر آن چه پیش آید خوش آید؟ آیا در ماندگی انسان در این زمان، در هر سیستمی که می خواهد باشد، مسئله ای کاملاً جبری است؟ آیا باید پذیرفت، لب بر نی آورد و تن به هر مذلتی در داد؟ پیامبران و اخورده ادیبان غرب و نومیدان حقیر دنیای سرمایه داری چیزی جز بیمارگونه بودن حالات انسانی، ناگزیری این حالات و یهودگی زندگی را باز نمی گویند، آنان به انسان در این عصر به صورت موجودی حقیر می نگرند که به تنهایی محتومی محکوم است. آنان به انسان مثل

خواهد انداخت لیکن مطلقاً نه علیه دوستان ارجمند پرجمی و خلقی و برادران اخوانیش - که دیگر کمی دیر هم شده است - بلکه علیه افشاگران و در قدم نخست «پیام زن». ترشیر نگارگر، لطیف پدرام، داکتر اکرم عثمان، ره‌نورد زریاب و... نیز ۲۰ سال بود که به پاس نوکری پوشالیان و به سبب جبن و مداهنه نزد جنایتکاران بنیادگرا، «فلاخن نفرین» شان را غیرتمندانه در طاق نسیان سپرده بودند اما همینکه «پیام زن» آنان را به مثابه جاسوسان یا همکاران روسها و چاکران و خاینان بنیادگرای نقاب گردانید، ناگهان و سراسیمه «فلاخن» های خود را فعال نمودند. تبسم برای بنیادگرایان و دهن بارگی و فحاشی علیه «پیام زن»، سوراخ سیاه دیگری است بر پیشانی این «اهل قلم» دست آموز.

و شاه پردازی در باب شعر مذکور:

«سفرنامه با استعاره ها، تمثیله ها و خیالات شاعرانه نشان میدهد که جهان پیرامون شاعر تهی است، پوسیده و عاریتی است، مسخ شده است، فرینده و کودکانه است. آدمیان در پنجه ی بیداد اسیر اند. و کابوسی به جز نیستی و فنا نمیشناسند. زیبایی و روشنی و سرسبزی نیست و غرورشان در اندوه تلخ کوچ بر درگاه تسلیم می شکند و شاعر از کینه و نفرین انباشته است.»

مجدداً جلف ترین نوع بازی با کلمات و تراشیدن چهره های «ژرف نگار» و «متفکر» برای شاعری وامانده به اضافی دروغ پراندن. شاید خود شاعر که در برقراری انس و «اخوت» با خون آشامترین مستبدان غیردینی و دینی ماهر است، اینطور شعرش را نیاراید. اما خون پوشالیان یا بنیادگرایان و یا هر دو باید بیشتر دررگهای آرایشگرش بجوشد که شعرهایی کاذب، بی پیام و ارتجاعی از شاعری راکه ۲۰ سال پیش غرورش را فروخت، زور زده و آن ها را «فلسفی» و ناظر بر اسارت قاطبه «آدمیان» و «درد ورنج بشری» بخواند!

«بدبینی» به جهان
و حسن ظن به اخوان؟! درد نمی خورد و شاعر در اظهارات بدبینانه اش صمیمی است، راه حل بسیار ساده است: خودکشی! تا ولو رستگاری ای در آن جهان در کار نباشد لااقل رنج روزمره ی زیستن در این جهان «کودکانه» را تا آخر تحمل نکنند. اما شاعر «شوریده» که جهان را «تهی»، «پوسیده» و چطور و چکار احساس می کند، هیچگاه از مستی و شادی و ادای شکرانگی در پیشگاه قصابان ملت ما باز نمانده، به ادامه ی دل خوش داشتن به همین جهان «عاریتی»، «مسخ شده» و... کابل را ترک گفت و حالا هم «سالک راه» مقیم شدن هر چه زودتر در غرب است!

ثانیاً، کسی که دست نوازش روسها و مزدوران را بر سرش بوسید و بعد هم پیش بنیادگرایان لبان به خنده گشود و بر هر چه شناخت و ردالت بود چشم بست، از چه رو نگران دیگر «آدمیان» خواهد بود که «اسیر پنجه ی بیداد اند و جز نیستی و فنا نمیشناسند»؟ در آخرهای قرن بیستم در هیچ کشوری، پرغن تر از حکومت های پوشالی و اخوانی در

شاملو در آستانه‌ی یورش سهمگین فاشیزم مذهبی، روشنفکران ایران را «کفن‌پوش» می‌خواهد اما واصف‌باختری اول گوهر شرفش را به میهن‌فروشان پرچمی و خلقی و صاحبان روسی‌شان به بیع گذاشت و بعد رام و مجیزگوی حقیر جنایت‌پیشگان بنیادگرا شد. هیهات، چه فاصله عظیمی احمدشاملوها را از واصف‌باختری‌ها جدا می‌سازد!

• شاملو ندای حماسی‌اش را در نخستین شماره‌ی «کتاب جمعه» مرداد ۱۳۵۸ سرداد:

«ما اکنون در آستانه‌ی توفانی روبنده ایستاده‌ایم. بادنها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه‌های سکوت پناه برد. زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی‌امان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه‌کننده است. پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد. سپاه کفن‌پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ای که براینان وارد می‌آید نشانه‌ای هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاورد های فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده‌ی جغرافیائی در معرض آن قرار گرفته است.»

احمد شاملو، شماره اول کتاب جمعه، ۴ مرداد ۱۳۵۸

واصف‌باختری، محبوب رهبرانش از تره‌کی تا نجیب (به استثنای امین) و از سلیمان لایق و اسداله حبیب تا دستگیر پنجمیری و عبداله نایی‌ها و... بود و سپس هم ضمن تن دادن به پستی قبول سرکردگی انجمن نویسندگان اسلامی، عار نکرد که خلیل‌الله خلیلی، یوسف آئینه، قهارعاصی، لیلاصراحت‌روشنی، محمودفارانی و دیگر شاعران مرتجع را بدون کوچکترین اشاره به دمبل (دمل) کشال جهادی آنان، بزرگ سازد تا مثل شیرنرنگارگر، به بنیادگرایان حالی نماید که بیشتر از او «منور» شده و «بیشتر از شمار تمام برگهای درختان جهان» علیه جنبش انقلابی «سنگ در فلاخن نفرین» دارد و شعر و همه استعدادش پیشکش «استاد» و سایر جهادی‌های سربکف و «خوشنما»! او نه «به حق شاعر زمانه»، که به حق شاعر رسمی پوشالیان و بنیادگرایان بود و هست با دستهایی بالا و گردنی پَت، حقیقتی که نه با نازِ «ناامیدی» و نه هیچ بهانه‌ای کتمان شدنی نیست.

شاعر ما مفت

«شاعر زمانه» نامیده

نمی‌شود. او «شاید

متأمل‌ترین و افسرده‌ترین شاعر ماست و از ناراحتی شدید به خصوصی رنج میبرد!

کوتاه کنیم آقای کوهی. آیا واصف‌باختری ۱۵ سال تمام در اطراف کودتا و تجاوز و روسها و میهن‌فروشان «تأمل» کرد و سرانجام به این نتیجه درخشان رسید که به نفع ملت و مردم دنیا است که با آنان ساخته و سخنگو و رئیس جرگه ادبی‌شان شود؟ آیا به مجرد باز شدن پای پرفاجعه‌ی بنیادگرایان در کابل، باز هم غرق «تأملات» شد و سرانجام

ابزارشان نگاه می‌کنند! مثل اتومبیل هاشان. (...) از سرگشتگی‌های جبری انسان، از نومی‌دی و دلزدگی او (...) دم می‌زنند، ولی هیچکدام از این آقایان از خود نمی‌پرسند و کسی هم نمی‌گوید که در کدام سیستم، در کدام نقطه، در چه دنیایی این انسان شما به درماندگی رسیده است و چیزی جز یهودی و نومی‌دی و زندگی را حس نمی‌کند؟ اینان هیچکدام از تحقیری که نظام اجتماعی آنان، نظام استثمارگر نسبت به انسان روا می‌دارد و او را در جرخ‌دنده‌های خود له می‌کند، ارزشهایش را باز می‌ستاند و او را تفاله می‌کند تا سرمایه‌اندوزی افزونی برای امپریالیست‌ها فراهم آید، سخن به میان نمی‌آورد، بی‌آنکه بدنبال علل این گونه زندگی که در آن انسان مفهومی همسان یک پیچ مهره دارد، باشند، تنها معلول را می‌بینند و دست به روانشناسی در این معلول‌ها می‌زنند.

حسین گل‌خان‌کوهی برای آنکه خاطر خود و خواننده را یکسره جمع کرده باشد، حکم می‌دهد:

«از نظر محتوا باختری به حق شاعر زمانه

**واصف‌باختری
«شاعر زمانه»
یا شاعر ناز و بهانه؟**

است!

خیر. «شاعر زمانه»‌ی شما از بارزترین محصولات جریان انقلاب‌طلبی در برابر اشغال‌گران و دولتهای نامنهاد و بعد هم جریان «کوچ» کردن به درگاه جنایت‌پیشگان بنیادگرا است. در هر دو «زمانه»، مقاومت و مبارزه و امید هم وجود داشته و این همان خط اصلی است که «زمانه»‌ی شاعر را باید تعیین می‌نمود. آقای منتقد هر قدر کلمات مطمئن را قلقله کند نخواهد توانست بر این واقعیت خاک بپاشد که

چنان است که گویی این نگرش عمیق و افسرده بر جهان به همین خلوت و آرامش و صفا نیاز دارد تا در آن بینش و ادراک شاعر بتواند به سهولت در رازهای ابدیت غور کند.

ولو واصف باختری به راستی مصاب به مالیخولیای «زیبا» و «دانشمندانه‌ای» باشد، به گمان قوی این قدر به سر خواهد بود که از این «تحلیل» های پوک در باره «مشکلات روانی» اش توسط ماح نااهلش احساس شرم نماید.

پرسیدنی است که چرا این «نگرش» «عمیق» می باشد؟ آیا صرفاً «غرق دنیای عرفانی تا حدی اشرافی» و «از خود بیخود» شدن و «تهی» و «پوسیده» و... دیدن جهان دال بر «نگرش عمیق» شاعر است؟

کی و کدام شرایط از شاعری متولد افغانستان در زنجیر، خواسته که پشت دشمن تجاوزکار به خواهر و مادر و پدر مظلومش نگشته بلکه برود و «در رازهای ابدیت غور کند»؟ زمانی که مردم ما اسیر وحشت اشغالگران و پادوان بود و امروز در تنور موهن ترین ارتجاع می سوزد، چقدر فرومایگی می خواهد که شاعر «راز» های به فقر رفتن و نابود شدن سرزمینش را به باد فراموشی سپرده و «غور در رازهای ابدیت» را مشغله اش سازد؟ طبعاً این «غور» بیدردانه «در رازهای ابدیت» به «خلوت و آرامش و صفا نیاز دارد» و دسترسی به اینها ممکن نبود و نیست مگر با «آرامش و صفا» زیستن با دشمن. و واصف باختری با کمال میل چنین کرد تا اکنون از برج عاج وقاحتش ضمن «غور در رازهای ابدیت» بتواند قطعاتی بسازد که «دل خواننده را سرشار از ترس و رحم میکند و هر گونه خوشی و نشاط را از آن میراند»!

اما جناب حسین گل کوهی باید بداند که دیگر در افغانستان هیچ روشنفکری نجیب نمانده که بخواهد آخرین ذرات «خوشی و نشاط» اش را با خواندن شعرهای واصف باختری زوده و دل سرشار از کینه و خشمش را «سرشار از ترس و ترحم» علیه دشمن کند. واصف باختری ها بمثابة زبان دراز پوشالیان بو گرفته و بنیادگرایان ساطور بدست، مسلماً در لباس «غور در رازهای ابدیت» و لباس های مشابه خواهند کوشید تا روشنفکران ما را از نبرد علیه فاشیسم مذهبی ترسانند و آنان را به «تفاهم» و مدارا با «قبادی های محترم» و «برادران مجاهد و طالب» وادارند. اما واقعیت اینست که با گذشت هر روز به تعداد آن روشنفکران آگاهی افزوده می شود که بی هراس از دشواری ها در راه پیکاری قطعی علیه این جاسوسان بیگانه و صاحبان دلالان ادبی و هنری آنان سوگند می خورند.

دریافت که به نفع همه است تا منش سازشکاری اش را خدشه دار نکرده و همانطور که با پوشالیان جور آمد باید به خاینان جهادی نیز روی خوش نشان داده و در مجله «راه» به کرنش رقت انگیزی برای آن جلادان پردازد؟ آیا منظور اینست که از اینهمه بی تنگی و بی حسی و بی وجدانی مقابل دریای خون ملتی تهیدست، خاطر مبارکش «افسرده» شده و چون عرضه فایق آمدن بر خوی و خصلت

داغ سیاه دیگری که بر پیشانی زن و مرد انجمن نویسندگان خادی - جهادی خود نمایی می کند همین سکوت پر شرم و خفتبار در مسئله ی سلمان رشدی، تسلیمه نسرين و دهها شاعر و نویسنده ی ایران است که به دست رژیم جنایتکار آن کشور سر به نیست می شوند، زیر شکنجه های جسمی و روانی قرار می گیرند یا به جرم «کفرگویی»، «مباح الدم» اعلام می شوند. به دفاع از اینان از سنگ و چوب صدا برآمد اما از «فرهنگیان» هرزه ی ما که یک سر شان به پوشالیان بسته است و یک سر شان به بنیادگرایان، هرگز نه.

تسلیم طلبانه اش را ندارد، از «ناراحتی شدید به خصوصی رنج می برد»؟ خیر. اگر او دارای کمی حساسیت و علاقمندی به کرامتش می بود، باید خیلی پیشتر از این از نداشتن دل پیوستن به مبارزه، دیوانه می شد یا انتحار می کرد. این فرد بیشتر از آن در ارتباط با اعمال نامه ی آلوده ی ۲۰ ساله اش و دیدن جنایت های جهادی معافیت حاصل کرده که از آن دچار «ناراحتی شدید و رنج به خصوصی» گردد.

اگر کار واقعی حسین گل کوهی تا و بالا انداختن الفاظ و چند فرمولبندی رایج در نوشته های ادبی ارتجاعی نباشد، باید می گفت از کجا و بر چه مبنایی فهمیده که رئیس اش «متأمل ترین و افسرده ترین شاعر» است. و باز بگیریم این درست باشد، «تأمل» ها و «افسرده گیهای» شخصی شاعر بیگانه با درد خلقی قلع و قمع شده توسط جانور صفت ترین موجودات کره زمین، چه ارزشی دارد؟

«ناراحتی» های واصف باختری ناراحتی های شاعری است سرساییده در آستان هر قدرت اهریمنی و با ملکوتی جلوه دادن «ناراحتی» ها تنها اکت «روشنفکری» اش را به جا می آورد. کسی که از توخس بهیمی جهادی، «رنج» نبرد، دیگر هیچ رنجی را در دنیا نمی شناسد. خسرو گل سرخی در باره این روشنفکران افاده فروش بی حس گفته است:

بی دردی / درد بزرگی است / و رنجموره سردادن /
چسناله های غریبانه / یا ادیب مابانه را / نشانه «روشنفکری»
دانستن مصیبت عظماست

جریان مشمژکننده تر می شود وقتی از منشأ و در عین حال نوعی ضرورت «رنج» شاعر سخن می رود:

«رنج ناشی از ناراحتی شدید به خصوصی، ریشه های اجتماعی دارد و

یافت که «حاصلی به جز یأس و ناامیدی» نداشتند؟ اگر مخاطبش توده‌ها باشد، باید پرسید، او که با ضدانسانی‌ترین دشمنان توده‌ها از در مصالحه پیش آمد به توده‌ها و امید آنان، چه علاقه‌ای می‌توانست داشته باشد؟ در صورتی که او کمی به جانب مردم متمایل می‌شد، اگر در پلچرخی نمی‌فرسود، لاف‌لاز ممکن نبود پوشالیان و جهادی‌ها با تفویض ریاست اتحادیه نویسندگان شان و سفرها و... او را بخرند.

از آن مسخره‌تر اینکه واصف باختری را صاحب «آرمانها»-یی می‌دانید که هیچ و پوچ شده! کدام «آرمانها»؟ «آرمان» در انقیاد ماندن همیشگی افغانستان به اتحاد شوروی؟ «آرمان» در قدرت ماندن میهن‌فروشان؟ «آرمان» اعتلای هنر و ادبیات در پرتو ارشادات سلیمان لایق‌ها، داکتر اکرم عثمان‌ها، لیلاکوایان‌ها، فریدمزدک‌ها و...؟ یا «آرمان» تسلط حزب «استاد» و سایر احزاب جهادی در افغانستان که او هم دست به گردن محمود فارانی‌ها، ضیاءرفعت‌ها، یوسف آئینه‌ها، لیلاصراحت روشنی‌ها، بیرنگ کوه‌دانی‌ها و... برای شان از سعادت ابدی مردم تحت امارت برادران رنگارنگ قیادی، ترانه‌ها ساز کند البته در مقام منبع رهبری اتحادیه نویسندگان اسلامی؟ بیک کلام، باز باید تکرار کرد که اگر چسپاندن صفت «ناامیدی» و «یأس» و «به بن‌بست رسیدگی» و... برای شاعرانی دیگر ممکن بیان واقعیت منفی آنان باشد، برای آقای واصف باختری کریدت بخشیدن است زیرا ایشان هیچگاه با «بن‌بست» و «یأس» مواجه نشده‌است؛ زیرا ایشان سالها لولی‌وش و خندان، مجالس متعدد روس‌ها و یادی را در افغانستان و روسیه و امارات رونق می‌بخشید و پس از فاجعه ۸ ثور نیز خود را زیرپای بنیادگرایان انداخت و امید بقا و آسودگی‌اش به هر قیمت، همواره تحقق یافته است.

«موییدن» از جدایی و غربت» بیشتر از ضرورت و خندیدن به عزای مردم
اختصار صحبت کردیم اما
چطور می‌شود از نقل قطعاتی تا این سرحد نغز گذشت:

«در اشعار ای خوشاوند دریا، سیب، نوشدارو، از اندوه تلخ کوچ شاعر از جدایی و غربت می‌موید. در این اشعار فضای ترس و دلهره و هول و هراس مسلط است و اگر در آینده کسی بخواهد از زنده‌گی خصوصی شاعر تحقیق روانشناسانه‌یی بکند این پارچه و اشعار دیگر این مجموعه کمک فوق‌العاده‌یی به این بررسی خواهند کرد.»

اولاً از جانب خود ما و از جانب مردم سوگواری ما باید گفت که نفرین بر آن شاعری که «از جدایی و غربت می‌موید» ولی از مثلاً تیرباران شدن آزادیخواهان و مردم بی‌گناه توسط روسها و پوشالیان و بنیادگرایان و ستمکاری و تحقیرهای روانسوز زنان در کابل، چرتش ابداً خراب نشد و نمی‌شود!

دوم اینکه فضای کدام شعر این شاعر همه چیز مرده، مملو از امید و عشق و ایمان به رهایی و شکست و نابودی دشمن است که در اشعار

چرا حسین گل‌کوهی در این غمناکترین مقطع تاریخ کشور، شاعری بلی‌گوی هر رژیم میهن‌فروش را، بطور زنده‌ای با هفت قلم به صورت «مأتم‌ترین» و «افسرده‌ترین» شاعر «زمانه» که «در رازهای ابدیت غور می‌کند»، می‌آراید؟ زیرا او بیشتر از آنکه به فکر چاره‌ی لکه‌های سیاه خادی و بنیادگرایی در خودش باشد، می‌پندارد که با ترسیم واصف باختری به شکل قلندری پتلون پوش که در کشتارگاه افغانستان «غور در رازهای ابدیت» را عالیت‌ترین و مبرم‌ترین وجیه‌اش دانسته و «در سطح بالایی» می‌اندیشد و بناء عطف به تبهکاریهای بنیادگرایان و مسایلی پیش پا افتاده ازین قبیل در شان او نیست، خواهد توانست پر داغ ۲۰ سال مغازه‌ی او با دشمن خاک بیاندازد تا بدین ترتیب تطهیر خودش و کلیه قلم‌بدستان پوشالی - جهادی، در سایه‌ی آن تصویر غول‌آسا از «بزرگ‌مرد نام‌آور»، آسان گردد. وقتی تسلیم‌طلبی «استاد چیره‌دست» توجیه شود، سینه‌زدن شاگردان ذکور و اناث اوزیر علم رژیم‌های پوشالی و اخوانی مسئله مهمی نیست و این را مردم فراموش خواهند کرد!

لیکن آنچه را مردم فراموش نخواهند کرد زردرویی ۲۰ ساله‌ی «استاد پخته و کارآزموده و چیره‌دست»^{*} است که اگر در روز آزادی واقعی مردم در قید حیات باشد محاکمه و مجازات شدنی است. و این خود به معنی شفر شدن غیرمستقیم کلیه شاگردان و پیروان مفلوکش خواهد بود.

«امید» های شاعر «ناامید»
هر چند ادامه نشان دادن ابتذال و دروغ و تصنع و جمله‌بافی‌های بی‌معنی در سرتاسر «نقد» ملال‌آور خواهد بود، اما چه کنیم که نادیده انگاشتن آنها، حمل بر درستی آن قسمت‌ها از سوی شاعر یا منتقد خواهد شد. با اینهم سعی خواهیم کرد از صفحه دوم «نقد» به بعد با اشاره‌های کوتاهی بگذریم.

در آخرین سطر اولین صفحه «نقد» به سلسله توضیح ناامیدی شاعر گفته می‌شود:

«باختری در شعرهای ای روح سبز فصل شکفتن، صفحه تقویم خالی بود، دریا چنین بود فرجام از تگون‌بختی و بیخبری سخن می‌زند و از امیدهایی که بی‌بنیاد و فرسوده و چرکین است و حاصلی به جز یأس و ناامیدی ندارد و این شاهبانویی که در پس پرده عجز نیست قامت خمیده و آرمانهایی که به یأس انجامیده و به سرایی مبدل شده و به بن‌بست رسیده است، ناله و خروش سر میدهد.»

حرافی میان تهی هم حدی دارد، لطفاً بفرمایید که: واصف باختری از «تگون‌بختی و بیخبری» چه تعریفی دارد؟ آیا دو دهه تسلیم‌طلبی شنیع خود او را هم ناشی از «تگون‌بختی و بیخبری» می‌دانید؟ آیا «تگون‌بختی و بیخبری» کراحت‌انگیزتر از آن سراغ شده می‌تواند؟ او کدام افراد را «تگون‌بخت» تر و «بیخبر» تر از خود می‌داند که حالا به مواعظ برای آنان می‌پردازد؟ او کدام «امید»ها را طی دو دهه در دلک گنجشکی‌اش پروراند و چه وقت آنها را «بی‌بنیاد و فرسوده و چرکین»

بالایش باشد؟

در مورد «تحقیق روانشناسانه»، مطمئن باشید جناب حسین گل کوهی که اگر قرار باشد «تحقیق روانشناسانه» ای از «زنده گی خصوصی» افرادی «عجیب و غریب» انجام گیرد، اینان عبارت خواهند بود از تعدادی پوشالیان و مخصوصاً سرکردگان بنیادگرا تا روشن شود که چگونه در حالی که انسان به شمار می رفتند، هیچ گرگ و پلنگ و خرس و خوکی در سبعت و خون آشامی و کثافتکاری به پای شان نمی رسید. اما «تحقیق روانشناسانه» در باره واصف باختری به عمل نخواهد آمد زیرا بیست سال تبانی با خونریزترین حکومت ها مدت کمی نیست که هنوز هم ماهیت وی ناشناخته مانده باشد. این پارچه های پراز نکبت و یأس و چرک، به وضوح «بیانگر زنده گی خصوصی» وی است و بنابراین «تحقیق روانشناسانه» از «زنده گی خصوصی»، «شعر خصوصی»، «درد خصوصی» و «عشق خصوصی» واصف باختری برای هیچ آدم جدی مطرح نخواهد بود. این گونه مرده شویی ها صرفاً به شما و شرکای تان می زبید که می کوشید جریان وسیع خیانت و خفت شاعران و نویسندگان ۲۰ سال اخیر را با نسخه داهیانوی «تحقیق روانشناسانه» در زنده گی خصوصی «لاپوشانی کنید تا تپه های پرچمی و خادی برخورد را کمتر سازید.

ونکته دیگر این که اگر احیاناً شما چند شعر «مترقی» نیز از دوست و پامی توانستید، آیا این، شاخ و پنجه ی زندگی و عمل «خصوصی» و عمومی دودهی او را از بیخ بر می کند؟

«شاعر زمانه» منتقد پس از راهنمایی در مورد «تحقیق یابزدل زمانه» روانشناسانه»، بر سر شعر «دو خط، دو موازی» می آید که ضمن آنکه حاوی «لحظات جذبه آمیز و پر شور» است

در حقیقت دادخواستی است که در محکمه ی تاریخ ارائه می شود که چگونه نسلی در برابر نسل دیگر آگاهانه به ستیز و پرخاش واداشته می شود. یا گروهی که باید از لحاظ سرشتی با یک گروه دیگر همخوانی داشته باشند. ستیزه جویی هایی در برابر هم میکنند»

«فرهنگیان» اتحادیه نویسندگان پوشالی، واقعاً از یک خون و رگ اند. داکتر اکرم عثمان به جای محکوم ساختن بنیادگرایان، مردم را به اطاعت و التماس از آنان دعوت می کند و پریشانی «شاعر زمانه» هم این است که چرا جانیان مذکور «ستیزه جویی هایی در برابر هم می کنند!!» ولی شاعر که نگاهی شدیداً «جامعه شناسانه» و به حد اعلی «عمیق» به قضا یا دارد، «برادران» را در زمینه مسئول نمی داند:

«(در ارتباط با دریدن یکدیگر) بیشتر از آن که کسی یا کسانی هدف شماتت باشد، فقر آگاهی تاریخی و اجتماعی مورد تگوش قرار می گیرد و بر سیمای گروهک بازی و تطمیع آگاهان جامعه تا جایی که امکان دارد سلیقه زده میشود!»

چند سوالی که جواب آنها را حسین گل خان کوهی می داند ولی از سر شمساری نخواهد گفت:

(۱) چرا «کسی یا کسانی» مشخصاً «هدف شماتت» نمی باشند؟

زیرا «شاعر زمانه» که بدون تردید معروفترین بزدل زمانه نیز هست از «ستیزه جویی» با سرپرستان پوشالی و اخوانی اش همواره امتناع نموده و تصور می کند به محض آنکه علناً و با صراحت از یکی از سرخانیان جهادی یا طالبی به بدی نام برد، گلوله آن تروریست ها بر شقیقه اش خواهد نشست. پس به فرض اینکه بنیادگرایان را به عنوان جانی و خیانت پیشه محکوم بدانند، صلاح در آن می بیند که طبق وعده ی بیست ساله از اشاره به آنان روی تافته و توپخانه اش را بر «فقر آگاهی تاریخی اجتماعی» نشانه رود!

(۲) اگر چه ما به آن باوریم که شاعر و هنرمندی که اول در صفی قرار می داشته باشد که «باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل بخشد» اما بعد ترسیده و به ارتجاع می گراید، به استعدادش نیز خیانت ورزیده و آن را به عقب می برد، با وجود این آیا واصف باختری آنقدر بی سواد و ناآگاه است که نمی داند چرا این خانیان «ستیزه جویی هایی در برابر هم میکنند»؟

آیا «در سطح بالا یگانه شاعر» نمی داند که سگ زنجیری کشورهای بیگانه بودن، قدرت پرستی و ذات ارتجاعی و ضد مردمی این جانیان عوامل اساسی است که آنان را به «ستیزه جویی های در برابر هم» و می دارد؟ اگر بداند و خود را به نفهمی بزند، به ادعای اول ما (فقر شرافت و شخصیت) خودش صحنه می گذارد و اگر نداند، پس بخاطر این «فقر آگاهی تاریخی و اجتماعی» باید اولتر از همه بر «سیمای» خودش «تا جایی که امکان دارد» سلیقه بزند و بعد که خسته شد از دیگران بخواهد که رویش را با سلیقه بپندارند!

(۳) منظور از «آگاهان جامعه» کیانند که «تطمیع» شان مورد پسند «شاعر زمانه» نیست؟ مولوی یونس خالص؟ «استاد» و «ناپلئون» اش؟ «غازی حکمتیار»؟* «مجاهد نستوه» خلیلی؟ «مجاهد همیشه در صحنه» اکبری؟ «سترجنرال» رشید دوستم که بسیاری از ارجمندان اتحادیه نویسندگان، ظههوررز معجو، لطیف پدرام، قیوم یسید، ناصر طهوری و... پوسه زنان رکابش اند و در «امارت اسلامی - ملی» مزار شریف اش، نام «دانشگاه» را به جای پوهنتون و «دانشکده» را به جای فاکولته پذیرفت؟

یا نه، منظور از «آگاهان جامعه» شخص امیر المؤمنین ملا عمر خان و اعضای شورایش اند که غیر پشتون و غیر سنی را قتل عام می کنند، یاد دارند تلویزیون و ویدیو را به دارکشند، نام «پادشاه امریکا» را بلدند و امروز صبا به مجرد اشاره ای از آنسوی دریاها، کنفرانس «نگهداری محیط زیست» را هم در کابل دعوت خواهند کرد؟

اگر گفته شود نه، مراد از «آگاهان جامعه» اینان نیستند، پس اجازه هست آقایان «شاعر زمانه» و «منتقد زمانه» نتیجه بگیریم که «آگاهان

* - خود فروخته ای موسوم به شاهپور افغانی طی مقاله ای در ستایش دیوانه وار از گلبدین، او را با بیشمی تمام «غازی حکمتیار» نامیده است. («پیام زن»، شماره ۲۵-۲۶)

همه موارد اعم از کلاسیک و نیمایی طبع آزمایی کرده و پیروزی را نصیب کشته اند، پهلوی بزند.

شکسته نفسی می‌کنید آقای منتقد. اصلاً دلک تان را خالی کرده و بگویند «شاعر زمانه» از هر دو «در همه موارد» فرسنگها پیشی می‌گیرد. اما چه سود! چه سود که زخم کربه و اصف جان باختری از زیر هر آرایشی سر بلند می‌کند. از اخوان ثالث و جایگاهش که بگذریم، همین پارسال بود که سیمین بهبهانی وقتی فرصتی مساعد شد تا در ایران بر ستیزی برآمده و برای مردمش شعر بخواند، هر پیامدی را به جان خریده و بی‌درنگ از آزادی و حقوق مردم و خون سلطانیورها، سعیدی سیرجانی‌ها و... سخن گفت. عوامل سراسیمه شده‌ی رژیم، کوشیدند او را ساکت سازند اما او از خروش باز نیایستاد و در چند دقیقه‌ای که امکان داشت، در تالاری که هزاران تن حضور داشتند، با حرفهایش ولوله افکند، غوغا بر پا کرد و بدینترتیب رشته‌های عشق و هنرش را با مردم اسیرش از نو تنید. سیمین بهبهانی در آن شب در واقع دل‌انگیزترین و بزرگترین «غزل» اش را سرود.

آقای منتقد، آیا شما از «شاعر زمانه» یکچنین «مردانگی» ای در طول زندگیش سراغ دارید؟ پس آیا این پهلوان «تنوع وزن» و «استاد پخته و چیره‌دست» شما، به خاک پای سیمین بهبهانی‌ها می‌رسد؟

بینیم وضع شاعری که «به مرز جدیدی از بختگی» رسیده، در برابر قدرت حاکم و نیروهای مسلط چیست:

«شاعر در مقابل نیروهای شرور و قدرتمند راه دیگری ندارد و نمیشناسد»!

ابرازات حسین گل‌خان‌کوهی تنها به درد بحثهای «ادبا»ی خادی - جهادی می‌خورند. «شاعر زمانه» بسیار هم خوب بلد است «در مقابل نیروهای شرور و قدرتمند» چه راهی را در پیش گیرد: تسلیم بلاقید و شرط!

ادامه این پاراگراف هم خواندنی است:

«او با آفرینش و ثبت حضور خویش در زنده‌گی و قطعیت مادی بخشیدن به تلاشهای دیگران چیزی را بر پای می‌گذارد که حتی مرگ نتواند آن را به ویرانی کشد».

آیا هرگونه «ثبت حضور در زنده‌گی»، هنرمند و آثارش را بی‌مرگ می‌سازد؟ آیا «ثبت حضور در زنده‌گی» رستاخیزها و سرمدها و آزاده‌ها و... که مرگ را بر همکاری با روس‌ها و میهنفروشان ترجیح دادند، با «ثبت حضور در زنده‌گی» و اصف باختری‌ها و رهنوردها و رازق‌رویین‌ها و... که خود را برای دست‌نشانندگان و بنیادگرایان حلال کردند، یکسان است؟

«قطعیت مادی بخشیدن به تلاشهای دیگران» یعنی چه؟ آیا

تطمیع شده‌ی جامعه‌ی شاعران و نویسندگانی بودند که از ۷ ثور ۱۳۵۷ به اینسو قلاهدی اشغالگران و دست‌نشانندگان و پسانتر قلاهدی بنیادگرایان را برگرداننداخته و با نصب‌العین «من زنده جهان زنده»، بر هر چه شرف و حیثیت انسانی بود، پانهادند؟ و اگر اینطور است پس باز هم «شاعر زمانه» تا جان دارد باید دودستی به سر و روی خودش بکوبد که در قطار آبرویاخته‌ترین نوع «آگاهان طمع شده‌ی جامعه» مقام دارد.

چند سطر بایستر، رنگ و رخ دادن به «شاعر بزرگ معاصر»^{*} این شکل را به خود می‌گیرد:

«در شعرهای چنان مباد، الاختران، و خورشید را باید آویخت، آخر تو هم، شاعر هم امیدوار است، هم اندیشناک و به کسانی هشدار میدهد تا دیر نشده به خود آیند و از فردهای عبرتناک بپرسند».

وای که خادی - جهادی‌ها عرصه‌ی کوچک ادبیات و هنر سرزمین ویای بنیادگرایی زده‌ی ما را چقدر خالی و شغالی می‌یابند که مدعی می‌شوند شاعری بزدل و طمع شده در فلان شعرش «فقر آگاهی تاریخی و اجتماعی» را مورد نکویش قرار می‌دهد، «بر طمع آگاهان جامعه سیلی می‌زند» و در بهمانش «به کسانی هشدار می‌دهد تا دیر نشده به خود آیند و از فردهای عبرتناک بپرسند»!

کاش شاعر فقط آنقدر شریف می‌بود که نخست بر خوردی بی‌رحمانه به نصف دوم عمرش می‌داشت و بعد به دیگران هشدار می‌داد تا با پوشالیان، بنیادگرایان و سایر جباران خاین هم‌آوایی نکرده و بدانند که اگر کارشان آگاهی‌بخش و خنجر جری بر حنجره‌ی دشمنان نباشد، نه خود و نه هنرشان دو پول سیاه هم نخواهد ارزید؛ کاش او که ظاهراً همه‌ی دنیا را سیاه و چرکین می‌بیند، نظری هم به قتلگاہی به اسم افغانستان می‌انداخت تا به میزان خیانت و چرک سنگر خالی کردن «عارفانه» اش پی برده و نتیجتاً به جای «هشدار» دادن به دیگران، نخست درس‌های عبرت از وجدان بیست ساله منجمد خود را تشریح می‌نمود تا خواننده می‌دید که گرچه خیلی دیر، بالاخره «بزرگمرد نام‌آور» از محشر خون و خیانت بنیادگرایان در کشور بدآقبالش «به خود آمده»، «از فردهای عبرتناک» تر هراسیده و اکنون می‌کوشد دیگران را از فرورفتن در لجنی که خود تلخی تجربه‌اش را چشیده، بر حذر دارد. اما متأسفانه چنین نیست. «شاعر زمانه» بدون افشای خود و بلکه با قیافه‌ی نا صحنی پاکیزه و بی‌غل و غش، به دیگران اندرز و اخطار می‌دهد!

منتقد صاحب، چه خوب می‌شد که سابقه و طنز و شوخی و زدوبند جهادی نمی‌داشتید و هر قدر می‌توانستید در گوشک شخص «شاعر بزرگ معاصر» پف می‌کردید که «به خود بیاید» زیرا بین «فرهنگیان» خوار و رام شده، آب رسوایی بیشتر از همه از سر او پریده! رنگمالی‌ای دیگر که مخصوصاً بر تن نم‌کشیده‌ی شاعر نمی‌گیرد: «کار شاعر (... در قلمرو زبان فارسی می‌تواند با دو شاعر (سیمین بهبهانی و اخوان ثالث) که نخستین تنها در غزلسرایي و دومین در

و... می‌گرایید و بعد هم بیرق «برادران» و ادبیات اسلامی به نمایندگی یوسف آئینه، نر شیرنگارگر، محمودفارانی، لیلاصراحت روشنی، قهارعاجی و... یعنی ادبیات مشتی خیانتکاران جانی را به اهتزاز درمی‌آورد؛ زمانی که شعله‌ی امید و ایمان نسبت به «عوام» و مبارزه و آزادی شان، در شاعر خفت، شعرش خواهی نخواهی برای «خواص» خواهد بود و خودش نیز گدی‌گکی در دست «خواص».

داغ سوم: «(شاعر) آثار خود را به شیوه‌ای می‌پردازد که مطالعه و فهمشان به سرعت و سهولت ممکن نیست. بسیاری از قطعاتش را همه نمیتوانند بخوانند (...). در این مجموعه اشکال بیشتر در تفسیر و تحلیل شعر است و گرنه اغلب کلمات و واژه‌ها قابل فهم اند.»

نتیجه منطقی از «خواص» و شاعر «خواص» بودن، گفتن شعرهایی است بی‌خاصیت، بی‌ارتباط به پلشتی‌های «خواص» و زجر و مقاومت «عوام».

شعر در افشای استبداد و جنایتکاری و تکریم مبارزه و مبارزان با آنکه به علت سانسور (که در پاکستان سانسوری هم در این زمینه‌ها وجود ندارد!) با زبانی پیچیده و پُر رمز و راز سروده شده باشد، بلافاصله راهش را بین مردم می‌گشاید. در غیر آن تعقیدبافی‌های زورکی، مخلوق ذهن شاعر بی‌شرمی است که به عوض منقلب شدن از قیامت حاکم بر کشورش، خود را با آنها سرگرم می‌سازد که طبعاً «تفسیر و تحلیل» آنها نه ممکن و نه کار آدم عاقل و بالغ است. مهم اینست که به گفته‌ی گلسرخی، نویسنده‌ی این گونه اباطیل نابغه نیست. آنچه زمانی دکتر رضابراهنی درباره ستاینندگان شعر یداله‌رویایی نوشته بود* در مورد شعر واصف باختری کاملاً مصداق دارد با این تفاوت که داکتر براهنی شخصیت خواننده شعر رویایی را با شخصیت خود رویایی یکی نمی‌دانست. اما از قضا شخصیت واصف باختری و شعرش و شخصیت دوستداران شعرش یک سبب و دو نیم با هم شبیه اند و اغلب خوانندگان شعر «مشکل فهم» شاعر هم عبارتند از «فرهنگیان» خادی (که امروز قبله‌ی شان از شرق به غرب بدل شده است) یا خادی-اخوانی.

داغ چهارم: «بسیاری از قطعاتش را همه نمی‌توانند بخوانند (...). شاعر در برخی از این قطعات آدمیست متفکر (در کجا متفکر نبوده است؟) باختری در این اشعار (سورریالیستی) اش از سرخوردگی از یک استیضای خیال‌انگیز و جالب گرفته تا تارترین اعماق نفرت و بی‌زاری را بیان می‌کند. این ادبیات لزوماً درونگراست و تا اعماق قدرت پیشروی را دارد.

* - «شعر رویایی را ... باید کسانی بخوانند که ... با قاشق و جنگال هنر به خاطر هنر» با تشریفات تمام، در لباس اسموکینگ و پایونی که در یک آن هم سیاه، هم بتفش و هم آبی می‌زند، بیصدا غذایشان را بخورند و... بعد مجله Playboy بخوانند، به ویت‌کنگها، فیدل‌کاسترو، چه‌گوارا و برتراند راسل، «پدرسگها» بگویند... و به شنیدن سرود ملی امریکا، مثل فنر و مثل گژدم گزیده‌ها بالا ببرند و به محض دیدن یک امریکایی از ته دل بگویند: Hello! (طلا در مس)

واصف باختری «مأیوس» و تارک دنیا، تلاشهای اکثریت توده‌ها را بر ضد پوشالیان و بنیادگرایان در اشعارش «قطعیّت مادی» بخشیده است؟ آیا حتی اگر شاعران مبارز شعری هم نسرایند، «تلاشها»ی توده‌ها «قطعیّت مادی» نمی‌یابند؟

دلیل دیگر منتقد شیرین سخن در باب اینکه چرا چیزی را که هنرمندان برجای می‌گذارند «حتی مرگ نمیتواند آن را به ویرانی کشد» اینست که:

«کارگران کالا را به جامعه عرضه می‌کنند. بورژوازی به انباشت سرمایه مشغول است. بوروکراتها سند روی سند انبار می‌کنند و هنرمند شعر و داستان و اثر هنری می‌آفریند (و دلالتان خاین و چشم‌پاره‌ی هنری هم در شط خون مردم با تسبیح و تبسم در برابر جلادان دینی مردم، به آب کردن یمقدارترین شخصیت‌ها و آثار خادی-جهادی همت می‌گمارند!)»

خیر، هر آفریده هنری از هر هنرمندی نه می‌تواند اتوماتیک چیزی باشد که «حتی مرگ نتواند آن را به ویرانی کشد». عموماً تنها آن آثار هنری که آئینه تمام‌نمای رنج و عرق و آتش و خون مردم باشند و «نیروهای انسانی برای مبارزه علیه استثمارگران و غارتگران را به جوش و خروش درآورند» (خسر و گلسرخی)، آثاری ارزشمند به حساب رفته و بسیاری از آنها که از شکل قدرتمند و ممتاز هنری هم برخوردار نباشند، ماندنی خواهند شد. شعرهایی از دوران جنگ مقاومت ضد روسی با مضمون آزادیخواهانه و ضد میهن‌فروشان، و در شش سال اخیر شعرهایی با مضمون روشن ضد ارتجاعی و ضد بنیادگرایی، از این شمار اند. ولی تقریباً تمام آنچه طی بیست سال اخیر، نویسندگان و شاعران اتحادیه نویسندگان پوشالی یا جهادی به وجود آورده‌اند، پدیده‌های بی‌ارجی اند که فقط به عنوان سند خیانت و حقارت صاحبان شان در ارزیابی و محاکمه احتمالی آنان به درد می‌خورند و بس.

چهار داغ تازه
در «شاعر زمانه»
منتقد به قصد نشان دادن برخی کرامات «شاعر زمانه» نادانسته به چهارداغ برجسته‌ی دیگر او اشاره می‌کند:

داغ اول: «شاعر در اغلب این سروده‌ها نوشتن مجدانه و مبتنی در راه آفرینش گونه‌ی جدید از شعر به عمل می‌آورد.»

پس شاعری که تا به حال فکر می‌کردیم زمین و زمان را «طاعونی» دیده و از «تنهایی» و «ستیزه‌جویی‌های برادران» فغانش بالااست، به کار خود هشیار بوده و پشت آن اکت‌های «نامیدی»، در این پرسوگ‌ترین ایام تاریخ وطن، در راه آفرینش گونه‌ی جدید از شعر آستین و پاچه را بر زده است!

داغ دوم: «(شاعر) بیشتر به سوی ادبیات خواص گرایش دارد»
طبعاً شاعری که آرزو و شادی و رنج و رزم مردم فقیرش را پس گوشش انداخت و با دشمنان دست یکی کرد، باید اول به ادبیات رژیم دست‌نشانده به نمایندگی داکتر اکرم عثمان، سلیمان لایق، لیلاکاویان

آمده است.

شاعر از کی به اینسو نسبت به وطنش احساس «مهر و محبت آتشین» کرده است؟ در زمان اشغال و دست نشاندگان، و در چند سال اول امارت دژخیمان ۸ ثوری، به نوکری آنان تن داده و کماکان در اتحادیه محبوبش، باقی ماند و الان هم به جای آماج قرار دادن آن خابنان، از گریبان «فقر آگاهی تاریخی و اجتماعی» می گیرد! در این دوران ها، «مهر و محبت آتشین» او کجا تشریف داشت؟

حقیقت این است که اگر «شاعر زمانه»، دوستی ساده ای هم به وطن و مردم سپهر روزش می داشت و آن «مهر و محبت آتشین نسبت به وطنش» و کین و نفرت آتشین نسبت به دشمنان وطنش، در کلامش انعکاس می یافت، طوریکه بارها گفته ایم به افتخار دستیابی به شکوه شاعران شهید و زندانی می رسید و بعداً هم اگر «قیادیان» تروریست به شیوه ای «جهادی» خونس را نمی ریختند، کم از کم او را در رهبری اتحادیه نویسندگان خود نمی گماشتند.

بنابراین از تور خوردن «مهر و محبت آتشین» شاعر نسبت به وطنش دو سه سالی بیش نمی گذرد. ولی ایکاش، ایکاش این «مهر و محبت» هر چند دیر آمده، خوب و صادقانه می آمد. آیا بدون شمشیر شدن شعر بر حنجره ی دژخیمان بنیادگرا، می توان از «مهر و محبت آتشین» نسبت به این داغ دیده ترین وطن در کره زمین سخن گفت؟

حرف موکد ما به و اصف باختری ها جز این نبوده که اگر از جوانی تا پیری طناب روسها و پوشالیان را برگردن انداختید، حالا نگذارید با همین طناب از دنیا بروید؛ به مصالحه پایان داده و تمام قابلیت تان را در مبارزه ای آشتی ناپذیر با تبهکاران بنیادگرا به کار گیرید توأم با انتقادی صریح از گذشته تابار سنگین آن زرد رویی نیز تا حدودی از دوش تان برداشته شود. لیکن گویی اینان با زبان بی زبانی جواب می دهند: «بهترین سالهای عمر خود را به روسها و پرچمی ها و خلقی ها بخشیدیم و از پولیگوها و شکنجه و تعقیب و آزار رستیم. حالا چه سر ما را مار گزیده که با بنیادگرایان بیفتیم که مثل آب خوردن سرمی برند و شعر و شاعری هم نزد شان کم بهاتر از حقوق زنان و تعلیم و تربیه است؟!»

اشاره به «ناشادی و تنهایی و افسردگی» شاعر از شاه بیت های اصلی آقای منتقد است که تقریباً در هر صفحه از هشت صفحه «نقد» ش

قلب کوچک شاعر شگرف

تکرار می شود:

«شعر باختری به ویژه تصویر او نماینده روح و شخصیت روانی اوست. روح و شخصیتی که آرامی نمی شناسد. آسایشی ندارد و تا بخواهید و اندازد و تخمین می توانید، تنها و ناشاد است»

روانکوی است که سخت در کار نقب زدن به اعماق ذهن مشغول است غم زبیا و جذبه های عالی و گاه تند و موسیقی مبهم و... همه بدین جهان تعلق دارند. این اشعار حاوی نکات جذبه آمیز و پرشور اند. و روح شاعر را به هنگامی که با خود حدیث نفس دارد در پیش روی می نهد.

آیا در هر سرزمین مسلخ و ملوث شده ای مانند افغانستان، اگر شاعری درونگرا و بی وجدان پیدا شود که «سرخورده گی از یک استهزای خیال انگیز و جالب» را شعر بسازد اما استهزاء و توهین کشنده و جانفرسای روزمره ی ملتی توسط مشتی جاسوسان ییگانه لحظه ای او را بر بنیانگیزد، حتماً منتقدی همرنگش نیز پیدا می شود که سفله گویی های ذهن علیل و ارتجاعی او را «سیستم» بخشیده و آنها را «تصاویر فلسفی»، «بیان تارترین اعماق نفرت» و... بنامد؟

«سر خوردگی از یک استهزای خیال انگیز و جالب»!! آیا این استهزاء متوجه «شاعر بزرگ معاصر» بوده یا متوجه مردم و از سوی پوشالیان و جانیان بنیادگرا بوده یا از ما بهتران؟ در هر دو حالت چگونه استهزاء می تواند «خیال انگیز» و «جالب» باشد؟ این ادبیات «لزوماً درونگرا»، تا «اعماق» چه و کی و چگونه «قدرت پیشروی دارد»؟ این روانکاو در «اعماق ذهن» کی مشغول حفاری است؟ «حدیث نفس» شاعری «درونگرا» که چشمانش را چرکی و سیاهی و بی سرانجامی فرا گرفته، چطور می تواند «جذبه آمیز و پرشور» باشند؟ «موسیقی مبهم» و «جذبه های عالی و گاه تند» یعنی چه آیا مطلب رقص «از خود بی خودانه» ی ملنگان و درویشانی چرسی است که باید ستود و یاد گرفت؟

روشنفکری که مستعد است خود را به قول گلسرخی به هر رژیمی جنایتکار «پیشروش» کند، برای آنکه نمی تواند چیز معنی داری بگوید، کلمات و اصطلاحاتی را از اینجا و آنجا پهلوی هم می چیند تا فراوان باوهی «روشنفکرانه» بیافد که خواننده نتواند سر و دمش را بیابد. و هدف این تقلای دغلکارانه آنست تا محتوای ارتجاعی، فردی و حقه بودن آن آه و ناله های «سورریالیستی» «بزرگمرد» ش پوشیده بماند.

باری، از داغهایی که بر شمردیم، نیز آشکار می شود که و اصف باختری در ورای افغانستان قدم می زند. او شاعر ثواب و فرصت طلبی است که پس از سقوط رژیم نجیب و مستعجل بودن ریاست اتحادیه نویسندگان جهادی، خود را «تنها و ناشاد و افسرده روح و...» و جهان را «تهی و چرکین و بی امید و...» یافته و حالا در حسرت روزگاری می سوزد که با شاعران و نویسندگان پوشالی اتحادیه نویسندگان می گفت و می شنید و می خندید و همسفر بود و برای تقرب بیشتر به رژیم، گذشته اش، گذشته ی همزمی اش با شاعران شهید، سیدال سخندان ها، رستاخیزها، حیدر لیب ها و تعلقش به جریان دموکراتیک نوین را هر چندگاهی به لجن کشیده و آن را «جنایتبار» می خواند.

«شاعر زمانه»
و وطن دوستی
در سروده ای خلود مجسم مهر و محبت آتشین و صمیمیت اندوهگین شاعر نسبت به وطنش در دنیایی از تصاویر بکر و رسا (... بصورت شعری شکوهمند و دلنشین در

گپ همان است که گفتیم: اگر حرفهای بالادروغ و به منظور آراستن شاعر نیست، چرا شاعر بخت برگشته‌ی درمانده خودش را از این «دنیای چرکین» خلاص نمی‌کند که راست بودن اعتقادش به «فلسفه بدبینانه» اش معلوم شود؟ و گرنه غیر از این است که «شاعر شگرف» (ص ۵۷) تلاش دارد تا با تبلیغ «طاعونی» و «سیاه» بودن همه چیز، روشنفکران و جوانان ما را از نبرد علیه بنیادگرایان و برای آزادی و دموکراسی به عطالت و ملنگی‌گری و در نهایت چرس و هروئین بکشاند؟

«ناشاد؟» آیا «شاعر شگرف» زمانی که در صدر اتحادیه و نشریات پوشالی قرار داشت و در مسکو تبدیل هوا می‌کرد و برای روسها خطابه‌ها ایراد می‌داشت، «ناشاد» بود؟ ادامه کارش در اتحادیه نویسندهگان اسلامی از سر «ناشاد» ی بود؟ اگر جواب مثبت باشد، پس چرا آنهمه بی‌عزتی را پذیرفت؟ اگر ترس از زندان را بهانه بیاورید، باید گفت اولاً شاعری این قدر «مأیوس» و در واقع مرده برای هیچ رژیمی هر قدر هم خونخوار، «خطرناک» و سزاوار زندان تلقی نمی‌شود و ثانیاً گیریم با خطر مرگ روبرو بود، آخر برای «ساموئیل بکت» وطنی ماکه هر روز در بی‌پناهی دنیایی «طاعونی» و... مرگ را تجربه می‌کند، مردن از تنهایی یا با گلوله و دار چه فرقی دارد؟

نه آقای حسین گل‌کوهی، «شاعر بزرگ معاصر» از هیچ مصلحت جوی دیگری در دوست داشتن زندگی به هر قیمت پس نمی‌ماند. او در دوره‌هایی از تاریخ افغانستان به شادی و کامروایی و فرار از مبارزه و خطراتش می‌اندیشید که برای روشنفکران شرافتمند ما سرور و شادی فقط در مبارزه‌ی آزادخواهانه معنا می‌یافت و مرگ در میدان، مرگ در راه انتقام از مشتاقانه‌ترین خواست‌های شان بود.

راه سوم وجود ندارد، یا گام نهادن در راه مبارزه‌ای حیاتی و مماتی بر ضد بنیادگرایان و بادران شان، یا با اظهار بدبینی‌های «فلسوفانه»، شقه شقه شدن مردمی ناکام را به نظاره نشستن. و واصف باختری «درون‌نگر»، «تا بخواید و اندازه و تخمین می‌توانید»، «افسرده‌گی روحی» و عدم «آسایش» و دیگر مشکلات شخصی‌اش را در شعرهایش انعکاس می‌دهد اما از آن جاییکه از بی‌ناموسی‌های بنیادگرایان و سنگسار و تحقیر و ذره و کیبل خوردن زنان ما در کابل جانش شعله‌ور نشده و این خون شعرش را نمی‌سازد، کار درخوری انجام نداده و شاعری بی‌وجدان، نایبنا و معامله‌جو باقی می‌ماند. البته بگذریم از اینکه رسالت یک «شاعر زمانه» و «طیب رنج و اندوه آدمیان»، به حساس بودن در مرزهای کشورش محدود نمی‌شود و او هرگز نباید بر بیداد «طاعون» بنیادگرایی در سایر نقاط جهان چشم پيوشد. اگر واصف باختری شاعری مسئول و شریف می‌بود به جای «سوگسرو» برای بزرگ علوی که با رژیم ایران کنار آمد^{*}، باید برای

هزاران هزار شهید ایران، برای دختران پاک‌رزه‌ی زندانی که قبل از اعدام توسط جنایتکاران اسلامی مورد تجاوز قرار می‌گیرند، برای سلطانپورها، خشم و خون‌اشک و «آلام»ش را در سرودهایش جاری

می‌نمود؛ و بجای تجلیل از پنجاه سالگی رهنورد زریاب که با حقارتی نادری به لقب «کارمندشایسته فرهنگ» خود می‌بالد، برای سالگرد تولد یا جانباختگی لهیب‌ها، رستاخیزها و سرمدها و... می‌نوشت. اما تجربه نشان داد که قلب واصف باختری‌ها برای احساس درد جنایات رژیم ایران، با رژیم‌های افغانستان، بسیار بسیار کوچک بوده است.

«طنز باختری طنز اجتماعی است (...)

طنز اوضاع سیاسی روز است و از طریق طنز در

بطن خرافات اجتماعی و سیاسی نفوذ میکند و

«شاعر بزرگ معاصر» و طنزش

مضحک بودن آن را عیان می‌سازد.

گفته نمی‌شود که «استاد آزموده و چیره‌دست» (ص ۵۸) کدام چیزها را «خرافات اجتماعی و سیاسی» خوانده و «مضحک بودن» آنها را «عیان می‌سازد». قدر مسلم اینست که او سیاست رفقای پوشالی و برادران اخوانیش را خرافه و مضحک نمی‌داند. زیرا به اولی ۱۵ سال و به دومی هم تا جایی که خرسواری «استاد» اجازه می‌داد وفاداریش را ثابت ساخت. پس منطقاً آنچه او «خرافات مضحک سیاسی» می‌نامد باید سیاستهای ضد پوشالی و ضد بنیادگرایی باشد زیرا او فقط و فقط در پرتو و با قلاب همین سیاست هاست که از «اوج» های تقلبی پایین کشیده شده ولج و لقی به مثابه شاعری ترسو و منادی و دلال «فرهنگی» پوشالیان و بنیادگرایان شناسانده شده است. چیزی که اولین بار در زندگی با آن مواجه می‌گردد. و طبیعی خواهد بود اگر شیر برفی ماکه تا حال سلاح شعر را در بقچه‌اش کرده و هرگز علیه جنایتکاران پوشالی و اخوانی به کار نگرفت، با آن به پیکار ضد بنیادگرایی برخیزد.

گفتیم که حسین گل‌کوهی چیزی از خود

و چیزی با زدن از نوشته‌های دیگران، وصف

مکشی بر نجاست

های مسخره‌ای در مورد شاعر و شعرش می‌یافت که برخی بی‌معنا اند، مصداق برخی شاعر و شعرش بوده نمی‌توانند و برخی هم وجه افتخاری برای شاعر در پی ندارد. بحث روی همه‌ی اینها خیلی طولانی خواهد شد اما برای آنکه بیشتر بدانیم بر صحنه ادبی و هنری چه کرکسانی در گردش اند، نقل شماری از آن وصف‌ها مفید خواهند بود:

«تا شهر پنج ضلعی آزادی کوهری تابناک و تمثیلی ژرف و تاریخی؛

رسیدن شاعر به مرز جدیدی از بختگی؛ باختری جمع و جورتر از آثار

سورریالیستی شعر می‌سراید؛ کار گرفتن در اوزانی نو که در شعر معاصر

افغانستان سابقه ندارد؛ بی‌نظیر بودن کار شاعر از لحاظ تنوع وزن، و...»

فرض را بر این می‌گذاریم که شعر آقای واصف باختری حامل جمیع ارزش‌های یاد شده است؛ فرض را بر این می‌گذاریم که عظمت ادبی او در افغانستان که هیچ است، در ایران و حتی جهان هم مانند

* - «مدرکهای (مرگ بزرگ علوی و احمدظاهر) که ناکهانی و غیر مترقبه قرار رسیده و تلخ اند و این سوگسروها همچون نوشداروی آلام شاعر را تسکین می‌بخشد.» (ص ۵۴)

از دنیا باید دوستی شیرین خانوادگی برقرار کرده و هفته‌ها و ماه‌ها یا سال‌ها در خانه‌اش بستره انداخت؟؟

راجع به مقلد بودن واصف باختری و قهارعاصی و هم‌قطاران، صحبت نمی‌کنیم. فقط نمی‌دانیم اگر افراد مذکور کتاب‌های شعر شاملو و اخوان و فروغ فرخزاد و... را پیش رونمی‌داشتند، چه می‌نوشتند. گپ اینان از «تأثیر» و «مثیر گذشته و موارد زیادی است که از سرب‌یضاعتی به کاپی‌برداری نزدیک شده‌اند. اما این مسایل کم‌اهمیت می‌بودند مشروط بر اینکه کمی هم از شخصیت و التزام اجتماعی و سیاسی شعر شاملو تأثیر می‌پذیرفتند؛ کاش اینان آن ظرفیت را می‌داشتند که درک می‌کردند رمز اصلی بزرگی شاملوها در «فریاد کردن درد مشترک» و نوشتن «قطعه‌نامه» و «در جدال با خاموشی» و... است و تأثیر‌پذیری و پیروی بالنده و شرافتمندانه از آنان تنها و تنها با آن درک میسر و قابل توجیه و افتخار است؛ کاش آقای واصف باختری از شاملو قبل از همه این را یاد می‌گرفت که او از شعله‌ی هیچ مبارزه و مبارز برجسته در ایران یا خارج آن غافل نمانده و از «بن بست»‌ها در اولین فرصت و بازباترین و نافذترین کلام ممکن سخن گفته است؛ چه بهتر اگر واصف باختری استعدادش را در انتشار مجله‌هایی نظیر «کتاب جمعه»^{*} به کار می‌انداخت و نه ابتذال نامه‌های مهوع و گمراه‌کننده‌ی پوشالی. لیکن طبعاً اگر او بدانگونه از شاملوها می‌آموخت و تحت تأثیر قرار می‌گرفت دیگر آدمی نمی‌بود که هست، او دیگر قبل از همه تمکین در برابر جنایتکاران را ننگ می‌دانست و امروز هم ممکن نبود که قلم‌بدستی خادی - جهادی با لفاظی‌ای پوک، خودش و کتابش را بستاند.

«اما باید وقوف داشت و خوب باید وقوف داشت» که عجالتاً رسیدگی به «تأثیر»‌پذیری و یا کاپی‌برداری واصف باختری از این و آن شاعر برای ما مطرح نیست زیرا شاعری که شکسته شدن استخوان‌های خلقی سوگوار و فواره‌ی خون خجسته‌ترین فرزندان شان را با چشمان کلوخی نگریسته و از بوسیدن پای دژخیمان ابا‌ء نکند، دیگر در او چه می‌ماند که به تدقیق میزان تأثیر شاعران نامدار بر کارش بیارزد؟ و کذا اگر واصف باختری و شرکاء «تأثیر‌پذیر» نه بلکه در مقیاسی بین‌المللی خیلی هم «تأثیرگذار» می‌بودند، با توجه به «آری» گفتن شان به جلا دادن، ذره‌ای بر حیثیت بر باد رفته‌ی شان افزود

* - دکتر عسکر موسوی قهارعاصی را «نابغه» میدانند. («پیام‌زن»، شماره ۴۸، حوت ۱۳۷۶)
 ** - «کتاب جمعه» نشریه‌ای که در سال‌های ۱۳۵۸ به سردبیری احمد شاملو در تهران منتشر می‌شد.

ندارد. اما نکته همان درز آشنا، همان درز مرمت‌نشدنی شخصیت او و شرکاء است: تبانی با مستبدان تبهکاران و این شاخی است که تمام رشته‌هایی را که شما آقای منتقد چه برای واصف باختری و چه دیگر «فرهنگیان» با لکه‌ی کنار آمدن با خیانتکاران بافته باشید، پنبه می‌کند. واصف باختری که استاد استادان و استاد قهارعاصی «نابغه» است،^{*} باید همراه شرکای «اکادمیسین»، «سر محقق» و «کارمند شایسته فرهنگ» اش شدیدتر و پیگیرتر افشاء و طرد شود. این کار نوی نیست. محمدغزالی قرن‌ها پیش گفته بود: «مگس بر نجاست آدمی نکوتر که عالم بر درگاه سلطان!»

بسیاری ممکن است اغراق‌آمیزتر و مضحک‌تر از حرف‌های شما، درباره واصف باختری و هنرش بشنوند و اعتنایی ننمایند. ولی زمانی که بر پیشانی او پرچسب آدمی با «مهر و محبت آتشین نسبت به وطنش» و «طبيب رنج و اندوه آدمیان» را می‌زنید، دیگر هزاران هزار نفر به یاد و به نام به خون‌پیدگان شان، باید شما را به عنوان خم چشمی نویرآمد خادی - جهادی که در صدد جعل و تحریف و خیانت جدیدی نسبت به تاریخ ما هستید، محکوم و تحت تعقیب قرار دهند.

لزومی ندارد مثاله‌ی یاوریم از این که تاریخ چگونه شاعران و نویسندگانی را که از غلام‌بجگی در درگاه حکام ستمگر روگردان نبوده‌اند - ولو آثار با ارزش هنری آفریده باشند - عموماً به عنوان جویهای لای چرخ تکامل فرهنگ معنوی مردم ثبت کرده و می‌کند.

منتقد که متوجه سایه سنگین شعر شاملو و اخوان بر مجموعه واصف باختری شده، به همان سبک دلکش «شاعرزمانه» که «هان» می‌پندارید... می‌فرماید:

«عده‌یی که شاعر را درست و از نزدیک نمی‌شناسند وقتی این شعرها را می‌خوانند، هیا‌هو به راه می‌اندازند که های خللیق بنگرید تأثیر اخوان و شاملو را. (...) از یک چیز باید وقوف داشت و خوب باید وقوف داشت و آن این که باختری در جوانی بسا از داستانهای شاهنامه، هفت گنبد، بخشهایی از ویس و رامین، حکایات گلستان، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و فصلهای مشبعی از تاریخ بیبقی و تاریخ‌گردبیری و تمثیلات مثنوی را در حافظه داشته است. آیا به یاد داشتن این همه روایت خود داعی آن نمیتواند شد که باختری آگاهانه و یا ناآگاهانه به شعر روایی‌گرایی داشته است.»

و از یک چیز دیگر هم باید «وقوف داشت و خوب وقوف داشت» که عده‌ای هم که به ماهیت منتقد خوش طبع وقوف نداشته باشند، تصور می‌کنند که وی بعد از سرهم کردن آنهمه «بدبینی» و «عرفان» و «فلسفه» و غیره برای شاعر، جملات بالا را صرفاً بر سبیل «قتقتک» دادن خوانندگان آورده است!

مادر قربان تو منتقد با این سطح «مشبّع» و با آن سابقه‌ات! نگفته‌ای که معیارهای نظری و عملی شناختن «درست و از نزدیک» یعنی چه؟ آیا آشنایی کوتاهی با شخصیت و چند شعر مهم یک شاعر، کافی نیست؟ آیا برای شناختن «درست و از نزدیک» هر شاعر در هر گوشه‌ای

نمی گشت.

استدلال منتقد «بزرگ معاصر» در توجیه تأثیر اخوان و شاملو بر واصف باختری، ما را به یاد مردی می‌اندازد که فراوان ادعای شاعری داشت ولی «شعر»ش گویا بیش از حد از شعر شاعران بزرگ «تأثیر» می‌پذیرفت. او هر چندگاه می‌گفت: «در سینما بودم که آمد! فوراً بیرون شده و قلم و کاغذ گرفته و شعری را که آمده بود نوشتم: "دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما - چیست باران طریقت بعد از این تدبیر ما". ولی وقتی خانه رفتم و دیوان حافظ را گرفتم متوجه شدم که آن بیت را مدتها پیش رند شیراز هم گفته بود!» از کجا معلوم که این فرد اگر از استدلال منتقد ما خبر می‌داشت، به یاد داشتن «مشبع» اشعار حافظ و خیام و مولوی و... را در توجیه لودگی خویش ذکر می‌کرد!

در شرایط تسلط درندگان جهادی و طالبی، پرداختن به مسایلی صرفاً تکنیکی و هنری را که بویی از افشای جنگ سالاران جنایتکار در آن‌ها نباشد، وقاحتی می‌دانیم که تنها «اکادمیسین»هایی مثل احمد جابوید، اکرم عثمان، عسکر موسوی، نر شیرنگارگر، حسین گل‌کوهی و... یارای بازی و روزگزرانی با آنها را دارند. در غیر آن می‌توان نشان داد که آقای واصف باختری پاره‌ای کلمات (که «حادثه»اش را داکتر جابوید هم با نوازش و طمطراق نقل می‌کند) یا جملاتی در نوشته هایش را از دیگران بالا رفته است. حالا شمار این گونه تعبیرها و تشبیه‌های بالا رفته شده از دیگران، در آثارش چقدر هست، مسئله‌ای بسیار مورد علاقه ما را تشکیل نمی‌دهد. با اینهم «باید وقوف داشت و خوب باید وقوف داشت» که ما منکر استعداد خیره‌کننده‌ی او و عده‌ای از اعضای اتحادیه نویسندگان پوشالی - اسلامی نیستیم. منتها نکته این است که همه‌ی اینان با تمام قابلیت‌ها و استعداد سرشارشان، وطن‌فروش یا در خدمت وطن‌فروشان بوده‌اند. و همین باشنه‌ی آشیل آنان را می‌سازد.

اما انصافاً در زمینه‌ی **دزدک خادی - جهادی** «تأثیرپذیری»، وضع ستایشگر بدتر از خود شاعر است، و این می‌رساند که وقتی یک فرد، رژیمی و جاسوس یا شکنجه‌گر شد، نوشته‌اش به مشکل می‌تواند درخور اعتناء باشد. و حسین گل‌کوهی نمونه‌ی تپیک یکچنین فردی است که اگر به خاطر ماهیتش نمی‌بود، صرفاً بالا رفتن‌های متعددش از کتاب «طلادر مس» کافی بود که آدم نقد پوشالی و اخوانی‌بیش را ننخوانده از آن بگذرد. لیکن با آنکه سرشت سیاه سیاسی او بر قلت سواد و صلاحیتش می‌چربد، چون درباره شاعری می‌نویسد که می‌کوشد سست عنصری مزمنش را با هزار و یک رندی بپوشاند، ما به «نقدش» منحیت یک تیر و دو فاخته - افشای منتقدی خادی - اخوانی و افشای شاعری همدست خاد و اخوان - توجه نمودیم.

ارتجالاً ببینیم خادی‌ای که دست به قلم برده، در نوشته‌ای کمتر از ۸ صفحه‌اش چند جا از «طلادر مس» داکتر رضابراهنی «تأثیر» پذیرفته است. اگر کتابهای دیگری را هم «تورقی»^{*} می‌کردیم مطمئناً

مابقی سرقت‌های رقت‌انگیز دزدک خادی را آشکار می‌ساختیم ولی حیف که مجال نیست و چندان به زحمتش هم نمی‌ارزد.

جمله‌هایی که از «طلادر مس» (چاپ انتشارات کتاب زمان ۱۳۴۷)، نقل می‌کنیم مقایسه شوند با جمله‌هایی که «منتقد ادبی زمانه» آنها را به نام خود تیر کرده است:

«در این شعر ما با تنوع تصاویر روبرو هستیم، اما این تنوع از یک طرف ملال‌آور نیست و از طرفی کثرت به وحدت می‌رسد.»

ساخت حسین گل‌کوهی «عارف از طریق سمبولها و علامات و اشارات دنیای کثرت (تصاویر کلید) به منبع اصلی آن تصویر بزرگ، یعنی عالم وحدت راه می‌یابد.» (ص ۱۴۱)

«شاعر از جمله معدنچیان است که خاک و ریک را می‌شویند تا ذراتی چند زر یعنی ادبیات خواص را در آن کشف کند...» روانکاو است که سخت در کنار نقب زدن به اعماق ذهن مشغول است» ساخت حسین گل‌کوهی «بقیه کار شاعر، عیناً بکار معدنچیان می‌ماند که در اعماق زمین بسوی رگه‌های طلا نقب می‌زنند.» (ص ۶۹)

«شعر تا شهر پنج ضلعی آزادی سوکنامه‌ی است بر عقده‌های انفجار نیافته هزار ساله ما.» ساخت حسین گل‌کوهی «فروغ فرخزاد انفجار عقده دردناک و به تنگ آمده سکوت زن ایرانی است.» (ص ۴۱۰)

«تصاویر اغلب به موازات یکدیگر حرکت میکنند.»

ساخت حسین گل‌کوهی «تصاویر اینجا بموازات یکدیگر حرکت نمی‌کنند.» (ص ۵۲۹)

«شاعر باورمند به نوعی اریستوکراسی ادبی است»

ساخت حسین گل‌کوهی «آزاد از نظر زبان یک "اریستوکرات" با سلیقه است» (ص ۵۵۰)

«بر اثر وقوف به درد و رنج بشری، بر اثر وقوف به خصومت و کینه و ویرانی، آگاهی به گرسنگی و بیماری، سالک راه درد می‌گردد. به طبیب رنج و اندوه آدمیان مبدل میشود و غرق دنیای عرفانی تا حدی اشرافی از خود بیخود میشود.» ساخت حسین گل‌کوهی

«اگر آن بودای نخستین بر اثر وقوف به درد و رنج بشری، بر اثر وقوف به گرسنگی و بیماری، برج عاج و قصر اشرافی خود را ترک گفت و سالک راه درد گردید و بعد بدل به طبیب درد شد...» و او غرق در عرفانی تا حدی اشرافی شده است که در آن انسان بر روی زمینه مخملی اشیاء غلت می‌زند و از خود بیخود می‌شود.» (ص ۵۱۳)

ولی حسین گل‌کوهی «باید وقوف داشته باشد و خوب باید وقوف داشته باشد» که دزدی هایش که شاید برای دیگران بسان تبری بر هستی

* - لفظ معمولی «تورق» را هم که در استفاده از آن حسن و نکته‌ای نیست، «اکادمیسین»های ما از شاه کلام‌های منحصر به فرد «بزرگ‌نام‌آور» می‌دانند و «بزرگ‌مرد» هم از این امر ذوق زده است!

بسیار قوی و «راه داشتن به گنجینه الفاظ کهن» او به رقص برمی خاست؟

«شاعر زمانه»
و «معاندان»
بسی جهت منتظر بودیم، آقای
واصف باختری گویا مدتهاست بر روی
«معاندان» سلاح برکشیده است:

«در شعر روایت، باختری پاسخ معاندان را میدهد و میگوید: ولی
ستاره‌کان کوه‌اند که ما قتیله‌های چراغهای نیم‌مرده در شب زیستیم/ و هر
چند خردینه‌کی را/ بر شب نبودیم/ اما/ با شب نبودیم/ ما شب نبودیم»

این سطرها برای گله‌گذاری‌های «شاعرانه»ی دوستان خادی و یا
اخوانی شاعر شاید پاسخی و «حادثه»ای به شمار رود اما پاسخ
«معاندان» نظیر ما نیست. قضیه بریست سال «زیست باهمی» با دشمن
است و ستاره و ماه و خورشید و سایر کرات سماوی نه بلکه بسیار ساده
مردم ما این را «گواهند». ما به نوبه خود در این نوشته و چندین مطلب
دیگر، توبه‌نامه دادن‌های عملی آقای واصف باختری را به دژخیمان
مختلف نشانی و او را به عنوان شاعر ارتداد و اطاعت محکوم
نموده‌ایم. بناءً با این شعرک‌بازیه‌ای پوسیده نمی‌توان از آن اتهام مستند
خود را بر اثبات بخشید. این گونه «پاسخ» دادن تنها به درد گرم ساختن
همان مجالس دوستان «معاند» و در محضر سلیمان لایق‌ها، اسداله
حبیب‌ها، اکرم عثمان‌ها، رهنورد زریاب‌ها و... می‌خورد آقای
واصف باختری که می‌شنیدند و یا می‌خواندند و برایتان از آن
«هورا»های معروف می‌کشیدند. اما یک جوان مکتبی آگاه هم گردن
شمارا تاب داده و می‌پرسد: چرا، چرا در «شب» زیستی؟ چرا مثلی که
امروز در پاکستان هستی، در سالهای اشغال و جنایات پوشالیان کابل را
ترک نگفتی؟ مگر غیر از این است که برای روسها و سگان شان و نیز
«امارت» درندگان مذهبی تا آخر مورد مصرف داشتی تا آنکه اتحادیه و
مطبوعه‌ها و چاپ و نشر در اشک و خون مردم غرق شد و ربانی
مصروف سگ‌جنگی و سرانجام از کابل دوانده شد، تو خرامان
خرامان «به مهاجرت و اقامت اجباری گردن» نهادی؟ اگر «با شب
نبودی» چطور شد که به مثابه «قتیله چراغهای نیم‌مرده» در مسلخ
پلچرخی در پهلوی رستاخیز و آزاد و لیب و دیگر «دل به دریا افگانان»
قرار نگرفتی؟ سفرها و ریاست اتحادیه و نشریه‌های دژخیمان را
پذیرفتن به چه معنا بود، «بر شب بودن»، «با شب بودن» یا «شب
بودن»؟

خلاصه آقای واصف باختری که دوده‌ها از عمر تان را «تا
بخواهید و اندازه و تخمین می‌توانید» به آلودگی و دروغ سرکرده اید
زیرا به آزادی ناله‌ای از جان نداشته اید:

تو می‌باید خامشی بگزینی
به جز دروغت اگر پیامی
نمی‌تواند بود،
اما اگر ت مجال آن هست
که به آزادی

«ادی» اش باشد، برای ما اهمیت درجه یک ندارد. آنچه نزد ما او را
باطل و بیمقدار و در عین حال خطرناک می‌سازد، همانا زخم سرطانی
خادی - جهادی اوست. ازینجاست که به آن فسادش بیشتر
نمی‌پردازیم.

حالا که صحبت از «طلاد زمس» شد باید گفت که لازم نیست سراج
نوشته‌های جانباختگان انقلابی نظیر سلطانپورها و گل‌سرخ‌ها رفت،
در همین کتاب هم جمله‌هایی هست که همچون گرز فرق
واصف باختری و ثناگوی سارقش را پاشان می‌کند. مثلاً در اینجا بروی
شاعری که از نفرت کردن از پستی و خواری بیگانه بوده است، سیلی
زده می‌شود:

«شاعر بر روی زمین ایستاده است و باید بوجود اشیاء شهادت
دهد. اگر او زمان خود را نبیند، بتاریخ خیانت کرده است و اگر محل و
مکان و محیط خود را نبیند و قاضی گذشته و بیننده حال و پیشگوی
آینده اش نباشد، خیانت کرده است. شاعر خون و شور می‌طلبد و
عشق، از پستی و خواری نفرت می‌کند.»

و در ذیل اگر چه مخاطب فریدون توللی است و در نوع ابتذال شعر
او و واصف باختری فرق هست، با اینهم نکات زیادی از آن به
«شاعر زمانه» می‌خواند و راه «بازگشت» توللی‌وار ایشان هم به سوی
مسئولیت بسته است:

«اگر شاعری پس از بیست سال ضجه و مویه رمانتیک، ناگهان دم از
مسئولیت در برابر تجربیات خشن و ظالم اجتماعی بزند، باید در
صمیمیت او تردید کرد. چرا که ممکن است او جز یک ابن‌الوقت
بیچاره کسی دیگر نباشد و یا ممکن است از مسئولیت بعنوان کلاهی
شرعی برای پوشاندن ته کشیدن خود استفاده کند. زیرا او مدت بیست
سال فقط گریه کرده است و اکنون چگونه می‌تواند در برابر تجربیاتی که
در گذشته، پیوسته در حال فرار از آنها بوده است از خود مسئولیت
نشان دهد؟»

و یا

«آیا تمام صداها ویران‌کننده زنده‌گی امروزه سکوت عارفانه
سپهری را بهیم نمی‌زنند؟ (...) در همان شعر، سپهری نشسته است و
دست و روی خود را در حرارت یک سیب شسته است. تصویری است
زیبا، ولی اگر لوله تفنگی یا طپانچه‌ای بر شقیقه راست آقای سپهری
گذاشته می‌شد و هر لحظه امکان آن بود که ماشه چکانده شود، آیا آقای
سپهری باز هم دست و رویش را در حرارت یک سیب شستشو میداد؟
آیا در دنیایی که همیشه در تهدید خودکامگان قرار گرفته است، میتوان
پاسبانها را به هیأت شاعران دید؟»

و نیز اگر تفنگ آدمکشی جهادی یا طالبی بر شقیقه‌ی «شاعر
شگرف» و منتقد کرای‌اش گذاشته میشد، آیا باز هم اولی خود را در
جامه‌ی اخوانی پسند «عرفان» پیچانده، رازهای جنایات
وی ناموسیهای بنیادگرایان را مانده در «رازهای ابدیت» غور می‌کرد و
دومی با وجدی مریدانه از «تنوع در تصاویر»، «نیروی خیال

ناله‌ئی کنی

فریادی درافکن

و جانت را به تمامی

پشتوانه پرتاب آن کن!

"شاملو"

علاوتاً، آیا این اعترافنامه‌ی پرتونادری، وصف حال شما و منتقد و یاران نیست؟

تمام زنده گی من/کوله بار حقیری بود/که از خانه‌یی به خانه‌یی می‌بردم/و عاقبت آن را/در کوچه‌های کهنه شهر/گم کردم
با این فرق که شما پس از پایین شدن از بغل «استاد»، «کوله بار حقیر» تان را فی الحال در پاکستان و به خیر و به زودی در یکی از کشورهای غربی «گم» خواهید کرد.

و بنابراین فکر نمی‌کنیم تصریح بخواهد که «شاعر زمانه» بدترین دروغش را در نام کتابش «تاشهر پنج ضلعی آزادی» تحویل خواننده می‌دهد. کسی حق صحبت از آزادی را دارد که مبارزه آزادیخواهانه‌ی خلقش و چون فرزندان پاکباز خلق محرومش را «اتک بر شرمگاهش» * نکرده باشد. کتاب نه پروژه‌ی احداث «پلی میان زمین و زمان» آنطور که منتقد پوشالی می‌گوید، بلکه پلی است میان زمان چاکری تجاوزکاران و عمال شان و زمان چاکری تبهکاران بنیادگرا. و «شاعر شگرف زمانه»، سرگردان و «متألم» ازین سو به آنسوی پل می‌رود، و تا بخواهد و اندازه و تخمین میتوانیّد» آسایش ندارد، از «خود بیخود» می‌شود و قسم خورده که آمال و دنیایش را تا نفس آخر بین همین دولجن بجوید. نهایت همدستی با رژیم‌های جنایتکار ابداً رسیدن به «شهر پنج ضلعی آزادی» نبوده و نیست بلکه ورود به «شهر پنج ضلعی» دیگری خواهد بود به نام «ت. ب. ا. ه. ی.»!

بالاخره ما از و اصف باختری چه می‌خواهیم؟ ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که قصه‌ی زجر و مقاومت مردم را بسراید چرا که می‌دانیم این از دلش نمی‌خیزد و حاصلش چیزی قلابی خواهد بود؛ ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که بسان خسروگل سرخی بگوید: «لطفاً آیه‌های روشنفکرانه را مثل کاه و علف جلو ما نریزد. چرا شعر نباید شعار باشد در جاییکه زندگی کمترین شباهتی بخود ندارد. ... من به نفع زندگی، از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد، نه فقط شعار بلکه خنجر و طناب و زهر باشد؛ گلوله و مشت باشد؛» ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که مثل هزاران شاعر و نویسنده‌ی آزادی دوست در سراسر دنیا به محکومیت فتوای قتل سلمان رشدی یا به دفاع از تسلیمه‌نسرین، فرج سرکوهی * و... برآید؛ ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که کلامش به قول یحیی آریانپور از «حیثیت» و «شخصیت» بطور مثال کلام شاملو رنگ گرفته و بگوید:

گر بدینسان زیست باید پست

من چه بی‌شرم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاویزم

گر بدینسان زیست باید پاک

من چه ناپاکم اگر ننشانم از ایمان خود چون کوه

یادگاری جاودانه بر تراز بی‌بقای خاک

ما صرفاً از او می‌خواهیم که (۱) دیگر حیا کرده خود را از حضانت میهن‌روشان پرچمی و خلقی و بنیادگرا بیرون کشیده، از سر شانه‌های آنان پایین بیاید و (۲) کسب طبابت «رنج و اندوه آدمیان» را رها کرده، بی‌جهت قیافه شاعری «بدین» و «عارف» و «افسرده» و ازین قبیل را به خود نگیرد که می‌داند و می‌دانیم و می‌دانند دروغ است و کوششی برای توجیه تسلیم و تبانی و بی‌همتای اش در گذشته و حال، کوششی آشنا که در تاریخ ادبیات افشاء و طرد شده است. ***

فقط آرزو می‌کنیم این نوسازی‌ها برای او دیر نشده باشد. □

* - تعبیری در «در جدال با خاموشی» شاملو

*** - داغ سیاه دیگری که بر پیشانی زن و مرد انجمن نویسندگان خادی-جهادی خود نمایی می‌کند همین سکوت پرشرم و خفتبار در مسئله‌ی سلمان رشدی، تسلیمه‌نسرین و ده‌ها شاعر و نویسنده‌ی ایران است که به دست رژیم جنایتکار آن کشور سر به نیست می‌شوند، زیر شکنجه‌های جسمی و روانی قرار می‌گیرند یا به جرم «کفرگویی»، «مباح‌الدم» اعلام می‌شوند. به دفاع از اینان از سنگ و چوب صدا برآمد اما از «فرهنگیان» هرزه‌ی ما که یک سر شان به پوشالیان بسته است و یک سر شان به بنیادگرایان، هرگز نه. البته زمانی سرتاج و «نابغه» آنان، قهارعاصی به نمایندگی از کلیه «اهل قلم» مذکور به تأیید فتوای خمینی دهان گشود، صرفاً به همین دلیل هم، دفاع از قهارعاصی (که همه قلمزنان خادی-جهادی به آن متعهد اند)، حداعلاّی پوسیدگی، بزدلی و فساد و بی‌مایگی و اصف باختری و شرکاء را بر ملا می‌سازد.

*** - در کتاب «از صبا تا نیما» درباره‌ی شاعران درباری قرن نهم ایران می‌خوانیم: «طبیعی است وقتی که مبنای کار هنری بر تقلید و تتبع نهاده شد، دیگر محلی برای ابداع و ابتکار و مجالی برای اصالت اندیشه و احساس آزاد شاعر نبود و در اشعاری که بدینگونه ساخته و پرداخته می‌شد، به وضع زمان و حوادث ملی و اجتماعی کمتر توجه می‌رفت. در میان سروده‌های شاعران و خود زندگی فاصله‌ها و پرتگاه‌ها بود. به دردها و رنج‌ها و گرفتاری‌های عصر، (...) و به فقر و فاقه و به ذلت و مسکنت مردمانی که این اشعار به زبان آنان و برای آنان سروده شده بود، اشاره نمی‌رفت.

مضامین کلام این سده‌ی ها و منوچهری‌های دروغین، بطور کلی منحصر بود به مدح و ستایش، وصف شراب و جشن‌ها و سلامها و بزم‌های عیش و نوش و خوشگذرانی، و خمیرمایه‌ای از تغزل و تشبیب، یا دادن تصویری از عوالم طبیعت، مانند بهار و خزان و شب و روز، یا گریز به تصوف عرفان و ذکر بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا و تأسف بر عمر از دست رفته و نوعی اضطراب و دلهره و آزدگی و بدبینی بر هر چه هست.»

د نجیبه سارا خلاف د تروریستی حملې د غندلو په اړوند د «راوا» د اعلامیې ځینی برخی چی پاکستانی خپرونو ته واستول شوه

طالبانو! په تروریستی حملو نشی کولای د ښځو د مبارزې نه مخنیوی وکړي

بلکه د بنسټپالو ضد نورو ښځو تکل لاپسی ټینگ او کلک کړ. (...)
مونږ د پاکستان د دولت څخه غواړو چی د افغانستان د بی وزله مهاجرینو خلاف د چوپړو طالبانو د داسی تروریستی حملو او بازاری گواښونو د کلکی مخنیوی تر څنګ، په دی هیواد کی سوله د خطر سره مخامخ نکړی او د پاکستان لاپیرو بدناملو سبب و نه گرځی.

«راوا» د بشر د حقوقو طرفداره ټولو نړیوالو ټولنو، د پاکستان د دموکراسی غوښتونکو ټولو کونواو کسانو څخه غواړی چی ددی تروریستی حملې په غندلو سره، خپله پلوی د افغانستان د محرومو او بی دفاع ښځو څخه اعلان کړی او په هیڅ توګه د طالبانو پردیو پوری ترلی، فاشیست، جاهل، د ښځو علم او فرهنگ ضد ژریم په رسمیت و نه پیژنی.

مړه دی وی تروریست طالبان!
تینگه دی وی د ښځو نه تسلیمیدونکی مبارزه د بنسټپالو پر ضد!
ژوندی دی وی آزادی او دموکراسی!

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت»
د ۱۹۹۸ کال د اکتوبر ۸

با اظهار سیاس فراوان از مراجع فرستنده، از دریافت کتب ذیل
اطمینان می دهیم:

یاد های زندان از ف. آزاد تشارت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و
عقیدتی در ایران، چاپ اول تابستان ۱۳۷۶
فراسوی سرمایه اثر ایستوان مزاروش، ترجمه مرتضی محیط، بخش
سوم، جلد اول، از انتشارات سنبله

Works of Harpal Brar:

Perestroika - The Complete Collapses of Revisionism

Social Democracy - The Enemy Within

Imperialism - Decadent, Parasitic, Moribund Capitalism

Trotskyism or Leninism?

د ۱۹۹۸ د اکتوبر ۷ نیتی په «فرنتیرپست» کی د خپور شوی مطلب پر بنسټ خبر شو چی نجیبه سارا یوه ژورنالیسته افغانه ښځه د پېښور په ښار کی د څو لنگی او ږیره لرونکو کسانو د تروریستی حملې سره مخامخ شوی، که څه هم په نوموړي اخبار کی د طالبانو نوم ندی یاد شوی، خو د هغوی د جهادی ورونو د کمزوره کیدو او د تروریستانو د مشخصاتو له مخی، طالبان د پېښی مسئول دی. دورځپاڼی د راپور له مخی مخکی ددی ته هم د افغانستان د آزادی د ورځی په مناسبت په یوه غونډه کی د ښځو د حقوقو څخه د دفاع او د کورڅخه بهر کار کولو په تور څوځل په لاره کی، د تلفن له لاری او د «افغانستان د اطلاعاتو د جاسوسی سازمان» رئیس محمد سرور مخلص په امضاء لیکلی شوو لیکونو د لاس ته راوړلو په واسطه گواښونو سره مخامخ شوی وه.

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» د طالبانو ددی خایناڼه او تروریستی عمل یا حملې د غندلو سره سم، باور لری چی هغوی د داسی ویروونکی او وحشت نه ډکی فضا په رامنځ ته کولو سره حتی غواړی د پېښور په ښار کی هم لکه د خپلو جهادی ورونو په شان، زموږ رنځ گاللی خلک او په تیره بیا د بنسټپالی په جهالت کی بندی ښځی د ډیرو لږو حقوقو او آزادی څخه محرومی کړی. هغوی د هیواد دننه د ښځو ضد غیر انسانی جنایتونو په کولو سره زړه سوړ نشو چی د خپلو بهرنی بادارانو په داد او مرستی په پاکستان کی یی هم خپل د ښځو ضد لیونتوب وښوده او ویی ښودله چی په تبهکاری او رذالتوب کی د خپلو خاینو جهادی ورونو لکه گلبدین، ربانی، سیاف او... څخه کمی نلری.

... مخکی هم چی طالبانو د مولوی رفیع الله مؤذن له ځوی «راوا» ته خپلی ډاږی او منګلی ښودلی وی، دغابښ ماتوونکی ځواب سره مخامخ شو او په دی پوه شو چی نه د «راوا» او نه زموږ نوری آزادی غوښتونکی ښځی د هغوی د گواښونو او ترورونو څخه ډار نلری او دا د مینا او زموږ دنورو مبارزو ښځو وینو ښودلی ده.

جاهل او د ښځو او دموکراسی ضد طالبان باید په دی پوه شی چی د وحشت او فاشیزم په رامنځ ته کولو سره نشی کولای د افغانستان د ښځو آزادی غوښتونکی فریاد غلی کړی. لکه څرنګه چی پخوا به گلبدین د طالبانو ورور هم داسی تروریستی کارونه تر سره کول تر څو د هغه په گمان روشنفرکان او ښځی وډاړوی. خو د هغه دا هیله هیڅ کله تر سره نشوه او په مقابل کی یی نه یوازی د «راوا» یی ښځو

میترا عاصی، خون شوهرش را...

راستی توضیح بده که کی را نه به عنوان مبارزی راستین ضد پوشالیان و ضد اخوان و ضد ارتجاع بلکه «بنام شعله‌ای» ستوده و کی را «به همین نام نکوهیده‌ایم»؛ ثابت بساز یا بهر حال دلیلی بیاور که «سازنده گان اصلی» ما نه مینا و جلال شخصیت و کار و یاد پرفروغ و سرانجام خون پاکش، بلکه کسان دیگر بوده‌اند، از آنان نام بگیر، سندی ارائه کن یا اگر سندی وجود ندارد، «شنیدگی» هایت را بیاور حتی اگر از زبان کثیف‌ترین «مصاحبان» باشد. باید به مثابه زنی شریف حاضر نباشی براین «یگانه زبان زن زبان بریده افغانستان» لکه‌ای چنین تیره را تحمل کرده و با تمام نیرو به مبارزه علیه آن برخیزی.

اما بدترین، دردناک‌ترین و ضمناً عجیب‌ترین اتهام این است که ما، «سازنده گان اصلی» را متوجه می‌سازیم که «آقای X و آقای Y در گذشته پیراهن سرخ بتن داشته‌اند!» میتراجان اگر «پیراهن سرخ» پوشیدن افتخار باشد، چطور ممکن است در تن آنانی که منحیت خادی یا اخوانی رسوای شان می‌نمایم، «پیراهن سرخ» ببینیم؟ اگر «پیراهن سرخ» افتخار باشد، نمی‌خواهیم حتی به رنگ «گلابی» هم توهین شده و آنان را «پیراهن گلابی» ترسیم کنیم. آنان فقط «زرد پوشانی» تسلیم شده‌اند. در آینده بدون آنکه «جلو احساسات» را بگیریم حتماً تصریح و خود را بیشتر «تسلی» کن که مراد از دوره «سرخ پوشی» این اجنت‌ها و سازشکاران کدام زمان است و از بیست سال به اینسو کدامیک از آنان، کی و در کجا «حرکات شان» تحت نظر بوده است و چگونه ما این «پیراهن سرخ»‌های وطنی را بی‌جهت و به غلط چند قاته خاین نامیده‌ایم. و از همه اساسی‌تر اینکه اگر «پیراهن سرخ» افتخار باشد و شاعر یا نویسنده‌ای بنا بر ضرورت تسلیم شدن به پوشالیان یا بنیادگرایان، آن پیراهن افتخار را دور انداخته و برای هر چه بیشتر سفید کردن و تثبیت وفاداری شان مقابل دژخیمان، حاضر بوده‌اند که حتی پیراهن را با مدفوع خود آلوده سازند، دیگر تن آنان را چه می‌پوشاند که برای «سازنده گان اصلی» ما «خطرناک» جلوه نماید؟ نه، نه میتراجان، ترا به همان «پیراهن سرخ» یا هر پیراهن دیگری که دشمنان پلید پوشالی یا اخوانی مردم ما از آن بترسند، قسم که هیچک از «مصاحبان» را «ملبس» به آنها ندانی، آنی که «پیراهن سرخ» می‌داشت نه پشت رادیوی مشهد قرار گرفت، نه به ریاست اتحادیه نویسندگان می‌رسید، نه رئیس نشریه‌های پوشالی می‌شد، نه به دریافت نشان و لقب از سوی پوشالیان مفتخر می‌گشت، و نه مخصوصاً به عنوان دیپلمات رژیم دست‌نشانده به خارج می‌رفت.

میتراجان، تو اگر هیچ آگاهی نداشتی و در جمع و موج حاکم آن «دوستان و مصاحبان» قادر نبودی دوست و دشمن را تشخیص بدهی و از لث و پار شدن هزاران هموطن و ویرانی کابل به واسطه راکت پرانی‌های خانیان جهادی هم به نتیجه‌ای نرسیدی، باید کم از کم از

کشته شدن نابهنگام «انیس زندگیت» حقایق زیادی را درک می‌کردی؛ درک می‌کردی که او با دوست و منجی پنداشتن «مجاهدان خوش‌نما» مرتکب چه اشتباه مسخره و غم‌انگیزی بود؛ باید درک می‌کردی که تمام «دوستان و مصاحبان» او که پس از سقوط رژیم نجیب به جای مبارزه با تبهکاران بنیادگرا، خود را بلافاصله زیر پای آنان افکندند، سرشت ضد مردمی خود را اثبات نمودند و بناءً نه به راه قهار و «مصاحبان» اش بلکه به راه مبارزه‌ای قاطع علیه قاتلان شوهر و هزاران خواهر و برادر نامرادت رو می‌آوردی. این می‌توانست بهترین شیوه ادامه عشق او در دلت باشد. نه ادای احترام به میهن‌فروشان و بنیادگرایان و روشنفکران وابسته به آنان منجمله قهارعاصی، و نثار دشنام علیه «راوا».

خواهر جان، خوب شد که قلم به دست گرفتی لیکن اگر چرخش اولش طرف ما است کاش اشاره‌ای به قاتلان شوهرت و به آن روشنفکران خودفروخته‌ای هم می‌داشت که تبهکاری‌ها و خیانت‌های آنان را «تئوریزه» کرده و با بی‌شرمی کم‌نظیری زیر سایه‌ی مزدوران رژیم ایران، دوستم، مسعود، ربانی و طالبان خزیده و به سهم خود به آتش خیانت تجزیه افغانستان دامن می‌زنند؛ کاش به خاطر آنهمه رذالت بی‌ناموسی که بر هزاران خواهر و مادر تیره‌بخت رفته، قلبت می‌سوخت و چیزی علیه شرفیافتگان بنیادگرا می‌نوشتی؛ کاش زمانی که فاروق فارانی، واصف باختری، صبوراله سیاه‌سنگ و جمعی دیگر از شاعران به قول گل‌سرخ «وجدان سوخته» و بی‌غیرت، در کابل سوگوار مجلس برپا کرده و با اعزاز از شاعران پرچمی و اخوانی سخن گفته و دنیا را در شعر و شاعری پوشالی - اخوانی خود خلاصه می‌کنند بدون آنکه برضد دژخیمان بنیادگرا لب از لب بگشایند، چیزی می‌نوشتی؛ کاش وقتی کابل و مردمش در جهنم فاشیست‌های مذهبی کباب می‌شد ولی فاروق فارانی‌ها «گفتنی نیست»‌ها را می‌گفت و آموزش رباب و طبله را به ملت توصیه می‌کرد و داکتر جاوید از سمنگ‌بزی و هفت سین داد سخن می‌داد و داکتر عسکر موسوی و بویا قاریابی و سرور سخا و سربابی و ارغوان نام، برای مزاری و خلیلی و دوستم و جنایتکاران دیگر بیعت می‌کردند، حالت بهم خورده و علیه آنهمه سقوط و دنائت چیزی بیان می‌داشتی. البته انتظار نداشتیم مینا را از خود و سرمشق و مایه سربلندی خود بدانی به دفاع از خوش بر خیزی و اولین بار به قهارعاصی و «مصاحبان» اش می‌فهماندی که ادامه زندگی‌ای اینچنین بنده‌وار و پر خفت و بی‌صدا با پوشالیان و بنیادگرایان عار است، مخصوصاً از واصف باختری می‌پرسیدی که چرا برای بزرگ‌علوی که تسلیم رژیم ایران شد شعر می‌سراید اما وقتی مینا دست بسته جان می‌بازد و سینه‌ی رشید رستاخیزها، آزاده‌ها و سرمد‌ها مشبک می‌شود خون ناهیدها و شکریه‌ها به زمین می‌ریزد،

میتراجان، اگر با نوشتن نامه‌هایی مملو از اتهام و دشنام بی‌بنیاد و بوغمه‌ای، دلکت «تسکین» می‌شود، باز هم به ما بنویس لیکن نکته این است که با «یک دشنام و صد آسان» چیزی حل نمی‌شود. سعی کن حوصله به خرج داده و چه بهتر که به کمک عده‌ای از لایق‌ترین و مستعدترین - امانه‌لچکترین و بدنام‌ترین مثل شیرنرنگارگر و لطیف‌پدرام - مطالب معین شماره‌های مختلف «پیام زن» را مرور کرده، در دفاع از قهارعاصی و سایر شاعران، نویسندگان و «آکادمیسین»‌های عضو انجمن پوشالی یا اخوانی نویسندگان افغانستان که به خون مبارزان جانباخته پشت کردند، برای ما نوشته‌هایی درخور بحث بفرستی.

با قهارعاصی «دوروح در یک بدن» بود، می‌خواستی که دیگر خائفانه بازی با بهیروی خواندن را بس کرده و تنها برای آزادی و برضد پوشالیان و بخصوص بنیادگرایان بخواند؟ حق نداشتیم به «نصف روح» او می‌گفتی از آوازخوانان ایرانی یاد بگیرد که چگونه اکت و اداهای «دیپلماتیک» و «هنرمندانه» را کنار زده و رک و صریح علیه رژیم ایران شعار می‌دهند و با هنر شان به مبارزه روی آورده اند؟ البته می‌دانیم در همه‌ی این کارها یک مشکل عمده داری و آن اینک فکر می‌کنی «همراز» ت هم به از تسلیم طلبان مذکور نبود و بدون برخورد به او، کوبیدن «مصاحباتش» کمی «فرصت‌طلبی» و دورنگی خواهد بود. به همین علت هم است که گفتیم لازم بود - و هنوز هم خیلی دیر نشده - با توجه به ته منفجر شده‌ی قهارعاصی، اتکا و امیدش به دژخیمان بنیادگرا را به باد انتقاد و طرد می‌گرفتی یا بگیری. تو که از اعلام «صدای آزادیخواهی قشر محروم و اسیر زنان افغانستان» از «بلندای کوه‌های سرفلک کشیده کشور شان» حرف می‌زنی، باید بتوانی به مشکل یاد شده فایق آیی.

خواهرک، یادت باشد هنگامی که درباره قهارعاصی می‌نوشتیم میزان غمت را به خوبی حس می‌کردیم، شاید ضرور نباشد احساساتی صحبت کرده و بگویم برایت اشک هم ریختیم، اما همه‌ی این حالات، ما را بیشتر و عمیق‌تر به نفی سه چهارم شخصیت و محتوا و سمت شعرش و امیدداشت چرا که فغان جانسوز و عالمگیر مردم گرفتار ما در تنور جهادی و طالبی، بلند و بلند شده می‌رود و در مقابل راهی جز مقاومت و پیکار فداکارانه را نمی‌شناسیم و برای پیشروی در این راه هم بر ماست تا بر ضد خط سازشکارانه مبتنی بر قومبازی، مذهب‌بازی، منطقه‌بازی یا جبن و محافظه‌کاری که از سوی باند سیاه روشنفکران نوکر بنیادگرایان تبلیغ می‌شود، بطور خستگی‌ناپذیر رزمید.

میتراجان، اگر با نوشتن نامه‌هایی مملو از اتهام و دشنام بی‌بنیاد و بوغمه‌ای، دلکت «تسکین» می‌شود، باز هم به ما بنویس لیکن نکته این است که با «یک دشنام و صد آسان» چیزی حل نمی‌شود. سعی کن حوصله به خرج داده و چه بهتر که به کمک عده‌ای از لایق‌ترین و مستعدترین - امانه‌لچکترین و بدنام‌ترین مثل شیرنرنگارگر و لطیف‌پدرام - مطالب معین شماره‌های مختلف «پیام زن» را مرور کرده، در دفاع از قهارعاصی و سایر شاعران، نویسندگان و «آکادمیسین»‌های عضو انجمن پوشالی یا اخوانی نویسندگان افغانستان که به خون مبارزان جانباخته پشت کردند، برای ما نوشته‌هایی درخور بحث بفرستی. □

با سلام و آرزوی تندرستیت

وجدانش بیدار نمی‌شود و قلمش می‌شکند؟ به فلان فلمساز یا نویسنده که از «مصاحبان» قهارعاصی بودند حالی می‌ساختی که شرافت و ناشرافت‌مندی شان به این وابسته است که آثاری به دفاع و یاد مینا و سایر مبارزان جانباخته و قربانیان جنایات نوکران مسکو و مزدوران بنیادگرا، به وجود می‌آرند یا نه؛ انتظار نداشتیم خطاب به تمام این «مصاحبان» پر مدعای خادی - اخوانی می‌گفتی که گذشته‌ی پوشال‌گیری شان هیچ، حالا که اغلب به خارج هم گریخته اند چرا شرم نکرده و در برابر جلادان بنیادگرا نیز سر تسلیم فرو می‌آرند؟ انتظار نداشتیم به داکتر اسداله حبیب یگویی وقاحت هم حد دارد، با آن سرو دست آغشته به خون مردم افغانستان، به خود حق موعظه‌های روانشناسانه‌ی ملاتصرالدین وار رانده که موجب ریشخند بیشتر اتحادیه‌چی‌های مرده و زنده می‌شوی. انتظار نداشتیم بدانی که داکتر را «دکتر» یا «پزشک» گفتن (واصف باختری) و القاب مروج در روسیه یعنی «آکادمیسین»، «کاندید آکادمیسین»، «محقق» و غیره را پیش نام خود آوردن چه سبکی و حقارت کلانی است. بسیار چیزهای دیگر را هم انتظار نداشتیم و نداریم که برزبان می‌آوردی و بیآوری، اما نباید توقع می‌داشتیم که وقتی لطیف‌پدرام و فرشرنگارگر در پاسخ به «پیام زن» تنبان خود را کشیده و مثل نشریات سیاف، ربانی، گلبدین و غیره آن چنان روسپی‌وار به مافحش می‌دهند، تو صدای اعتراضی سر دهی؟ حق نداشتیم توقع کنیم که نه به خاطر میناها نه به خاطر مبارزان شهید دیگر و نه به خاطر هزاران هزار قربانی گمنام دژخیمان غیردینی و دینی، بلکه فقط وقتی راکت جهادی گوشت‌های قهارعاصی را به در و دیوار پراند، سکوت مرگبار را شکسته و قبل از جلالی شدن علیه «پیام زن»، علیه آن خاینان موضع خواهی گرفت؟ اگر نه بر اساس نامه‌ی نشرینرنگارگر و نوشته‌های در ارتباط با آن، لااقل زمانی که او با جمعی همفکر خودش به پابوسی «امیرالمومنین» شتافت، اشتباه بود توقع کنیم که تکان خورده و به او و نظایرش نفرین بفرستی؟ حق نداشتیم توقع کنیم که از آن آوازخوان که

اجتماعی می‌رساند.

یعنی اگر حافظ، مولوی یا خیام دارای «شخصیت اجتماعی معیوب» می‌بودند، کار آنان در تاریخ «درخشان» و جاودان نمی‌ماند.

از تاگور این شعرش نقل می‌شود:

اکنون زمان جنگ است

بعدها مجال نغمه‌سرایي خواهد بود

وقتی که خانه‌ای آتش گرفته باشد

به شاعر بگو که چنگ خود را بر زمین نهد

آقای کوهدامنی کاش شما خود با دُخیمان «دوستی نزدیک و شخصی» نمی‌داشتید که بر این ملت منت می‌گذاشتید اگر مثلاً به فاروق فارانی می‌گفتید که شرم کرده و آموزش طببله و رباب را کنار بگذارد و به وادف باختری حالی می‌کردید که از خواب کردن جوانان ما از طریق صوفی‌گری‌های مسخره و کاذب و سورریالیزم‌نمایی‌های حقه‌بازانه درگذرد و بیشتر تیشه‌ی جانیان بنیادگرا را دسته ندهد.

داکتر شفیع کدکنی هم «شخصیت اجتماعی معیوب» ندارد که:

«در فرصتی از گل‌های سرخ می‌گوید که سلسله‌ی پهلوی بسیاری از جوانه‌های جوان را با داس مرگ درو می‌کند و...» او شاعری برجسته است زیرا «ناامیدی را هرگز به باور نمی‌نشیند. از پرپر شدن گل‌های سرخ به دست جلادان حرفه‌ای و آدم‌کشان پیدادگر دچار تردید نمی‌گردد. همچنان آواز می‌خواند و بشارت می‌دهد... شعرهای او پتک‌هایی گران است که بر فرق ستم‌بارگان و پاسداران خاموشی فرو می‌آیند.»

یعنی داکتر شفیع کدکنی چطور ممکن بود سفارت یا وزارت ایران شاهی یا شیخی را بپذیرد یا به ننگ لقب «کارمند شایسته فرهنگ» آلوده شود و باز هم شعرهایش «پتک‌های گران بر فرق ستم‌بارگان» باشد؟ و به «تکرار ناپذیرها»ی خود تف بیندازد که چگونه «پرپر شدن گل‌های سرخ» شعر و شعور میهن ما به دست جلادان حرفه‌ای پوشالی و اخوانی همچون سنگ و کلوخ نگریستند و به سوی جلادان دهان به خنده گشودند و مست عالم خود بودند. چرا که دارای «شخصیتی اجتماعی معیوب» و بشدت معیوب بودند. درباره شون‌اوکیسی:

«او به لارکین پیوست. لارکین از پیشوایان با ایمان طبقه‌ی کارگر در ایرلند آن روز بود که تا آخرین نفس‌های زندگی به جهانبینی علمی طبقه‌ی کارگر مؤمن ماند و درفش مبارزه را از دوش نگذاشت... اوکیسی در اعتصاب بزرگ ۱۹۱۴ شرکت جست و با نطق‌های آتشین که انجام می‌داد بیشترین خدمات ارزنده را به طبقه‌ی کارگر انجام می‌داد... زندان مخوف آن روزگار نتوانست که آتش مبارزه را در

آقای کوهدامنی، ما را نه با شما...

شما خود به «دوستی نزدیک» با متعفن‌ترین دشمنان مردم اقرار نموده‌اید، آیا وضع «تکرار ناپذیر» هایتان بهتر از شماست؟ از مقاله درباره سعیدسلطانپور چیزی نمی‌آوریم که همچون صمدبهرنگی، شاهکارش زندگیش بود یعنی «شخصیت اجتماعی» او مانند آثارش و حتی بیشتر از آن‌ها پرتأثیر بود. و همین شاعر شهید که شما حق اسم بردن از وی را ندارید، شاعر واقعی را در لحظه‌هایی شعر و کارش را سرودن خودش می‌داند* یعنی آنکه «معیوب» است، آفریده‌اش هم مسلماً «معیوب» است و آنکه سالم و نجیب است آفریده‌اش هم رزم‌آزما و شریف می‌باشد.

براساس کتاب «در اشراق واژه‌ها» ناصر خسرو از آن جهت بزرگ است که: «شاعر بزم خانه‌ها نیست شاعر فضلی و رسمی نیز نیست، شاعر عصبان مردم است دردهای توده‌ها را موزون می‌کند. در پی آن نیست که درباری پیدا کند و ستایشگر امیری خودستا و پادشاهی بی‌خرد گردد و گرنامه‌ی دُردری را پای ناهنجاران و بدکاران بریزد... برای آن از شهر بیرون نمی‌آید که به نام و نانی برسد و اسب و کنیز و قباب ابریشمین دریافت دارد.»

آیا «تکرار ناپذیر»ها شرف خود و دردری را پای خوکان ریختند یا چیزی دیگر را که به لقب «کارمند شایسته فرهنگ»، سفارت و وزارت، دریافت مدال و نشان و سفرهای «فرهنگی» به روسیه و ایران و... نایل شدند؟

ناصر خسرو از آن جهت بزرگ است که «از تقرب جستن به دربارها همیشه عار دارد.»

ولی حقارت و دنائت داکتر اکرم عثمان «تکرار ناپذیر» را ببینید که از ملاقات در حضور زن و فرزندان داکتر نجیب و تاکجای اتاق آمدن او با چه عشق و هیجان و حسرت و مباهات یاد می‌کند تا معنی «شخصیت اجتماعی معیوب» را بدانید آقای کوهدامنی.

ناصر خسرو از آنجهت بزرگ است که خلاف سعدی، «پرخاشگر بود و عصبانی نه تسلیم‌پذیر و بی‌اراده. (...) زمزمه نمی‌کند فریاد بر می‌آورد، غلامباره و شاهد باز نیست... به هیچ قیمتی با دربارها کنار نمی‌آید.»

و باز هم باید به تمامی نوشته‌های «پیام زن» علیه «تکرار ناپذیر»ها رجوع کنید تا اندکی میزان تسلیم‌پذیری و بی‌ارادگی بی‌نظیر و غلامبارگی روشنفکران خادی - اخوانی روشن شود.

غیر از ناصر خسرو «می‌توان نمونه‌هایی از شعر حافظ و مولوی و خیام آورد که به آنان سیمای انسان‌های راستین، مقاوم و پرخاشگر می‌دهد و سितزهی آنان را با نابرابری‌ها، کاستی‌ها و ناراستی‌های

* - من هرگز شعر نساختمام
من خود، لحظه‌هایی شعر بوده‌ام
من خود را نوشته‌ام
«صدای میرا»

او کیسی خاموش کند. او روحی قوی، مبارز و مقاوم داشت... گرسنگی و بیکاری را با همه‌ی مرارت هایش تحمل می کرد اما از شرف و آبروی خویش نمی گذشت... او در صف آزادیخواهان ایرلندی قرار داشت و به این آرمان تا آخرین روزهای زندگی خویش مؤمن و وفادار ماند... آیا اگر شون او کیسی شخصیتی غیر از این «شخصیتی اجتماعی

معیوب» می داشت، می شد آثار درخشانی خلق کند؟

«چرا گورکی این همه بزرگ است؟ برای اینکه او دروغ نگفته گرسنگی را تخیل نه بلکه تجربه کرده است. در برابر رنگ ها و نیرنگ های اربابان ستم بی اعتناء نمانده است. با طبقه ستمگر و بهره کش آشتی نکرده است و از اندیشه خویش با قاطعیت و شور انقلابی دفاع کرده است...»

یعنی گورکی هم گویا «شخصیت اجتماعی معیوب» نداشته که آنقدر جهانی و ارجمند شده است.

و هوشی مینه «جاودانه مزد سنگر اندیشه و قلم» لقب گرفته و ققنوسی خوانده شده که «سر از آتش رنج بیرون آورد». یعنی اگر «از رهگذر شخصیت اجتماعی» یک بر میلیونم «تکرار ناپذیر» های وطنی ما «معیوب» می بود نمی توانست نه در عرصه سیاست و نه هنر آنچنان چهره ای تابناک بماند.

پس بر پایه معیارهای کتاب خودتان، به نظر می آید که بین شخصیت اجتماعی و کار هنری افراد نمی توان و نباید دیوار چین کشید و این دو مسئله از هم جدا نیست. اگر شما تازه به نتیجه رسیده اید که شاید یک فرد، میهنفروش، جنایتکار، بزدل، خودفروخته، مرتجع و سگ رام خونریزترین رژیم ها باشد، اما می تواند «کاری درخشان در زمینه فرهنگی ارائه دهد»، باید اولاً اعلام نماید که مطالب کتاب «در اشراق واژه ها» دیگر نزدتان معتبر نیست و ثانیاً باید «کار درخشان» فقط و فقط یک نفر از مجموع «تکرار ناپذیر» های تان را مثال بیاورید که در زمینه فرهنگی کشور ما غنیمت بوده و اگر وجود نمی داشت، خدا نخواسته خلئی پر ناشدنی در گنجینه فرهنگی این مرز و بوم محسوس می بود. معلوم نیست به کدام پرکاه متوسل خواهید شد؟ به نوشته ها و ترجمه های ضد کمونیستی شیرنرنگارگر؟ به مجموعه های شعر محمود فارانی یا به ترانه هایش که برای جنایتکاران بنیادگرا ساخته، یا آن فعالیت نه قلمی بلکه عملی ایشان در زدن و هتک حرمت خانه ی یک هموطن مظلوم هندی ما؟ اگر احتمالاً روی تان نشود که داستان های داکتر اکرم عثمان را به عنوان «کار درخشان» ذکر کنید، آیا «مایه گذاری از جان جانش» در تاجیکستان را علم خواهید کرد یا

قلمفروشی کنونی اش را به نشریه های «استاد» و «فرمانده آگاه و هوشیار»؟ نوشته ی فنا ناپذیر «شمعی در شبستان» رهنورد زریاب را که عذر تقصیری زیرکانه است در برابر رژیم ایران؟ آیا به مقدمه های واصف یا ختری به مجموعه های شعر و داستان «تکرار ناپذیر» های مرده و زنده و یا صحبت فجیع اش در مجلس مجله «راه» به ساقی گری ف. فارانی و ف. فارانی؟

به مجموعه های شعر قهار عاصی که در آن ها خطبه جنازه ظاهر شاه را می خواند ولی به جنایتکاران اخوانی ابراز عشق می کند، و یا به مصاحبه اش که در آن به تأیید فتوای خمینی علیه سلمان رشدی برخاسته؟ اما داکتر اسداله حبیب چیزی ندارد، چه بسا شما هم معترف

خواهید بود که شعرهای وی از کم ارجترین شعرها حتی در همان سطح افغانستان است. لیکن از حق نگذریم که او همانند داکتر اکرم عثمان در زمینه فرهنگ استنطاق و شکنجه خاد برضد مبارزان سهم اداء کرده که می توانید به آن به مثابه «کار درخشان» استناد جوید.

سخن کوتاه آقای کوهدامنی که اگر تمامی «کارهای درخشان» و نا درخشان «تکرار ناپذیر» ها و همکنان شان را سوخته یا در حلق صاحبان شان درآرید، مطمئن باشید که هیچ چیزی از ذخیره فرهنگی ملت گرسنه و در خون تپیده ی ما کم نمی شود. اگر «تکرار ناپذیر» ها مثلاً فرهنگ ها و کتاب های مأخذ خوبی و یا تاریخ هایی نظیر «افغانستان در مسیر تاریخ» و تحقیقاتی در رد تاریخ های ارتجاعی و جعلی مورخان جیره خوار... می داشتند، می شد ضمن ارجگذاری به «کار درخشان» شان، «شخصیت اجتماعی معیوب» شان را افشاء نمود. لیکن وقتی مشخصاً بحث بر شعر و شاعری و داستان نویسی است، دیگر چگونه ممکن است آثار شاعران و نویسندگان خود فروخته و معامله گر را، «کار درخشان» نامید؟ این گونه شاعران و نویسندگان غدار را باید با آثار شان نفی و نفرین کرد و زیانهایی را که بر فرهنگ پویا و مترقی ما وارد آورده اند، بررسی کرد و مردم را نسبت به آنها آگاهی بخشید. شما هم در «در اشراق واژه ها» همین طور می اندیشید، فقط نمی دانیم کدام «ضرورت» موجب شده که آن موضع لفظی تان را زیر پا کنید. راستی، از نظر شما، آقایان و خانم های عضو اتحادیه نویسندگان خادی یا جهادی که دارای «شخصیت معیوب اجتماعی» بودند و چندان «کار درخشان» هم ارائه ندادند کدام ها خواهند بود؟

نه آقای کوهدامنی، ما را نه با شما سر آشتی است و نه با «تکرار ناپذیر» های تان، زیرا به این گفته ی بزرگ خردمندی فرزانه، اعتقادی را سخ داریم:
«دو فرومایگی را هرگز نمی توان بخشید:
۱- فرومایگی خدمت به منافع خود علیه منافع جامعه و ۲- فرومایگی خدمت به ستمگران و تاراجگران تاریخ، علیه عدالت و حقیقت.»

«دیپلمات»های جهادی به اصل خود باز می‌گردند

طبق خبری («نیوز»، ۶ اکتبر ۱۹۹۸). چندین نفر از «وزرا»ی برهان‌الدین ربانی تقاضای پناهندگی به کشورهای غربی کرده‌اند. صدیق چکری به آسترالیا رفته است. شمس‌الدین باعث به اصطلاح سکرتر اول سفارت افغانستان در اسلام‌آباد از طریق مالیزیا به زیلانده نورسید. عبدالقادر علم نماینده ربانی در پاکستان و مسئول دفتر جمعیت اسلامی در پشاور که برای شرکت در مجلس افغان‌ها به بن (آلمان) رفته بود، دوباره برنگشته بلکه هالند رفت و از آن کشور تقاضای پناهندگی کرد. داکتر رسول‌طالب، نماینده حزب وحدت کریم خلیلی در پشاور با هشتصد هزار دالر خود را به امریکا رساند. سه تن دیگر از «دیپلمات»های دوران ربانی نیز تقاضای پناهندگی به غرب را داده‌اند: نورالهدی سفیر ربانی در امارت متحده عربی که فعلاً وارد کالیفرنیا شده است، محمداحمد «جنرال قونسل» در جده فعلاً در سیدنی بسر می‌برد و عبدالاحد تاراشی که سکرتر اول سفارت افغانستان در کویت بود اکنون مقیم آلمان است. تمامی این‌خانیان جنایتکار از عاقبت خود خبر بودند که اگر زمانی به دست مردم ما گرفتار آیند یا حتی گیر برادران طالبی شان بیفتند، با آنان چگونه من حیث کی رفتار خواهد شد. اینست که همه با پول‌های کلانی که زده بودند (۸۰۰ هزار دالری را که خاین رسول‌طالب بالا رفته، کمترین مقدار است) روز شماری می‌کردند که به کشورهای غربی بروند تا اگر در سرویس‌های جاسوسی امریکا، انگلستان و غیره کار و تضمین نیافتند، همچون سایر جنایتکاران جنگی، با دالره‌های زدگی، زندگی تجملی و پر عشرتی را بدور از چشم مردم ما در سرزمین‌های مختلف ادامه دهند.

به یقین آن زمان هم رسیدنی است که بشنویم «استاد» و باقیمانده اعضای «کابینه» و «دیپلمات»هایش و نیز «طلبه کرام» در کشورهای غربی سوراخ بپالند. □

شما در نامه تکرار کرده‌اید که نمی‌خواهید از خود دفاع کنید. چرا؟ چرا نباید به نظر غلط یا مخصوصاً افتراآمیز و ناوارد نسبت به خود برخورد نکنید؟ برای ما دفاع همه «تکرار ناپذیر»ها* منجمله شما (وقتی داکتر اسداله حبیب را در لیست تکرار ناپذیرها بگیرید، خودتان که صد در صد در آن جا دارید) همواره جالب بوده که ببینیم چگونه از خود رفع اتهام می‌کنند. سر لحن‌تان هم بهیچوجه حیرت‌نیزند چراکه مطمئنیم سطح تربیت و ادب‌تان مانند شیرننگارگر نبوده و از ابراز لچکی وی که آخر هم به بوسه زدن بر پای «امیرالمؤمنین» اش انجامید، کافی درس گرفته‌اید.

نه آقای کوهدامنی، ما را نه با شما سرآشتی است و نه با «تکرار ناپذیر»های‌تان، زیرا به این گفته‌ی بزرگ خردمندی فرزانه، اعتقادی راسخ داریم:

«دو فرومایگی را هرگز نمی‌توان بخشید: ۱- فرومایگی خدمت به منافع خود علیه منافع جامعه و ۲- فرومایگی خدمت به ستمگران و تاراجگران تاریخ، علیه عدالت و حقیقت.»

● مطلب شما و شعرها و مخصوصاً شعر «شمالی» را چاپ نمی‌توانیم چراکه صاحب آن‌ها را از «رهگذر اجتماعی معيوب» می‌دانیم. و از جانب دیگر شما باید به خاطر داشته باشید که صرفاً سرودن برای «شمالی» و «جنوبی» و «مرکزی» و «شرقی» و «غربی»، قدم اول سقوط در لجن قوم‌بازی و منطقه پرستی ننگ‌آلوده‌ای است که خود از ارکان مهم تداوم زندگی جنایتبار خانیان جهادی و طالبی بشمار می‌رود. هر وقت شعر و مطلبی علیه انواع جنایتکاران بنیادگرا از شما بگیریم، به انتشار آن مبادرت خواهیم ورزید.

● درباره ارسال نشریات در نامه‌ای جداگانه توضیح داده‌ایم که تنها پس از دریافت پول مخارج پستی، امکان ارسال آنها را داریم. □ بااحترام

* - یادتان باشد خود «تکرار ناپذیرها» با تمام خودپسندی و پررویی، از این صفت احساس شرم کرده و خواهند گفت «تکرار ناپذیرها، حافظ‌ها و ناصرها و مولوی‌ها و خیام‌ها و شاملوها و اخوان‌ها و... به شمار می‌روند، ما چه هستیم.» و داکتر اکرم عثمان حتماً زیر دل می‌گوید «من که هنوز مشکلات املایی دارم!»

افغانستان: تحولات شدید به ناله مشرب

سندی مهم از «سازمان عفو بین‌الملل» حاوی گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر بوسیله طالبان به زبانهای پشتو و دری در دو جزوه جداگانه

آنها را در بدل هزینه پستی از طریق آدرس ما بدست آرید: RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

قسمت هایی از اعلامیه «راوا» در تقبیح حمله امریکا بر افغانستان که در مطبوعات پاکستان منتشر شد

امریکا دندانهایش را به چاکرانش نشان می دهد

دیشب جهان از خبر بمباران چند منطقه در افغانستان و سودان میهوت گردید. «راوا» به نوبه خود مکرراً هشدار داده بود که امریکا دوست مردم افغانستان نیست زیرا قبل از همه طی بیست سال اخیر ابرقدرت مذکور میهتروش ترین، جنایتکارترین، ضددموکراتیک ترین و زن سیزترین احزاب بنیادگرای اسلامی و نیز تعداد یشماری مزدوران عریش را تا توانست تجهیز کرده به جان مردم ما انداخت. (...)

اکنون امریکا در صدد شکار یکی از همان نوکران عریش موسوم به اسامه بن لادن برآمده که در کنار طالبان بسر برده و غیر از پیشبرد فعالیت های تروریستی اش در دیگر نقاط جهان، طالبان را در جریان سگ جنگی با خائنان جهادی و در قلع و قمع هموطنان ما یاری می دهد. (...)

امریکا مدافع چندین دولت بنیادگرای ضد دموکراتیک در جهان است از نیرو نزاع امریکا با نوکران بنیادگرایش چه عرب چه طالب چه جهادی، نزاعی خانوادگی، نزاعی بین ارباب و مزدور به شمار می رود و نه بیش. «راوا» حمله نظامی امریکا به افغانستان را بشدت محکوم می کند زیرا امریکا درین کشمکش با نوکران زرخیدش، به توده های فقیر و گیرکرده در سگ جنگی بین طالبان و جهادی ها آسیب می رساند و همانند ابرقدرتی مغرور حق حاکمیت افغانستان را نادیده گرفته است.



امریکا تا آنجا و آن زمانی ضد تروریست های بنیادگراست که منافع خودش را در خطر ببیند و در غیر آن دوست و حامی جنایتکاران مذکور می باشد.

حمله امریکا به افغانستان بخصوص از آنجهت شرم آور و محکوم است که در شرایطی انجام می گیرد که رژیم ایران به بهانه دفاع از باندهای احمدشاه مسعود، ربانی و چاکران دوستی و شیعه مذهبی علناً از اقدام نظامی علیه افغانستان صحبت می کند و روسیه و جمهوری های آسیای میانه به پشتیبانی از نوکران جهادی شان زبان به دفاع گشوده اند. (...)

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) قویاً برین باور است که تا زمانی که تعفن بنیادگرایی طالبی و جهادی میهتروش از افغانستان بالااست، امکان تجاوز امریکا و ایران

و غیره بر کشور ما نیز از بین نخواهد رفت. زیرا این کشور ها با تکیه روی سگان افغانی شان، خود را در افغانستان «حقدار» می دانند. پس همزمان با نمایش تروریسم دولتی امریکا به منظور سر جای نشاندن سگان نافرمانش که در جریان آن خون مردم بیگناه می ریزد، وظیفه مردم ما کماکان پابرجاست: برپا کردن آتش قیام سرتاسری تا تخم تمامی بنیادگرایان وطنی و حامیان عربی و پاکستانی و ایرانی شان در شعله های آن سوخته، افغانستان از آن مردمش شده و بدین ترتیب نه امریکا و نه هیچ قدرت دیگری هوس تجاوز به آن را در سر راه ندهد.

زنده باد قیام سرکش مردم ما برای آزادی و دموکراسی!

۳۰ سنبله ۱۳۷۷ - ۲۱ اگست ۱۹۹۸

RAWA condemns US attack on Afghanistan

By Our Staff Reporter

ISLAMABAD — The Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) has condemned the US attack against Afghanistan.

violated the sovereignty of the Afghan people and the territorial integrity of the Afghan homeland."

The spokeswoman for RAWA said that RAWA had been repeatedly

supported and financed these groups in its power-grabbing and field-building ploys and plots. "Now, the

said that terrorism will only when the

The Nation
AUGUST 23, 1998

Afghan women's body condemns US missile attack

F.P. Report
PESHAWAR

The Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) has

States' quarrel with her proteges whether Arabs or Taliban or ji-

American-sponsored spawn in the same manner the mar-

Muslim Sunday, August 23, 1998

RAWA condemns US attack on Afghanistan

ISLAMABAD, Aug 22: old Arab operative raised and trained by the CIA who is cohabiting with the Taliban. The US is the ally (read master) and sponsor of quite a number of anti-democratic fundamentalist states across the world.

It says that the US is no friend of the people of Afghanistan, primarily because during the past decades she did

strike against Afghanistan, clearly shameful determination

US violated Afghanistan's sovereignty. RAWA

THE NEWS
August 23, 1998

افغانی بخود حق می دهد از لادن دفاع نمایند؟»

بین عده ای از بچه های پوهنتون این صحبت ها بود:

«از نظر مردم ما کشمکش بین امریکا و طالبان مانند جنگ زن و شوهر است. بادر نوکرش را گوشمالی داد که در آینده متوجه باشد تا آنانی را که بادر رد می کند حمایت نکنند. در عین حال ملاعمر با این هیاهو می خواهد عدم وابستگی طالبان به امریکا را به اثبات برساند!»

«ملاعمر از اسامه بن لادن پشتیبانی می کند چون اسامه هم برایش دختر داده و هم بی حساب پول عرضه می کند. برای ملاعمر خسر عرب عزیزتر از ملت رنجیده است.»

«لادن مانند گلبدین و شرکاً دست پرورده ای امریکا است و امریکا نیازی به استفاده از کروزر در مقابل وی ندارد، زیرا همانطوریکه گلبدین رالته کهنه ساخت، قادر است دکان لادن را هم تخته کند. حمله راکتی بخاطر خاموش ساختن رسوایی اخلاقی کلنتن بود. ضمناً امریکا خواست به همه بفهماند که یک تاز دنیا است و هر چه دلش بخواهد می تواند انجام بدهد.»

«چند روزی از هیاهوی حمله راکتی نگذشته بود که قرارداد ۲۵۰ میلیون دلاری برای تجدید مخابرات بین امریکا و طالبان امضاً می شود. از این واقعیت چه نتیجه می توان گرفت جز اینکه زن و شوهر جنگ کنند و احمق ها باور؟»

زربلنت

«یک میلیون زن دیگر هم بالای آن»

در ماه جوزای سال جاری بعد از اینکه طلبه ناکرام در سمت شمال شکست می خورند، بیشتر عصبی شده و عقده حقارت خود را بالای مردم کابل می ترکانند. این بار در منطقه قلعه نجارای خیرخانه به تلاشی خانه داکتران رفته و آنان را صرفاً به این دلیل مورد لت و کوب قرار می دهند که چرا زنان را معاينه و تدای می کنند. از جمله داکتر



گزارشهایی از سرزمین پامال ...

همدرد

وحدتی در باغ وحش

دوروز بعد از «فتح» مزار، در کابل شایع شد که در باغ وحش فردی از حزب وحدت را آورده اند که بیشتر به جانور می ماند تا انسان. موهایش تا زانو می رسد و چندین نارنجک به موهایش بسته است، چشم های خونین و سرخ دارد و ...

مردم و اکثر طالبان که فریب این دروغ را خورده بودند به طرف باغ وحش یورش بردند. طوریکه ده ها تکسی روبروی باغ وحش ایستاده بود و به نظر می رسید میله بزرگ و عجیبی برپاست.

روز اول این شایعه تکت باغ وحش از ۲۰۰۰ به ۷۰۰۰ افغانی رسید. ولی روز دوم چون دروغ تقریباً افشا شده بود به ۴۰۰۰ تقلیل یافت. واقعیت از این قرار بود: طالبان فردی از حزب وحدت را که موهایش از موهای بعضی از طالبان کثیفتر و درازتر نبود، بمنظور توهین و تحقیر ملیت هزاره و ایجاد سرگرمی برای خود و بلند بردن درآمد باغ وحش در قفس انداخته بودند که بعد از دو سه ساعت از ترس بروز تشنج او را از باغ وحش بردند.

داماد «غیرتی»

و خسر تروریست

یک روز بعد از راکت اندازی امریکا به افغانستان، در کابل حدود ۱۰۰ طالب جمع شده و به نام محصلان پوهنتون تظاهراتی براه انداختند. در این میان تعداد محصلاتی که خود طالب بودند از ۱۰ نفر تجاوز نمی کرد. طالبان سوار بر موتر شعارهای مرگ بر امریکا، کلنتن، ایران، خامنه ای، رفسنجانی و ... سر می دادند. مردم عادی هم از بی نظمی استفاده کرده بر موتر بالا شده شعار مرگ بر پاکستان و مرگ بر نواز شریف را سر می دادند که طبعاً طالبان را ناراحت می ساخت.

طالبان از هزاره ها هم با تهدید خواسته بودند که باید تظاهراتی علیه ایران و امریکا براه بیاورند و آنان اجباراً علیه ایران تظاهرات کردند. تکسی رانی که از نزدیک تظاهرات می گذشت نظرش را چنین بیان کرد:

«افغان ها چرا از لادن دفاع نمایند؟ پول لادن صرف خرید داتسن هایی می شود که نشانه قتل و کشتار و ظلم هستند. پول لادن برای مصارف جنگی طالبان مورد استفاده قرار می گیرد. وی با طالبان کمک می کند تا شنیع ترین اعمال را بر مردم روا دارند. در این صورت آیا هیچ

شریف

ب. عمر

گزارشی از پوهنتون طالبی شده‌ی کابل

آرایش «تمدن» بر سیمای وسطی زادگان مذهبی

طوری‌که در زمان حاکمیت پوشالی‌ها نام پوهنتون را فیشنتون گذاشته بودند، تخدیر و شست‌وشوی مغزی جوانان، فساد اخلاقی و بی‌اعتنایی نسبت به حیات سیاسی جامعه و تمجید از رژیم‌های سابق در صدر برنامه‌های فرهنگی و هنری آن رژیم‌ها در پوهنتون بوده است.

دوره‌ی جهادی‌ها ضرورت به تشریح ندارد، چون برای مدت طولانی پوهنتون کابل به پایگاه نظامی تبدیل شده بود. غارت دارایی و اموال پوهنتون و تخریب آن شاید بزرگترین خیانت جهادی‌ها در زمینه علم و فرهنگ باشد.

از آنجایی‌که طالبان بیشرمانه در تلاش اند تا با فعال نگهداشتن پوهنتون کابل، آن خصومت و ضدیت عمیق شان را با دانش و فرهنگ بشکلی هر چند ناشیانه و مضحک پنهان دارند و حتی در تلاش اند با یکی از پوهنتون‌های کالیفورنیای امریکا در مورد تهیه مواد درسی و همکاری متقابل قراردادی عقد نمایند، خواستم تا با ترتیب گزارشی از پوهنتون، این بازی مسخره‌ی طالبان را نیز افشا نمایم.

دیدن لنگی، دستار، تنبان‌های تا نیمه ساق بالا، ریش و پروت دراز و نامرتب و بعضاً سرهای تراشیده‌ی محصلان و اخلاق هرزه و فاسد شماری آنان بیشتر انسان را به یاد مدارس دینی می‌اندازد که در آن زیر پوشش قرآن و سنت، لواط و جهالت و بیشرافتی اشاعه می‌یابد. یورش گروه «امربالمعروف» چاشنی این درام مضحک و مسخره است.

مطلب را زیر چند عنوان می‌آورم.

وضعیت پوهنحی‌ها و ادارات پوهنتون

تا هنوز پوهنتون کابل دارای همان ۱۴ پوهنحی می‌باشد. از این ۱۴ پوهنحی، هفت آن (طب، انجنیری، حقوق، فارمسی، و ترنری، زراعت و شرعیات) فعال می‌باشد اما با اداره و سیما و ماهیت طالبی. از مجموع حدود ۴۰۰۰ محصل حدود ۲۰۰۰ آن در طب، ۴۰۰ در انجنیری، ۳۵۰ در فارمسی، ۳۵۰ در شرعیات، ۲۵۰ در حقوق و ۱۰۰ در زراعت مشغول «تحصیل» اند.

پوهنحی‌های زمین‌شناسی، ساینس، اقتصاد، ژورنالیزم، تاریخ و

تأیید یمنی «کمونیستی» ششی

هغه وخت چی په کابل کی د دوهم حل لپاره د وحشی خنأورو دوران راغی نو یو بیسواده خنأور د یووی دولتی مؤسسی د تحریراتو د مدیر په توگه مقرر شو چی صرف او صرف یی د خپل نوم لیکل زده وو او بس.

کله چی یوه ورځ د دغی مؤسسی مربوطی یووی شعبی ته ورغی، سترگی یی په یوه نابله ششی باندی ولړیدی او پوښتنه یی وکړه: «دا څه ششی دی؟» مامورینو په پیری عاجزی خُواب ورکړ: «صیب دا تایپ دی» نو مدیر صاحب سمدلاسه امر وکړ چی «ژر ششی دا تایپ مات کړی او په دار یی وخیژوی دا کمونیستی بقایا لاتر اوسه ژوندی دی.» مامورینو خوارانو ورته وویل: «صیب دا بل ډول تایپ دی، لیکل کوی.» دی بیا ورته په قهر وایی «زما نوم هم لیکي؟» هغوی ورته وایی «هو صیب.» کله چی د مدیر صاحب نوم ولیکل شو، نو بیایی په چیغو چیغو خپلو نورو ملگرو ته ورناری کړی «ژر راشی دلته یو ششی دی چی نومونه لیکي.»

شفق نجرابی متخصص گوش و گلو، که زن چادری داری جهت تداوی نزدش مراجعه نموده بود، مورد لت و کوب شدید قرار گرفته که تا هنوز در خانه بستری می‌باشد. زمانیکه این ددصفتان می‌خواهند محل را ترک گویند متوجه لوحه‌ای می‌شوند که در آن نوشته شده بود «داکتر حمیده فیضی متخصص امراض ولادی و نسایی» بلافاصله وارد معاینه‌خانه شده و داکتر را که مصروف تداوی زنان بود با رکیک‌ترین و پست‌ترین کلمات که فقط شایسته خود طلبه کرام است مورد سرزنش قرار می‌دهند که «چرا زنان را تداوی می‌کنی؟ باید معاینه‌خانه‌ات را بسته نمایی چون حق نداری که از خانه بیرون کار کنی.»

وقتی از این جاسوسان قرون وسطی فکر پرسی که چرا به داکتران مرد وزن اجازه تداوی زنان را نمی‌دهند، با بی‌شرمی تمام می‌گویند: «ما یک میلیون شهید داده‌ایم، یک میلیون زن دیگر هم بالای آن.»

دستشویی‌های بزرگ می‌توان تشخیص داد. در پوهنتون کابل لابراتوار مترادف با کفر والحاد است. مرده‌خانه مهر ولاک شده است. شاگردان طب و محصلان صنوف بالایی پوهنخی حقوق که باید چند سمستر طب عدلی بخوانند اصلاً نمی‌توانند ساعات و روزهای تطبیقات را عملی کارکنند زیرا پوهنخی فاقد لابراتوار کارآمد بوده و نیز طالبان اجازه‌ی کار بر روی جسد را نمی‌دهند.

در تعدادی از اتاق‌ها بخصوص اتاق‌های تدریسی پوهنخی‌های غیرفعال مثل ادبیات و هنرهای زیبا تراشه‌های چوب، چوکی‌های شکسته، آهن‌پاره‌ها و غیره افتاده و اتاق‌ها را به مشکل از یک نجاری ورشکسته و متروک می‌توان تمیز داد.

در جریان دیدارم از پوهنتون سری به پوهنخی هنرهای زیبا زدم. در دهلیز آن به جستجو پرداختم. از شیشه‌های کوچک وسط دروازه‌های چوبی صنف‌ها نگاهی به داخل می‌انداختم تا شاید بتوانم چیز جالبی مثل تابلو، مجسمه و غیره ببینم. اما صنف‌ها همه خالی و بدون چوکی بودند. ناگهان در یکی از صنف‌ها چشمم به شخص مسنی افتاد. دقت نمودم و در کنار شخص مسن که دیگر فهمیدم باید استاد باشد، محصلی را هم مصروف نقاشی دیدم. اینان تنها شاگرد و استاد آنجا بودند که نه آن دخترک اشک‌ریزان را که پدر و مادرش را از دست داده بلکه ابرهای تیره‌ی آسمان کابل را که اشک می‌ریخت و نعره سر می‌داد به تصویر می‌کشیدند. چون بر اساس حکم طالبان نباید زنده‌جانی را به تصویر کشید.

در جستجوی لابراتوارهای پوهنخی انجیری بودم. اما متناسب با «جهادی» و «طالبی» شدن پوهنتون با چیز اسفناکی برخوردیم. در پشت دروازه‌ای میزهایی را سر هم انبار نموده بودند. حس کنجکاوی و ادارم نمود ما میزها را کناری گذاشته و سری به داخل اتاق بزنم. در اتاق ماشین‌های مختلف در اثر اصابت مرمی‌ها از ریخت افتاده بودند. اینها ماشین‌هایی بودند که در گذشته با نصب آن در لابراتوار، محصلان آموزش عملی می‌دیدند ولی حالا تنها به توده‌ی زمخت آهن‌هایی می‌ماندند که به علت گرد و خاک رنگ متمایل به خاکستری پیدا نموده بودند. این یگانه «لابراتوار» پوهنخی انجیری بود.

لیلیه

تا حدود سه ماه قبل لیلیه‌ی پوهنتون به نسبت نبود غذا نیمه‌فعال بود و معدود محصل شامل لیلیه نیز با تهیه غذا و توشه‌ی شان در آنجا بسر می‌بردند.

اصلاً نمی‌توان با ورود به لیلیه پوهنتون فهمید که این همان لیلیه‌ای است که سالها قبل محصلان در فضای نسبتاً آرام و پاک در اتاق‌های شان سرگرم بحث و مطالعه و شور بوده اند. با نگاهی گذرا از بیرون به ساختمان لیلیه، چشم را شیشه‌های شکسته و چپرکت‌های از کار افتاده

فلسفه و ادبیات هر یک به ترتیب با داشتن حدود ۶، ۱۰، ۶۰، ۵۰ و ۴۰ شاگرد نیمه فعال اند. تعداد شاگردان هنرهای زیبا از دو نفر تجاوز نمی‌کند که در آن استاد و شاگرد هر دو اجازه نقاشی و یا رسامی شئی ذیروح را ندارند. موسیقی، پیکرتراشی و نقاشی اجسام ذیروح کاملاً از نصاب تعلیمی حذف گردیده است!

قابل یادآوریست که با تسلط طالبان بر کابل ۲۲۵۰ محصل دختر و حدود ۱۰۰ استاد زن بشمول محبوبه حقوق مل، رئیس پوهنخی حقوق و علوم سیاسی تنها به علت زن بودن از پوهنتون اخراج شده‌اند. تعداد کل استادان پوهنتون تقریباً ۱۲۰ نفر بوده که تنها در پوهنخی شرعیات حدود ۲۵ استاد مصروف تدریس علوم «دینی و شرعی» اند و این بالاترین تعداد استادان در یک پوهنخی می‌باشد. در دوره «شرو فساد»، مضمونی به نام «ثقافت اسلامی» نیز در برنامه تدریسی پوهنتون شامل گردید. ساعات درسی از هشت صبح تا ۱ بعد از ظهر است. تعداد شعب اداری به ۵۰ نفر می‌رسد که بعضی فعال و اکثریت نیمه فعال می‌باشند. کارمندان اکثر آ هفته یک مرتبه محض جهت امضای حاضری سری به پوهنتون می‌زنند.

تعداد استادان بر طرف شده که در کشورهای اروپای شرق تحصیل کرده بودند حدود ۴۰ نفر می‌باشد که به علت عدم دریافت معاش بیکار اند و یا هم قبل از بسته شدن مؤسسات خارجی در پروژه‌های ترمیم سرک‌ها در کارهای جغله‌اندازی، جرکنی و باراندازی و... مشغول کار بودند. رئیس پوهنتون و رؤسای تمامی پوهنخی‌ها و نیز معاونین آنان همه طالب اند که بویی از علم و هنر نبرده اند.

وضع ظاهری پوهنتون

با توجه به چهار سال جنگ‌های جنایتکارانه‌ی گروهی میان جهادی‌ها و تسلط حزب وحدت بر پوهنتون و تبدیل آن به پایگاه نظامی‌اش، وضعیت ظاهری پوهنتون بدریخت، جنگ‌زده و غارت‌شده می‌نماید. در اثر اصابت صدها راکت و مرمی در تمامی پوهنخی‌ها، آثار تخریب و تباهی در همه جا به وضاحت دیده می‌شود. انستیتیوت طب که در گذشته در سطح منطقه از شهرت و اعتبار برخوردار بود، حالا با نبودن شیشه و دستگاه مرکز گرمی که در گوشه و کنار با تار جولا پیچیده شده است، به خوبی از خیانت به زندگی علمی و فرهنگی ملت ما سخن می‌گوید. به مشکل بتوان پی برد که زمانی محوطه‌ای را که در دو سمت آن اتاق‌های لکچر، یک طرف زینه‌های چند طبقه و سوی دیگر دهلیز سربسته که اتاق‌های لکچر را با متباقی ساختمان انستیتیوت طب وصل می‌کند، دهلیزی از اتاق‌ها جدا می‌نمود. جهادی‌ها حتی سیم‌های انستیتیوت را از زیر سمنت کشیده و به یغما برده اند.

از مجهزترین لابراتوارهای پوهنتون که در انستیتیوت طب موقعیت داشت، اثری نمانده و آنها را فقط بخاطر وجود

آزار مردم، پیر و جوان وزن و مرد را به نام «شریعت» چنان مورد ضرب و شتم قرار می دهند که گاه ریش سفیدان ضعیف و رنجور تاب تحمل این ددمنشی را نیاورده و نقش زمین می شوند.

سرزدن گاه و ناگاه آنان همیشه فضای پوهنتون را به هم زده و بازی موش و پشک برای مدت طولانی ادامه می یابد. حینیکه محصلان از ورود آنان به پوهنتون آگاه می شوند بای اعتنایی به لکچر و حضور معلم فوراً از در و کلکین پا به فرار گذاشته خود را از چشم «معروف های بی نیکر» پنهان می کنند. قابل یادآوریست که این تفتیش و بازرسی در فواصل طولانی مثلاً ماه یک مرتبه نه بلکه گاه هفته دو بار نیز صورت می گیرد که دلیل آن بی بند و باری «عبدال معروف ها» و تشتت و تکتازی، در این وزارت بدنام است.

که در اتاق ها انبار شده اند آزار می دهد.

با ورود به ساختمان بزرگ و چند طبقه ای لیلیه خواستم از طبقات مختلف آن دیدن نمایم. بخصوص اینکه تجمع قریب ۲۰۰۰ محصل در آنجا مرا واداشت تا از نحوه زندگی و خورد و خوراک و سایر مسائل شان با خبر شوم.

با پرس و پال دریافتم که محصلان باید خود وسایل رهاشی شان را تهیه نمایند. آنان نیز با توجه به فقر فامیل های شان نمی توانند سر و صورت اتاق های شان را درخور یک محصل پوهنتون ترتیب دهند.

بعلت تخریب کامل مناطق همجوار پوهنتون و نیز به سرعت رفتن سیم ها و پایه های برق، پوهنتون برق ندارد و شاگردان لیلیه چون بعلت فقدان آب نمی توانند از تشناب های آن استفاده کنند، ناگزیر از استفاده از گوشه و کنار و زیر بته های محوطه پوهنتون جهت رفع قضای حاجت اند!

ادای نماز اساسی ترین وظیفه محصلان لیلیه می باشد. به حکم وزارت «امربالمعروف و نهی از منکر» موظفان خاص، محصلان را سه و نیم شب از خواب بیدار می کنند، اما همه با خشم و نفرت از این قاعده ناراض بوده، به اجبار نماز صبح را بجا می آورند.

بنا به گزارش روزنامه طالبی «انیس» مورخ ۴ اسد ۷۷، تعداد کل محصلان لیلیه پوهنتون کابل به ۲۲۳۰ تن می رسد. از این تعداد بیشتر از ۱۷۰۰ تن آن از ملیت پشتون، ۲۰۰ تا ۳۰۰ پاکستانی و متباقی تاجیک اند. هزاره و ازبک را به مشکل در شهر کابل بتوان دید. برخورد و مراوده میان محصلان خصمانه بوده و تبعیض لسانی و قومی بر رفتار شان سایه انداخته است. در اکثر تشناب ها این جملات را که پشتوزبانان و فارسی زبانان در جواب همدیگر نوشته اند می توان خواند: «شما از تاجیکستان هستید، دوباره آنجا روان تان می کنیم»، «زن ملاعمر را (...)» در یک جا نیز کاریکاتور ملاعمر را کشیده اند که در آن کله از انسان و تنه از خر است.

از پلاک های لیلیه محصلان دختر که در فاصله ۵۰۰ متری سمت چپ انستیتیوت طب موقعیت دارند، اکنون فامیل های استادان علوم دینی و ثقافت اسلامی استفاده می کنند.

«امربالمعروف» و نفرت و مقاومت استادان و محصلان

از گزند وزارت «امربالمعروف و نهی عن المنکر» که مردم کابل افراد آنرا «عبدال معروف های بی نیکر» می نامند پوهنتون نیز در امان نیست. افراد این اداره مخوف با اذیت و

امارات اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

دستورالعمل برای محصلین

افغانستان از مادیات گذشته یک کشور اسلام ازاد است. متأسفانه توسط عده از اعمال خارجی ثقافت اسلام این کشور را زیر پا قرار داده و هموطنان ما را همیشه به بد اخلاق و بد عملی ضد شریعت ترغیب می نمودند. مردم را به فرهنگ و عنعنات غری چون تراشیدن ریش، پوشیدن لباس های غریب تشویق می نمودند و عنعنات افغانی و سنت نبوی (ص) را تسخر می کردند و مردم را به همچو اعمال بد ترغیب می نمودند. از آن زمانیکه تحریک اسلام طلبی کرام ایمان امان تمام آن چیز هائیکه تنها باقی بقدرت اسلام و عنعنات افغانی داشت تبدیل و اصلاح نمود.

برای اینکه ثقافت اسلام به پا بایستد و از رسم و عنعنات نا پسند بیگانه بکلی جلوگیری بعمل آید یک عده رهنما ها را در ادارات خود پیاده نمائیم که نکات این در نظر گرفته شود.

- ۱- در آغاز سال تعلیم آئنده هر محصل ریش خود را از اندازه یک قبضه (مشت) کوتاه نماید.
 - ۲- هر محصل در جریان تعلیم بطریقه مستقیم دستار ویا کلاه سفید با لباس سفید بطور یونونیوم بپوشد.
 - ۳- از اینکه نظافت در اسلام مقام عالی دارد باید هر محصل بطور جدی انرا مراعات نماید.
 - ۴- هر محصل بطور جدی از استعمال نشئه یات مانند چرس، نثار و سگرت خودداری نماید.
 - ۵- هر محصل باید احترام استادان خویش را داشته و از اعمال بی ادبانه خودداری نماید.
 - ۶- از اینکه عمر انسان به ارزش دارد، محصل باید وقت خود را به خواست و نشست بیجا ضایع نکند.
 - ۷- هر محصل باید رهنمائی و مادیات داده از طریق اداره را بطور جدی در نظر داشته باشد.
 - ۸- هر محصل از شنیدن کبت های انحرافی که اخلاق را جریحه دار می سازد بپرهیزد.
 - ۹- هر محصل در تطبیق مقررات یا منصوبین اداره همکاری نماید.
 - ۱۰- از اینکه مقصد اصلی محصل تحصیل دانش است از هر نوع جریحه رسانی نوشتن در در و دیوار خودداری نماید.
- تذکره: هر محصل نکات مذکوره را بطور جدی مراعات نمود و در جریان سرکشی از آن حق شکایت را ندارد.

کمتر از ۶ ماه قبل اتفاق افتاد اشاره می‌کنم:

● در اواخر ماه سرطان ۷۷، محصلان سال سوم پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل به اتاق تدریسی دوم رفتند تا از نحوه امتحان گرفتن استاد پوهنیا بر شمردند، استاد جرم‌شناسی (کریمنولوژی) که عمرش لا اقل ۵۰ است جویای معلومات شوند. در حالیکه شاگردان با استاد مصروف گفتگو بودند، شش طالب که یکی از آنان بعداً خود را مدیر جنایی «اداره امر بالمعروف» معرفی نمود با

بی‌ادبی خاص و بدون دادن سلام وارد اتاق شدند. شاگردان که همه به دور استاد حلقه زده بودند به ورود آنان اعتراضی نورزیده و همچنان مصروف سوال و جواب با استاد بودند.

دژخیمان «امر بالمعروف» که دیدند با بی‌اعتنایی استقبال می‌شوند با دست به دروازه کوبیده و بعد از جلب توجه استاد و محصلان، یکی از آنان رو به استاد نموده می‌پرسد:

«استاد هستی؟ پشتو می‌فهمی؟ شاگردانت را دوست داری؟» استاد که از این سوالات احمقانه و اهانت‌آمیز عصبانی شده بود گفت: «به خود ارتباط ندارد.» آن شخص با لحن خشن و متکبرانه گفت: «خبر داری من کی هستم، مدیر جنایی هستم. تو عاطفه، شرم و احساس داری؟»

«اگر عاطفه نمی‌داشتم اینجا نمی‌بودم.»

«چرا سلام ندادی، چرا سر شاگردان لچ است؟»

«سلام را کسی که داخل می‌شود می‌دهد. و سر را از خود شان

پرسید.»

طالب که این گونه جواب‌ها را انتظار نداشت سلی محکمی به روی استاد زد. استاد در حالیکه محصلان از دو دستش گرفته و او را به زور از اتاق خارج می‌نمودند، با خشم فریاد می‌زد: «اجیرهای پاکستان هستید. شما اصلاً از افغانستان نیستید. نام اسلام را بد می‌کنید. من از گپ زدن با شما خجالت می‌کشم...» شاگردان به فوریت تکسی گرفتند تا استاد را از شر آن پاچه گیرهای عقده‌مند و زیون خلاص نمایند. اما استاد بخاطر اهانت و برخورد رذیلانه‌ای که با وی انجام گرفته بود، خواهش شاگردان را نپذیرفت و دوباره خود را به پوهنځی حقوق رساند و همینکه با طالبان برخورد همان عبارات بالا را تکرار نمود.



کتابها و سایر لوازمی که در جریان امارت خاینانه جهادپها در صحن پوهنتون انبار شده اند که طعمه حریق گردند تا چشم جوانان کشور ما برای ابد از علم و دانش به دور شده در قعر جهل و تاریکی خویر به دام فاشیستی آنان گیر آیند. عکس از «پيام زن»

زمانی که پای «مفتشین شریعت مدار» به پوهنتون می‌رسد، دیگر آنان به سن و سال و مقام و حیثیت اعتنایی نورزیده، موهای استاد و محصل را در حضور همدیگر قیچی می‌زنند. سلی زدن استادان و دو دشمنای پست که فقط شایسته خود شان است، امر عادی تلقی گردیده و باعث مباحثات «عبدالمعروف‌ها» است.

جزای پنجشیری بودن: سیدابراهیم آغا استاد کیمیای صنف PCB انستیتیوت طب از پنجشیر می‌باشد. روزی افراد

«امر بالمعروف» به انستیتیوت ریخته و به تمام صنف‌ها سر می‌زنند تا مبادا موهای محصلان و استادان خلاف شریعت بوده و یا کسی ریش را اصلاح و یا کوتاه کرده باشد. با ورود به صنف PCB با استاد سیدابراهیم برمی‌خورند. براوکه سر و وضعش مطابق «شریعت» طالبی بود نتوانستند ایرادی بگیرند اما با پرس و پال پی بردند که وی از پنجشیر است. در نتیجه به پنهان کوتاه بودن ریشش،

سلی محکمی برویش حواله نموده و اخطار دادند که دیگر با آن ریش دیده نشود. استاد بیچاره سکوت کرد تا بیشتر مورد توهین اراذل طالبی قرار نگیرد.

جزای خوشباوری: ولید استاد صنف‌های اول و دوم انگلیسی پوهنځی انجنیری مصروف تدریس مضمونش بود. یکباره محصلان خبر شدند که «امر بالمعروف‌ها» با قیچی‌های شان وارد پوهنځی شده‌اند. همه‌ی آنانیکه فرصت یافتند از کلکین‌های صنوف فرار نمودند. ولید که مدتی امریکا بود و آنقدر طالبان را وحشی نمی‌شناخت، تصور نمی‌کرد که بر سر استاد چهار راه بکشند. اما طالبان همین که به او رسیدند بدون توجه به حرف‌ها و حالت وی گفتند که موی سرش به اندازه نیست. بعد با قیچی قسمتی از موهای پیشرویش را صاف نموده گفتند تا در سلمانی رفته سرش را تاس نماید! بعد از این حادثه ولید حاضر نشد دوباره به پوهنتون بیاید زیرا می‌گفت نزد محصلان آبرو و عزتش پامال شده است و به قول محصلی قصد دارد دوباره راهی امریکا شود.

با وصف افسار گسیختگی‌های کثیف طالبان، خشم و نفرت محصلان و استادان هم‌گاه‌گاهی تبارز می‌کنند که اگر همگانی و متشکل گردد، ریشه‌ی طالبان را خواهد سوخت. بعنوان مثال به حادثه‌ای که

انجیری مکتوبی قرائت گردید که در آن شاگردان را از صحبت در مورد سیاست و اوضاع کشور بر حذر نموده و اخطار داده که مسئولیت عواقبش به عهده متخلفان خواهد بود.

کتابخانه و برنامه‌های ورزشی محصلان

کتابخانه‌ی عمومی پوهنتون شامل دو منزل بوده که بعد از سگ‌جنگی‌ها و غارت کتب معتبر و نیز سوزاندن کتاب‌های علمی و تحقیقی ارزشمند دوباره بازسازی شده و حالا قفسه‌های منزل اول آن تا حدی کتاب دارد. اما متأسفانه اکثر کتاب‌ها به زبان روسی می‌باشد که محصلان قادر به استفاده از آنها نمی‌باشند.

حضور تنها کتابدار در کتابخانه، حاکی از عدم وجود کتب مورد ضرورت به زبان‌هایی است که محصلان به آن آشنا اند.

سطح و سواد محصلان

بر علاوه مشکلات فراوان، جو عمومی پوهنتون و کشور نیز علاقه‌ی محصلان به مطالعه و تحقیق و پژوهش را از بین برده است. حضور شاگردان در پوهنتون واقعاً نه به منظور آموختن و فراگرفتن بلکه بیشتر جهت دستیابی به سند تحصیلی می‌باشد. بطور مثال زمانی که طالبان، ۸۰۰ محصل پوهنتون را به بهانه جمع‌آوری سلاح به مزار و قندهار گسیل نمودند، به آنان وعده دادند که از دو سمستر معاف بوده، ارتقا می‌یابند. با این وضع چه امیدی می‌توان از داکتر و انجیر فردای جامعه‌ی زیر تسلط جهالت طالبی داشت؟

آیا باورکردنی است که مثلاً شاگردان طب بدون دسترسی به اسکلت و یا اطلس طبی و یا امکانات تسلیخ در زمینه‌ی اناتومی و فیزیولوژی آن چنانی که باید معلومات حاصل نمایند؟ و یا شاگرد پوهنشی انجیری بدون کاربرد عملی ماشین آلات و تطبیقات، از نحوه عملکرد ماشین‌ها چیزی خواهد دانست؟

☆- طالب‌بچه‌ها در مناطقی که پوسته دارند و یاد در حوزه‌های مختلفی که موظف‌اند، با نصب لوحه‌ای در کنار پوسته یا با اتاق‌هایی که گروهی از آنان سکونت دارند، هویت به اصطلاح گروه‌های خویش را مشخص می‌کنند. این لوحه‌ها همه بعد از اسم فلان قومندان زنده و یا مرده با عبارت «داندیوالاتو اتاق» خاتمه می‌یابد. در لوحه یکی از اتاق‌ها که در حوزه امنیتی چهارم در جوار مسجد نو بنیاد ملا بورجان می‌باشد، چنین نوشته شده است:

«دمل‌غلام دستگیر مجاهد داندیوالاتو اتاق»

این شاید به خوبی تما یا نگر سطح سواد و فرهنگ «طالبی» و «ملایی» آنان باشد. اینکه در این «اتاق‌ها» چه می‌گذرد تنها ملا داندیو چلی.

مدیر وحشی عبدالمعروف هم برای آنکه محصلان و استاد را مرعوب نموده و به بهانه‌ای آنان را دستگیر کند، بیشتر استاد را به باد دشنام‌هایی مثل مرده گاو، ملحد، کافر و... گرفته خواست با تهدید تفنگچه (همه مسلح به تفنگچه بودند) آنان را با خود ببرند. محصلان با شنیدن این دَو و دشنام‌های شنیع به استاد شان، به خشم آمده بجان «عبدالمعروف‌ها» افتاده و بدون آنکه مجالی دهند تا از تفنگچه‌های شان استفاده کنند چنان با مشت و لگد آنان را جانه‌ت و کوب نمودند که مدیر صاحب تا آخر ماجرا توان از جا برخاستن نداشت. در جریان لت و کوب یکی از آنان از زیر مشت و لگد محصلان (قریب ۲۵ محصل) پا به فرار گذاشته خود را به نزدیکیترین «داندیوالاتو اتاق»^{*} رساند. چندی بعد سه موتر توپوتای بلند با ۳۰ نفر طالب مسلح محوطه پوهنشی را محاصره کردند و به دهلیز ریختند. محصلان چون از دور آمدن «تفنگداران شریعت مدار» را دیده بودند پا به فرار گذاشتند. اما استاد چون نمی‌خواست حیات شاگردانش را به مخاطره اندازد حاضر به فرار نشد. افراد «امربالمعروف» موفق شدند که سه محصل (رحیم‌اله، غفور و میرویس) و استاد بشرمند را دستگیر کنند. طالبان با کیبل و قنداق تفنگ آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و بعد همه را خون‌آلود به موتر انداخته با خود بردند.

تا یک هفته از سرنوشت سه محصل و استاد خبری نبود و محصلان صنف سوم نیز به امتحان‌های شان حاضر نمی‌شدند. تا اینکه با پا در میانی حمیداله لغمانی، «وزیر تحصیلات عالی» این چهار تن را گردیدند.

ریش تراشی و سینه حضرت محمد

مضمون «ثقافت اسلامی» که در دوره جهادی‌ها به مضامین پوهنتون علاوه گردیده است، شامل فقه، حدیث، تفسیر و غیره می‌شود که محصلان موظف‌اند تا اولتر از همه در این مضمون خیره شوند. استاد ثقافت پوهنشی انجیری به مجرد داخل شدن به صنف به همه شاگردان تذکر می‌دهد که در ساعتش از صحبت نمودن به دری خودداری ورزند و بعد آنان را قسم می‌دهد که پنج وقت نماز را بجا آورند، ریش و موهای خود را دست نزنند، موی سرشان مطابق «شریعت» باشد، طرف مال و زن کس به چشم بد نگاه نکنند، راستگو بوده و تعهد نمایند تا آخرین دم علیه کمونیست‌ها و کفار بجنگند.

او به شاگردان اخطار نموده که در صورت غیرحاضری در مضمونش از پوهنتون اخراج خواهند شد. همچنان اظهار نموده که ریش تراشیدن به معنی خط کشیدن با تیغ بر سینه حضرت محمد می‌باشد!

● باید گفت که به تاریخ ۶ سرطان سال جاری، در پوهنشی

ب. عمر

فرومایگی طالبی

در یکی از روزها نزدیک سینمای باختر موتر گروه «امربالمعروف» کنار یک زن و شوهر توقف نمود. چند طالب موی دراز و چشم سرمه از موتر پایین شده و یکی از آنان با سیلی محکم بروی مرد زد و در حالیکه شلوار زن را نشان می داد گفت: «این چیست که پوشیده؟ بی ناموس ها، ما سر ناموس تان را پت کردیم و شما زیر شان را پت کرده نمی توانید.» طالب با این زبان لچکانه و بی ناموسانه به مرد دستور داد تا سرش را پایین کند و از پاچه های شلوار زن بالا را ببیند که چی معلوم می شود. بعد از مرد پرسیدند: «دیدید؟ چه بود؟» مرد بیچاره همچنانکه سرش را پایین انداخته بود و نمی توانست جلو لرزشش را بگیرد چیزی نگفت. طالبان با تکرار جمله «زیرش را پت کن» دور شدند.

زنان آیس کریم می فروشد. افراد «امربالمعروف ها» اگر زنان را در حال شیربخ خوردن گیر نمایند به شدت شلاق می زنند.

خشم مقدس یک زن: گروهی از «امربالمعروف ها» جهت بازرسی و تطبیق «شریعت» به تاریخ اول سنبله به دکانی در لیسه مریم سر زدند. زنی در حالیکه چادرش را بالا زده بود با دکاندار در حال گفتگو بود. طالبان زن را شلاق کاری نموده بد و بیراه گفتند که چرا با محرم شرعی به دکان نیامده و حجابش را بالا نموده است. اما زن در حالیکه از شدت درد و خشم می لرزید و توان ایستادگی نداشت با غضب و نفرت چادرش را از سر کشیده به گوشه ای از دکان انداخت و به دو دشنام شروع نمود: «بی ناموس ها، مزدورهای پاکستان، پدرلغت ها، لچک ها. پدر ملاعمر تان لعنت با قانون و شریعت تان. بی غیرت ها، به قرآن قسم که از این بعد چادری بپوشم. تف بر چادری تان...» زن مذکور از شدت خشم افزود: «لعنت بر زن های کابل، بی غیرت هستند. چرا با خواری می سازند؟ لعنت به این زندگی که ما داریم، مرگ بهتر است...»

طالبان که از خشم شدید و ناگهانی زن دچار هراس شده بودند با دستپاچگی دکان را ترک نموده زن را به حالش گذاشتند.

تا چند روز دیگر گروه «امربالمعروف و نهی از منکر» از ساعت ۱۱ تا ۶ شام هر زنی را که در دکان های لیسه مریم می دیدند لت و کوب می کردند و اصلاً در تلاش بودند تا لیسه مریم را نیز مردانه سازند.

از وضع انشأ و املائی محصلان هم میتوان به سطح عمومی یا تخصصی آنان پی برد: یکی از شاگردان سال اول انجمنی «قضیه» را «قضیه» و «طالبان» را «تالبان» نوشت.

محصلی از دیپارتمنت لسان انگلیسی (یگانه دیپارتمنت نیمه فعال در پوهنخی ادبیات) در خواندن کتاب اول «اترکام» دچار مشکلات بیشمار است. اما خود او با خنده می گفت که از لایق ترین شاگردان به شمار می رود!

یکی از محصلان پوهنخی حقوق و علوم سیاسی «عملاً» را «املاً» می نویسد. اکثریت شاگردان این پوهنخی از موقعیت جغرافیایی مهمترین و مشهورترین کشورهای جهان و نیز پایتخت های آنها بی خبر اند چه رسد به وضع سیاسی آنها.

روزی جمعی از محصلان پوهنخی انجمنی در این که محذب چه است و مقعر کدام چهار سر درگمی بودند.

روز اول که از پوهنتون بازگشتم با یاد ظاهر شکسته و ریخته و جنگ زده و تباه شده ی آن گلویم را بغض گرفتم. اما روز دوم که با سر و وضع طالبی پسند محصلان و بخصوص سطح و سواد باور نکردنی آنان

آشنا شدم نتوانستم جلو اشکم را بگیرم. پوهنتون این جایی را که بسیار دوست داشتم تا بقیه تحصیلاتم را آنجا ادامه دهم، اول پوشالیان با مکروب و وابستگی خود آلوده ساختند، سپس خائنان جهادی آنرا به توپ و تفنگ بستند و حالا جنایتکاران طالبی مغز جوانان معصوم ما را در آنجا می کاوند و می شویند تا جایگاه آن را از مهمترین کانون علم و فرهنگ کشور ما به سیاهترین و شرم آورترین مرکز دانش قرون وسطایی تنزل دهند.

در بازار «لیسه مریم»

از دوستان شنیده بودم که حالا در کابل، لیسه مریم از مزدحم ترین بازارها بوده، زنان و دختران جهت خریداری آن جا سر می زنند. خواستم آنجا بروم. در مسیر راهم حوزه یازده می آمد. در مقابل دروازه حوزه، چند طالب در حالیکه تفنگ های شان را به دیوار تکیه داده بودند بر چوکی هایی که از دفاتر بیرون کشیده بودند، لمیده و با چشمان خونبار و ریش و گیس دراز عابران را نظاره می کردند. کمی دورتر از حوزه، نوار فیلم های آدیو و ویدیو و نیز تلویزیون های شکسته از شاخه های چند درخت آویزان بودند. وارد بازار لیسه مریم شدم.

در آنجا صاحب یکی از آیس کریم فروشی ها یک بار توسط طالبان زندانی شده و به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفته بود که چرا به

زیرا مؤسسات مربوط امریکا مثلاً Aclu و Veta که در خدمت بنیادگرایان قرار داشتند و مردم هم علاقه‌ی چندانی به آنها نداشتند، با به روی کار آمدن مؤسسات اروپایی مجبور به ترک فعالیت شدند. اما مؤسسات فرانسوی برای باز کردن جابین مردم فراوان تلاش به خرج می‌دادند. امریکا که نمی‌توانست این را تحمل کند به طالبان دستور داد که هر چه زودتر بساط این کمیته‌های خیریه را جمع و در عوض کمیته‌های دلخواهش را بگمارد.

از سوی دیگر دولت پاکستان نیز سال‌هاست می‌خواست تا این کمیته‌ها از داخل افغانستان به پاکستان انتقال نموده و در نتیجه بودجه و وسایل آنها زیر نظارت این دولت باشد و به نفع خود از آن استفاده نماید.

در جریان انتقال مؤسسات مذکور از کابل، طالبان تا حد امکان و توان به چور و چپاول و دستگیری پرداختند. به طور مثال زمانیکه رئیس مؤسسه اکبر در کابل می‌خواست به تاریخ ۳۱ سرطان ۷۷ از جلال‌آباد به پشاور برود، موتر حامل وی که در آن کمپیوترها و ماشین‌های دیگر بود، توقف داده شده به جای نامعلومی انتقال می‌یابد. به همین قسم دو تن از کارکنان مؤسسه WFP که از استادان سابق پوهنتون کابل بودند، توسط طالبان دستگیر، کشته و اجساد آنان به دریا انداخته می‌شوند که بعد از چند روز مردم اجسادشان را از دریا می‌یابند.

با اخراج کمیته‌های مختلف امدادی خارجی از کابل حالت زندگی اکثریت مردمی که وابسته به این مؤسسات بودند، بسیار خراب است. مثلاً در بلاک‌های هوایی، حارندوی، مکروریان، پروژه خیرخانه و خلاصه در اکثریت ساحات شهر آب آشامیدنی که توسط مؤسسات مختلف تهیه می‌گردید، قطع شده و مردم با مشکلات روبرو اند. همین طور مردمی که با برنامه این کمیته‌ها مصروف جمع‌آوری کثافات و آشغال‌کچه‌ها بودند، بیکار گشته و نمی‌دانند چه کنند تا لقمه نانی بدست آورند.

شفاخانه‌هایی که تقریباً ۳۰٪ امور آنها توسط این مؤسسات به پیش برده می‌شد، از کار افتاده اند. همین طور نانوایانی که حدود ۶۰٪ بیوه‌ها، مجروحین، معلولین و یتیمان را در بدل کارت نان می‌دادند، دیگر مسدود شده اند.

و.

جاهلی در پست ریاست شفابخانه

اخیراً رئیس شفاخانه ۵۲ بستر خیرخانه برطرف و بجای او یک طالب مقرر گردید. رئیس جدید در اولین روز ورود به ریاست پیشنهاد

«به قرآن قسم اگر به مسجد بروم»

یک تن از باشندگان وزیر اکبرخان که سنش بالاتر از ۶۰ سال بود در اوایل ماه سنبله ۷۷ بعد از ختم نماز ظهر در مسجد جامع وزیر اکبرخان، به کمک عصاچوبش به طرف خانه روان بود که موتر «امربالمعروف» کنار وی توقف نمود و بدون مقدمه پیرمرد را دُرّه زدند که چرا مسجد نمی‌رود. هنوز پیرمرد از شدت درد و خشم به خود نیامده بود که طالبان در موترشان سوار شده و در پی شکار دیگری رفتند. زمانیکه حواس پیرمرد بجا آمد، فریاد می‌کشید: «سالهاست با شوق و خواست خود نماز می‌خواندم و مسجد می‌رفتم، اما بعد از این به قرآن قسم اگر به مسجد بروم».

ج.ج.ک.

تأثیرات منفی اخراج مؤسسات امدادی بر اهالی کابل

طالبان در اواسط سرطان ۷۷ به تمام مؤسسات امدادی خارجی (NGO) های مقیم کابل اخطار دادند که تا روز یکشنبه ۲۸ سرطان ۷۷ یا دفاتر و کاروبار خود را به پولی تخنیک انتقال داده و یا اینکه کشور را ترک گویند. مؤسسات مذکور که توانایی تعمیر پولی تخنیک را که نه برق داشت و نه آب و بر اثر سگ‌جنگی‌های جهادی‌ها به شکل بدی ویران شده بود نداشتند، از رفتن به آنجا انکار کردند. یکی دیگر از دلایل انکار مؤسسات این بوده که آنان از تجمع در یک محل احساس خطر می‌کردند، زیرا امکان گروگان‌گیری و چپاول زیاد بوده و از سوی دیگر ایجاد رابطه با شهریان کابل را دشوار می‌نمود.

همه‌ی این دلایل از طرف کمیته ACBAR (اکبر) به طالبان اطلاع داده شد ولی آنان نه تنها این دلایل را نپذیرفتند بلکه افراد «بالمعروف» به دفاتر مؤسسات مذکور یورش برده و به بهانه‌های مختلف تعداد زیادی از کارکنان داخلی آنها را دستگیر و با خود بردند و به کارکنان خارجی اخطار دادند که در ظرف ۲۴ ساعت کشور را ترک کنند. همه‌ی مؤسسات که تعدادشان به بیشتر از ۴۰ می‌رسید به شمول کمیته اکبر، Madira و Solidiraty (فرانسوی)، مجبوراً در ۲۹ سرطان با وسایلشان به طرف پشاور حرکت نمودند.

گفته می‌شود یکی از علل مسدود نمودن مؤسسات «خیریه» در کابل را می‌توان در تضاد مؤسسات امریکایی با مؤسسات کشورهای اروپایی دید که اکثر این مؤسسات مربوط کشورهای اروپایی بودند.

پذیرا

گوشه‌ای از وظایف جاسوسان پاکستانی در شهر کابل

با حاکمیت طالبان بر شهر کابل عده زیادی از جواسیس پاکستانی بنام «مبلغین» دین اسلام، چون مشاوران روسی خلقی‌ها و پرچمی‌ها داخل شهر شده‌اند. اینان در تمام مساجد پر جمعیت ناحیه‌های شهر کابل تقسیم و سه وظیفه را بدوش دارند: (۱) تبلیغ در مسجد بخاطر پخش مذهب وهابیت. (۲) تحقیر مردم متدین شهر کابل. (۳) تحقیق و پرسش در مورد افراد خانه‌ها مخصوصاً مردان.

اینان موظف‌اند مردم شهر کابل را برای ادای نماز صبح و شام حتماً به مسجد بفرستند.

این جاسوسان به گروپ‌های پنج و شش نفری که طالب بچه‌ای را هم به صفت ره‌نما با خود می‌داشته باشند تقسیم شده و قبل از نماز صبح و شام پشت در هر خانه رفته و یکی از افراد مرد خانه را می‌طلبند. با او از خوبی‌های دین اسلام بصورت جویده جویده چیزک‌هایی به زبان می‌آورند و در اخیر از سیاست‌های پاکستان و ایران در مورد افغانستان صحبت کرده پاکستان را بی‌گناه و برحق جلوه می‌هند. وقتی این فرد را به اصطلاح خودشان مسلمان می‌سازند، مرد دیگر خانواده را طلب می‌کنند. در این جریان عابرین موسپید و تحصیلکرده را نیز نزد شان خواسته برای شان «تبلیغ» می‌کنند.

به تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۷۷ در مسجد حضرت علی در ناحیه خیرخانه، هنگام ختم نماز شام که این جاسوسان در مسجد «تبلیغ» می‌کردند، یکی از آنان در جریان گفتگو با جوانی سیلی محکمی به صورت وی زد. چون طالب‌های تفنگدار در مسجد بودند این جوان عمل بالمثل نتوانست ولی اشک از چشمانش جاری شد. وی می‌گفت که یک پنجابی پاکستانی چه حق دارد مرا با سیلی بزند.

مردم این جریان را با چشم دیدند و عقده‌های خشم‌شان مقابل این اعمال تحقیرآمیز عمیقتر شد.

فردای آن روز بعد از ختم نماز صبح مردم در میدان مسجد

نمود تا میز و چوکی ریاست را به گلیم و دوشک تبدیل کنند. بعد از مدتی طالب از تمام پرسونل شفاخانه تقاضا نمود تا همه نظرات و انتقادات خویش را یادداشت و در مجلس عمومی ارائه نمایند. همه پرسونل لیستی از انتقادات ترتیب داده و آمادگی لازم برای جر و بحث گرفتند. روز مجلس فرا رسید و همه حاضر شدند. پس از آنکه طالب از حاضر بودن همه داکتران اطمینان حاصل کرد شروع به صحبت نمود. سپس هر یک را به نوبت ایستاده نموده و فرائض وضو و غسل را از آنان پرسید. هیچ کس جواب نداد. کسانی هم که می‌دانستند خاموش ماندند. سپس رئیس به توهین و تحقیر پرداخته و بعد از نیم ساعت آنان را دعوت به نشستن کرد و در مورد عذاب قبر، زنده شدن پس از مرگ و طرز سلام دادن سخنرانی نمود. داکتران و سایر کارمندان در حالیکه شدیداً خسته بودند (زیرا سه ساعت در قبر بسر بردند) از مجلس خارج شده و یادداشت‌های خود را در پاتله‌دانی انداختند. رئیس دو روز هفته را برای درس‌های دینی داکتران انات اختصاص داد و وظیفه تدریس را نیز خودش بدوش گرفت.

مسلم قاسمی

طالبان مزدور و بی‌ناموس

در گولایی حصه اول خیرخانه یک دکان موجی است که زنی هم برای گدایی همانجا نشسته است. در روز شنبه ۱۵ عقرب ۷۷ دو طالب بچه در دکان موجی می‌آیند و طرف زن که فقط روسری به سر دارد با زذالت نگاه کرده به او می‌گویند: «مادر جان آن جیب‌هایت هم پر پول است.» زن می‌پرسد «کدام جیب‌ها؟» اراذلی طالبی با اشاره‌ای به طرف پستان‌هایش می‌گویند: «آن جیب‌ها.» و بعد طالبان بی‌ناموس با این گفته‌ی خود قهقهه سر می‌دهند.

● به تاریخ ۱۸ اسد از ولایت نیمروز با موتری که ۱۸ نفر سواری داشت و از آن جمله ۹ نفر پاکستانی بودند راهی کندهار شدم. آنان پشتو صحبت می‌کردند و در مسیر راه از طرف طالبان مورد احترام قرار می‌گرفتند. در حصه شورآب که موتر توقف کرده و مسافران پایین شدند، پاکستانی‌ها شروع کردند به اردو صحبت کردن.

**وابستگی به قدرت‌های خارجی +
ارتجاع + تروریزم + زن‌ستیزی + جهالت +
عوام‌فریبی = بنیادگرایی**

شوهرت را کشتند، بر
دخترکت تجاوز کردند،
خودت را زندانی چادری
و چهار دیواری خانه
ساختند و زندگی را بر تو
حرام کردند اما باید دستان
توانایت را خنجر ساخته
انتقام عزیزانت را از طالب
و جهادی و مزدبگیران
«فرهنگی» شان بستانی.



طلبه ناکرام در حفاظت بیگانگان

زمانی که رئیس عمومی «امربالمعروف» یا وزیر فلان وزارت یا فلان رئیس سخنرانی می‌کند، امنیت این وطنفروشان را محصلاتی می‌گیرند که می‌گویند: «ما پشاوروی هستیم و برای تحصیل به افغانستان آمده‌ایم.» همه محصلان را بعد از تلاشی اجازه وارد شدن می‌دهند تا محصلان افغانی برای گدی‌گک‌های پاکستانی درد سری ایجاد نمایند.

عبداله

فقر مردم و ریاکاری طلبه کرام

فقر و ریاکاری مردم شهر کابل را مجبور ساخته تا آهن‌های کهنه را از ویرانه‌ها جمع نموده به دکانداران و معامله‌گران بفروشند. دلالان پاکستانی برای دکانداران پول زیادی می‌دهند و دکانداران به قیمت بسیار نازل به خرید صدها تن سامان‌های فلزی از نوع آهن، المونیوم، برونز، مس و غیره می‌پردازند. ما هر روز شاهد جار و جنجال دکانداران و معامله‌گران بشمول نماینده طالبان بر سر پول هستیم.

برآمدند تا از مسجد خارج گردند. اما چند جاسوس ISI، تعدادی از ریش سفیدان را توقف داد. آنان فریاد زدند که اول بروید فسادخانه‌ها و فحشا و... را از پاکستان پاک کنید باز بیاید در افغانستان تبلیغ نماید. در جواب جاسوس پاکستانی گفت: «پیامبر اسلام فرموده در هر جایی که می‌توانید برای دین اسلام تبلیغ نمایید.» یکی از ریش سفیدان با غضب به توهین و دشنام به پیامبر اسلام پرداخت. اینجا بود که جاسوس پاکستانی بر جایش خشک ماند و رنگش به سفیدی گرایید و زیانش خشک شد. مردم فوراً ریش سفید را از مسجد خارج کردند و با خود بردند تا مبادا طالبک‌ها به یاری جاسوسان سر رسیده و کار وی را بسازند.

کاوه

تداوی بر اساس علم یا خواندن آیات؟

به تاریخ ۱۳ قوس ۷۶ کنفرانسی تحت سرپرستی رئیس انستیتیوت طب کابل مولوی فاضل خان دایر گردید که در آن عده‌ای از مولوی‌های بی‌سواد و جاهل سخنرانی کردند. از آن جمله وزیر تحصیلات عالی چنین گفت: «یک محصل طب باید همان اندازه که دروس طب می‌خواند به همان اندازه و یا اگر بخواهد داکتر لایق شود بیشتر دروس دینی بخواند و یاد بگیرد، چرا که زمانی که مریض نزدش مراجعه می‌کند باید فوراً بفهمد که کدام آیت مبارکه می‌تواند روح مریض را تداوی کند. در غیر آن ما و مردم ما به داکتری که به علوم دینی وارد نباشد ضرورت نداریم.»

هستم. مادرم گفت: «ما از آدم‌هایی مثل تو نفرت داریم چی رسد به این که نزد تو بخاطر حل مشکل بیایم.» طالب مثل اینکه این حرف‌ها را هیچ نشنیده باشد از دهلیز بیرون شده و رفت.

هجوم به مکاتب خصوصی ملل متحد

در ساحه مکروریان دو بلاک را بخاطر مکتب دختران آماده کرده بودند و تعداد زیادی دختران با چادری به دروس خویش حاضر می‌شدند. ولی طالبان ضد علم و ضد زن این وضع را تحمل نتوانسته و در ۲۹ جوزای ۷۷ ساعت ۹ صبح نزدیک بلاکی را که شاگردان صنوف ۴ الی ۸ در آنجا درس می‌خواندند، محاصره کرده و دروازه‌های صنف‌ها را به صدا درآوردند. دختران همه بسیار مضطرب شده و فریاد می‌زدند که استاد چطور کنیم. استادان بیچاره نیز که ترسیده بودند گفتند فریاد نزنید، ببینیم که چی می‌شود. در این هنگام طالبان دروازه‌ها را شکسته، داخل خانه شدند. شاگردان همه از هر گوشه پا به فرار نهادند ولی استادان بیچاره متحمل حرف‌های رذیله این جانیان گشته و مورد لت و کوب قرار گرفتند. آنان همه‌ی بلاک را درهم و برهم کرده و وسایل درسی را خرد کردند. بدین ترتیب دیگر هیچ شاگردی به مکتب نیامد.

بهار

از رنج یک کراچی‌ران

گل محمد کراچی‌ران چهل ساله شش فرزند دارد. اکثر آرد وزیر آباد، قلعه فتح‌اله و گرد و نواح کراچی رانی می‌کند. هر جا کسی چیزی انتقال دهد او حاضر است و هیچ خستگی نمی‌شناسد. قبل از ظهر به گفته خودش در «اداره امور» وظیفه خانه سامانی یکی از دفاتر طالبان را دارد. از شش ماه به اینسو بدون اینکه یک پول معاش گرفته باشد، هر روز به «وظیفه» اش می‌رود.

وقتی اولین بار به او بر بخوری دستان زمخت و ترکیده‌اش راز تلخ روزگارش را بیان می‌کند. چپلی‌ای از رابر تایر و چیزی پینه پینه که به جاکت می‌ماند، وجود لاغر و قحطی‌زده‌اش را پنهان می‌کنند. اما صورت استخوانی و چشمان فرو رفته‌اش را چه می‌تواند بپوشاند، این پشم‌های تحمیلی؟ هرگز! سیمای او آئینه‌ی کوچک ستمزدگی و یینوایی مردم محرومی است که ۶ سال است پلیدترین موجودات بر گرده‌ی شان سوار اند.

روز ۳۱ اسد بخاطر انتقال یک مقدار چوب با من سر می‌خورد و تصادفاً در همین لحظه فرد دیگری نیز با کراچی‌اش پیدا می‌شود. هر

شخصی چشم دید خود را چنین بازگو می‌کرد: «بارها دیده‌ام که جهادی‌ها و طالبان آهن‌های موتورها و دیگر واسطه‌های دولتی از کار افتاده را از طریق پل آرتل و جاده می‌بوند به استقامت پل محمودخان که مرکز آهن فروشی است انتقال داده و در آنجا فروخته اند.

درکابل طالبان اگر کسی را با آهن گیر کنند خودش را لت و کوب نموده و آهن هایش را ضبط می‌کنند ولی بعداً خود آن را بفروش می‌رسانند.

در حوزه سوم امنیتی از ده‌ها تن آهنی که طالبان از مردم فقیر ضبط کرده بودند هیچ چیزی باقی نمانده بود. با خود گفتم که طالبان در چه کاری است که ریاکار نیستند.»

تهمینه

سرزدن طالبان بی ناموس به خانه‌های مردم

در یکی از روزهای بهار در منطقه بی‌بی مهر و ساعت ۱۲:۳۰ روز دروازه خانه ما تک تک زده شد. برادر کوچکم که ۸ سال دارد دروازه را باز کرده ولی به بسیار عجله گفت: «مادر طالب آمده و می‌گوید که کاست را بیاورید.» مادرم از طالب پرسید که کدام کاست را می‌خواهد. طالب گفت: «من از پیشروی بلاک می‌گذشتم و صدای کاست پشتورا شنیده‌ام. حالا آمده‌ام که کاست را ببرم.» مادرم پرسید: «تو قسم می‌خوری که صدای کاست را شنیده‌ای؟» طالب گفت: «نه. ولی من صدا را شنیده‌ام.» مادرم که از زورگویی طالب به جان آمده بود، گفت: «صدا را چی وقت شنیدی؟» طالب با بسیار بی‌شرمی گفت: «ساعت ۹ صبح وقتی من از ریاست به طرف شهر می‌رفتم.» مادرم با خشم گفت: «صدا را ۹ صبح شنیده‌ای و حالا پشت کاست آمده‌ای؟» طالب گفت: «من آن وقت کار داشتم.» مادرم عصبانی شده و گفت: «اصلاً تو یک آدم ایلاگشت هستی و در این ساعت بخاطر این آمده‌ای که می‌دانی هیچ مردی در خانه نیست و حتماً زن دروازه را به رویت باز می‌کند.» طالب که جرأت یک زن را دید و اراخطا شده و پرسید: «پس بگوید که در این بلاک کی تیپ دارد.» مادرم با غضب جواب داد: «همگی تیپ دارند. اینجا اطراف نیست، مردم همه تیپ دارند و رادیو می‌شنوند.»

در این هنگام دختر همسایه روبروی ما که این طالب بی‌ناموس اول به خانه آنان رفته بود، به مادرم گفت: «این آدم به خانه ما بدون اجازه داخل شده و من مجبور شدم تا چادر به سر کرده و به این آدم پست بگویم که چرا به خانه ما آمده و او را از خانه بیرون کنم.» همسایه‌ها همه از خانه‌های خود بیرون شدند و طالب هرزه با دیدن آنان دستپاچه شده گفت: «خوب شاید کاست را در آن دهلیز دیگر مانده باشند. حالا می‌روم ریاست ولی اگر هر وقت کدام مشکل پیش آمد من همانجا

کنم. تمام بعد از ظهر بدون کار و هدفی گشتم. در آخر خانه دوستی رفتم و همه‌ی آنچه را که بر من گذشته بود برایش گفتم. او بعد از نیم ساعت درد دل و لعنت کردن زمامداران خاین عامل این همه بدبختی‌ها، ۴۵۰۰۰ افغانی برایم قرض داد.

تا امروز چاشت به برکت همان ۴۵۰۰۰ قوت لایموت می‌کردیم و امروز خوشبختانه این یک کار پیدا شد که نان یکی دو چاشت دیگر ما شود.»

آیا حرف‌های این کراچی‌ران تحت ستم جلادان بنیادگرا، نفی بر شاعران و نویسندگانی نیست که به جای برانگیختن و سمت دادن خشم مردم علیه حاکمیت ضد انسانی جهادی و طالبی، سیاست تمکین و سازش با دژخیمان مذهبی را موعظه می‌کنند؟

سمندر

نه پوهیرم لومری څه ولیکم؟

د سورو، چیغو او فریادونو او اخوان چیچلی او طالبانو دخرمستیو له ښار یعنی دکابل څخه یی درته لیکم. خونه پوهیرم چی لومری درته د جهادیانو له خرمستیو او خیانت او رذالت څخه ولیکم یا دشریعت او اسلام ترنامه لاندی دطالبی خرمستو دخیانت او جنایت څخه؟

نه پوهیرم چی لومری درته د خوارلس کلن ځوان شهزاده په اړه ولیکم چی د سنبلی په دوهم ماز دیگر په داسی حال کی چی وچه پوډی یی په څنگ کی نیولی وه، په پلي لاره کی دیو خرمست طالب موټر وواوه او په پیر سخت زخمی حالت کی یی پریښود. د شهزاده پلار په همدغه وخت کی د خپلی کراچی سره همدی ځای ته په سرای شمالی کی رارسیدی او گوری چی تنکی ځوان زوی یی په وینو کی لت پت پروت دی او «کرام» طالب تبتیدلی دی. د شهزاده پلار خپل زوی روغتون ته وړی. شهزاده ته پیره وینه په کار وه. که څه هم د شهزاده پلار په خپله پیر غریب او ضعیف دی، خو پا کټرته داسی وایی: «پا کټر صاحب زما وینه وچه کړه خو چی شهزاده مې نشی.» پا کټر د

دو دعوای می‌کنند که حق اوست و باید چوب را انتقال دهد. کار به قرعه کشی می‌رسد و گل محمد می‌برد. واقعاً خوشی را در این چهره نکیده که فکر می‌کند هرگز به خنده گشوده نشده باشد، حس می‌کردی. آدم فکر می‌کند هوای بچگی به سرش زده است که بلند بلند صحبت می‌کند و می‌خندد. مگر چی شده؟ ها، بعد از چند روز ۲۵ هزار افغانی کراچی رانی گیر کرده است!

داتسن‌های پر از آدم‌گونه‌هایی که جز کشتن، بستن، ریش و موی اندازه گرفتن، توهین و دزدی نمی‌شناسند و گل محمد‌ها از نظر آنان حاصل اشتباه خلقت اند و هر چه بر آنان تحمیل کنند لذت و ثواب دارد، از پهلوی او می‌گذرند.

به راز «خوشی» گل محمد زمانی پی می‌برم که از دیروز و پریروزش می‌گوید: «پریروز باز هم مثل همیشه تا شام هیچ کاری پیدا نشد، ناچار با دست خالی کراچی را که به نظرم خیلی سنگین می‌آمد به خانه آوردم. می‌فهمیدم که جز برای امشب چیزی در خانه نیست. شب با اندوه به سر شد و صبح تنها توانستیم چهار قرص نان بخریم. با وجودیکه جمعه بود کراچی را گرفته تا چاشت در کوچه‌ها گشتم ولی هیچ کاری گیر نیامد. در خانه همه انتظار مرا می‌کشیدند ولی وقتی مرا دیدند، بی‌آنکه چیزی بپرسند و یا من بگویم، همه چیز را فهمیدند. به زخم گشتم برای چاشت از همسایه چیزی قرض بگیرد و خود دراز کشیدم و به فکر فرو رفتم. به ذهنم گشت که چی می‌شود امروز بعد از ادای نماز از نمازگزاران استدعای کمک کنم. جمعه بود و تعداد بیشتری در مسجد می‌آمدند. زخم هم این کار را با اندوه تلخی پذیرفت. وقتی داخل مسجد شدم حالت دیگری داشتم. با خود گفتم چطور شروع کنم و چه بگویم. نماز شروع شد و نمی‌دانم چگونه خلاص شد. در جایم نشسته بودم. نمی‌توانستم تصمیم بگیرم. دیدم مردم هر لحظه کم می‌شود. جرأت کرده از جایم بلند شدم ولی نتوانستم حرم را بزنم. چند قدم دورتر از جای اولی‌ام، نزدیک دیوار نشستم و باز برای گدایی‌ام خود را دل می‌دادم. اما جرئت نمی‌یافتم.

دقایقی نگذشته بود که متوجه شدم جز چند نفر همه رفته اند. من نیز از جایم برخاستم و از مسجد برآمدم. نمی‌دانستم کجا بروم و چه

بهروز اطراقی

تجاوزکاران طالبی

در بلاک ۳۱ الف مکرویان سوم در ماه سرطان سال جاری شوهر زن جوانی (نام محفوظ) به اثر مریضی فوت کرد. بعد از چند روز یکی از دوستان شوهرش که با «طلبه‌ها» دوستی داشت به عنوان همدردی رفت و آمد را به این خانه زیاد ساخت و این رفت و آمدها بالاخره به شب نشینی‌ها کشید. یک شب بلاک محاصره و زن و مرد را بردند. زن جوان را پانزده روز توقیف کردند و در این مدت چندین بار از سوی مسئولان مورد تجاوز قرار گرفت ولی از سرنوشت آن مرد تاکنون خبری نیست.

او نه د بل چا. نوموړی پیغلی هم د خپل قهر د څرگندولو لپاره په کور کېد برق په سیم خپل ځان اعدام کړ او خپله کورنۍ یې په لازیات ویر، ماتم او پنبیمانی کی پرېښوده.

او که درته د هغه ځوان په باره کی ولیکم چی په قلعه زمان خان کی یی د پیری بدی اقتصادی وضعی او خرابی گذاری له امله په خپلی لنگی ځان اعدام کړ او خپله کورنۍ یی نوره هم توربخته او بدبخته کړه. او که در ته د هغه عینی شاهد له خولی ولیکم چی وایی: «کندهاری طلبه کرام چی په ښار کی تنکی ښایسته ځوانان پیدا کړی نو ځانونه ورسره نږدی کوی او هغوی په یوه اوبل نامه له ځان سره خپلی کوټی یا قرارگاه ته بیایی او بیا ورته وایی چی یا دی خور ماته را کړه او یا دی د خور په ځای وظیفه اجرا کړه. څو ورځی ورسره بدلمنی کوی او بیایی خوشی کوی.»

نه پوهیږم چی د شهیدانو ټوټی ټوټی اندامونو ته وژایم، که د هغو بی سرپرسته یتیمانو چیغو او فریادونو ته او که د پاتی افغان ملت بدبختی او توربختی راتلونکی ته وژایم؟

هغوی چی ځان د «دموکراسی او د بشر د حقوقو» ټیکه داران گڼی د خپلو جاهلو، بی ناموسه، بی شعوره، بی عفته او بی مسئله مزدورانو په واسطه یی زموږ په هیواد کی کور په کور، کوڅه په کوڅه او سیمه په سیمه د اور لمبی وگرځولی او ټول ارتجاعی او امپریالیستی ډوله جنایتونه یی پر مونږ عملی کړل.

څوک وایی چی طالبان بی ناموسه نه دی؟

د میر له پنجشیر څخه دی او د وسلی درلودلو په جرم د طالبانو سره بندی دی. د یوی مودی بند تیروولو راهیسی اوس طالبانو ته جوته شوی چی نوموړی وسله نه لری خو په کور کی ینوه ښکلی کوندمخور لری. ددی پېښی مسئول طالب چی د گارډ دغو څخه دی او دخلکو د تعقیب، نیولو او ټولو مسئولیت لری، یو قندهاری دی. دی طالب څو موده وروسته د د. میر ورور چی په ښار کی یی پلاستیکی شیان خرڅول، ونیوه او هغه یی هم له ځان سره بندی کړ، خو څو ورځی وروسته یی له بند څخه خوشی کړ چی لاړ شی په دوه ورځو کی خپل ورور (د. میر) د دوه طالبانو سره چی یوی د کوم ولایت والی او بل یی د کومی منطقی قومندان دی او د شورای نظار سره بندیان دی، تبادلہ کړی او هم خپله کونډه خور د خپل بندی ورور د آزادی په بدل کی د قدرت لیونی طالب ته واده کړی که نه نو دی او دده ورور به په بند کی پاتی وی او له سخت عذاب سره به مخامخ وی.

د. میر ورور چی له بند څخه د دوه ورځو لپاره خوشی شوی وو، د خپلو دوستانو سره د مشورې وروسته دی نتیجی ته ورسیده چی دی خایانه عمل ته به هیڅ کله هم حاضر نشی چی خپله خور د قربانی

هغه وینه واخستله خو شهزاده ته یی هیڅ فایده ونه کړه او مړ شو. د شهزاده پلار وایی چی د کفن د اخستلو پیسی یی نه درلودی او شهزاده یی له کالیو سره خښ کړ. د شهزاده د پلار ټول بدن په غیرارادی توگه د کمخونی له کبله رپیری او وایی چی زیاتتره وخت په بازار کی د چرگانو او ځناورو لپاره د وچی ډوډی څخه استفاده کوی. او که درته د عتیق د بی سره بدن څخه ولیکم چی لکه د کابل د نورو ښاریانو او مامورینو په شان د پیری بدی اقتصادی وضعی سره مخامخ وو، هغه عتیق چی د دولت مامور وو او په ډیرو هلوځلو یی خپلی شپي او ورځی تیروولی. کور یی په زاړه ښار کی وو او د اخوانیانو په سپی جنگیو کی وران شو. د سنبلی د میاشتی په اوم تاریخ عتیق د خپلی رنځوری ښځی او څوارلس کلنی پیغلی لور سره د خپلی ښځی د علاج لپاره د کار ته پروان، بهارستان سینما ته نږدی یو ډاکټر ته تللی وو. د ډاکټر د معاینی وروسته کله چی بهر ته راوځی د کچ کلاخان د باند د راکټی برید سره مخامخ کیږی او دری واپه (عتیق د هغه ښځه اولور) د راکټ په چرو ټوټی ټوټی کیږی او یوه چره د عتیق سر له بدن څخه جلاکوی او بی سره بدن یی په وینو کی لت پت پروت وو. کله چی د دوی مړی کور ته وړی، پاتی ماشومانو یی کور او منطقه په چیغو او مظلومانه فریادونو سره په ژړا او ویر کی ډوبه کړه او ویل یی چی «ای پلار او موری څه درباندی وشول چا ووژلی ډاکټر او که بل چا؟»

او که لومړی درته د هغه کراچی وان په هکله ولیکم چی اصلاً د یوی دولتی تصدی د تخنیکي کنترول مدیر او د دولت مامور وو خود شریعت د ټینگیدو راهیسی کراچی رانی کوی. نوموړی کراچی وان چی یوه ورځ مخکی یی هم کوم کار نه وو پیدا کړی او دشپي له خوا یی کورنۍ وږی ویده شوی وه، سهار وختی کار ته راوتلی وو خو تر غرمی پوری یی بیا هم کار پیدا نکړ. د پیری تنگسا او بدی اقتصادی وضعی له کبله یی نور فکر خراب شو چی غرمه به خپلو ماشومانو ته څه یوسم، نو د سنبلی په اوله یی د قلعه نجارانو په چوک کی د نږدی قصابی څخه چاقو راواخیست او ویی ویل: «دولت راته معاش نه را کوی او بهر هم کار نه پیدا کیږی نو له دی ژوند څخه مرگ ښه دی» او چاقو یی په خپلی غاړی را کش کړ چی خپل ځان حلال کړی. لږ څه یی خپله غاړه غوڅه کړی وه چی د قصابانو او د شاوخوا دوکاندارانو ورته پام شو او ژری چی چاقو ورڅخه واخیست او روغتون ته یووړ.

او که درته د هغه تنکی پیغلی د غمجنی مړینی په هکله ولیکم چی د اسد په اخرو ورځو کی د دریم پروان په اوله کوڅه کی یی په کور کی قالین بافی کوله خو د قالینی په اوبدانه کی ورڅخه غلطی وشوه چی د فامیل د قهر او زړه بدوالی سره مخامخ شوه، خو له هغه ځایه چی په افغانستان او خصوصاً کابل کی خلک له پیری بدی اقتصادی واجتماعی وضعی سره مخامخ دی، نه خپل قهر او غصه زغملی شی

دستگیر کرده اند. در شیرغان تنها در منطقه خواجه دوكوه زادگاه دوسم هزاران نفر را کشته اند.

● طالبان در جریان قتل عام های خود در شهر مزار وارد خانه ای در عقب گمرک می شوند که مربوط هزاره ها بود. در این خانه سه برادر با فرزندان خود زندگی داشتند. هر سه که سلاح داشتند، آنها را تسلیم طالبان نموده و در مقابل سند اخذ می دارند و طالبان هم خانه را ترک می گویند. چند لحظه بعد دوباره به خانه آمده تلاشی می نمایند و سلاح دیگری بدست می آورند. سه برادر را مورد لت و کوب شدید قرار داده و از خانه کشیده، مقابل چشمان اعضای فامیل شان به قتل می رسانند و می گویند کسی حق ندارد به جسدها نزدیک شود. هنگام شب زنان شان به کمک یکی از ریش سفیدان همسایه، جسدها را به داخل خانه آورده و در کنج حویلی دفن می نمایند. بعد از چند روز زنان به کوچه برآمده و از همسایه ها می خواهند تا بالای اجساد شوهران شان خاک بیشتر بیندازند زیرا از تعفن آنان زندگی در خانه مشکل گردیده بود.

● وقتی طالبان وارد شهر حیرتان می شوند، با لت و کوب از مردم می خواهند تا هزاره ها را نشان بدهند. افراد ملیت هزاره را از خانه های شان کشیده و به زور از مردم سلاح می خواستند، موترهای مردم را به زور می گرفتند، شیشه های اتاق های دولتی را می شکستاندند، تلویزیون ها را به دار می آویختند و یا از تعمیرهای بلند پایین می انداختند. خلاصه هر چه می خواستند کردند.

● در جریان حمله و اشغال شهر مزار توسط طالبان اولین داتسن شان به منطقه سربخیز کارته صلح می رسد که ناگهان دو موتر کوماز پر از هزاره های مسلح بامیانچی از طرف کارته صلح در مقابل شان می آیند. طالبان فوراً خود را به پناهگاه ها رسانیده و با سنگرگیری حمله را آغاز می کنند. در این جریان ۱۲ نفر از هزاره ها جابجا کشته شده و یک تعداد به خانه های مردم پناه می برند. طالبان اکثر شان را از خانه کشیده و به قتل می رسانند. سه نفر از این یال کشالان به مسجد پناه

او طعمی به توگه د ورور د خلاصون لپاره هغه جاهل طالب ته ورکړی. په همدی خاطر وو چی د ۱۳۷۷ کال د جوزا په دیرشمه نیټه د خپلی آزادی په دوهمه ورځ د خپلی کورنی سره پا کستان ته و تنبیده او خپل کوری پریښود. د هغه دوستانو دهغه د کور ټول شیان نیلام کړل او نقدی پیسی یی ورپسی ولیدلې. خو دهمیر لاتر اوسه هم د طالبانو په بند کی ژوند تیروی او معلومه نه دی چی د سرنوشت سره به یی څه لوبی وشي.

د طالبانو ناکامه غلا

د جوزا د میاشتی په اولو ورځو کی کله چی عبدالحمید پنجشیری د سهار د آذان څخه مخکی خپل ماشوم د رفع حاجت لپاره بهر ته راباسی، متوجه کیږی چی په انگړ کی د انگورو د تا کونولاندی گونگوسی دی نو سمدلاسه چیغی کوی چی غله دی. یو غل ژر خپله ماشینداره د عبدالحمید په سر ږدی چی چیغی مه وه. خو هغه بیا چغه کوی «د خدای لپاره راوینش شی چی غله دی» په دی غږ سره یی نور اولادونه هم راوینږی او په چیغو او نارو شروع کوی چی په نتیجه کی یی د څنگ گاوندی هم راوینږی او وایی چی څه خبره ده مونږ څه مرسته وکړو. پدی وخت کی غله طالبان متوجه کیږی چی ټول راوینش شول نو مجبوره شول چی د خپلو وسلو سره یو ځای و تنبتي او عبدالحمید بیچاره د خپلو ماشومانو سره د ویری او ناامنی په فضا کی یوازی پاتی شول.

مزار

ک.ی.

قتل عام در مزار و میمنه

● روز شنبه ۱۷ اسد که جنگ در مناطق زراعت، قبر مزاری، دشت شور، محبس و سیدآباد شدید بود، طالبان قبر مزاری را با خاک یکسان نموده و در اطراف آن هر زنده جانی را که دیدند به قتل رسانیدند. در این منطقه که تعداد نیروهای وحدتی زیاد بود، تلفات شان نیز سنگین بود. از تمام مناطق هزاره نشین که شامل سیدآباد، زراعت، قبر مزاری، حاجت روا، معدن نمک، یولمرب، علی چوپان و غیره می شد یا پیر و جوان هزاره را به قتل رسانیده و یا دستگیر نموده به زندان انداختند. ترس و وحشت بر مردم مستولی شده و شهر به خاموشی گراییده بود. اولین اقدام طالبان پوشاندن اجباری کلاه سفید، پایین کردن آنتن های تلویزیون ها و تلاشی خانه به خانه بود.

● قرار اطلاعات، طالبان بعد از اشغال شهر میمنه نیز مانند مزار تعدادی زیادی از یکها را در آنجا به قتل رسانیده و عده زیادی را



به طرف مردم پرتاب کرد. هرکس که می‌گرفت می‌خورد و کسی که نمی‌توانست گرسنه می‌ماند. دیگر نه آب بود و نه نان، همه گرسنه و تشنه منتظر سرنوشت خود بودیم. هر لحظه تهدیدکنان چند نفر را گرفته و می‌بردند که اکثریت شان هزاره بودند و یا افراد اسیر شده در جنگ.

صحن حویلی محبس به دو بخش تقسیم شده بود در یک بخش آن مردم ملیت هزاره و در بخش دیگر آن مردم دیگر. دیوار حویلی ایکه هزاره‌ها در آن بودند بسیار کوتاه بود. طالبی متوجه سه تن از جوانان هزاره که می‌خواستند از دیوار به طرف ما بیایند، شده فیر کرده و هر سه آنان را کشت. به ترتیب دو نفر دیگر نیز که می‌خواستند خود را از دیوار پرتاب کنند مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و شدیداً زخمی گردیدند. به همین ترتیب در هر دقیقه چند تن از ملیت هزاره به قتل می‌رسیدند و طالبان به ما می‌گفتند "جای همه اینها دوزخ است. آنان قاتل ۱۰۰۰۰ نفر طالب هستند ما تمام اینان را از بین می‌بریم و تخم شان را از ملک

حنیف

خونخواری یوسف‌بای

به تاریخ ۶ جدی سال ۷۶ پسر یوسف‌بای که قومندان کندک حاجی حبیب می‌باشد کشته می‌شود. یوسف‌بای یک خانواده عرب را که به قوم جمالی معروف است قاتل پسر خود اعلام نموده و بجز پدر هفتاد ساله‌ای همه‌ی آنان را زندانی می‌نماید. در همان شب اول اعضای بدن ۳ جولن آن فاجیل را با کارد پاره پاره کرده بالای زخم‌های آنان نمک می‌اندازد. ولی با این کار هم اکتفا نکرده و ۳ جولن مذکور را نزد زندانیان دیگر برده آنان را با تبر قطعه قطعه می‌کند.

بعد از چند روز برادر یوسف‌بای به اسم صدیق‌بای که به وظیفه رفته بود از این حادثه خبر می‌شود و به منطقه آمده به افراد خود دستور می‌دهد که در قریه جمالی‌ها رفته، تمام مال و دارایی آنان را به قمارگاه بیاورند. حال از آن قوم که در دارایی و گله‌داری در ولسوالی شولگره مشهور بود یک پدر هفتاد ساله مانده که مجبور است گدایی کند.

برده و در مغاره مسجد مخفی می‌شوند و سه روز را بدون آب و نان در آنجا می‌گذرانند تا اینکه مؤذن مسجد آنان را دیده جریان را به مردم می‌گوید. مردم تفنگ‌های شان را گرفته و خود شان را راه می‌کنند ولی بعد از رها شدن چون در منطقه نابلد بودند به یکی از پوسته‌های طالبان برخورد و هر سه کشته می‌شوند.

و.ی.

کسی که هزاره را نشان ندهد جایش در دوزخ است

طالبان وقتی داخل شهر مزار شدند دست به دستگیری مردم زدند که در هر کنار شهر مردم را داخل موترها انداخته و راهی محبس می‌کردند. در یک روز تقریباً ۱۵۰۰۰ نفر را به زندان انداختند. یکی از زندانیان از جریان ۲ روز زندانی بودنش چنین حکایت دارد:

«وقتی می‌خواستم در همان روز جنگ از بازار به طرف خانه بروم در جریان راه یک موتر طالبان پهلویم توقف نموده و بدون کدام باز پرس مرالت و کوب کرده اول داخل موتری و بعد از آن به کانتینری انداختند. من تنها نبودم تعداد زیادی از مردم در محبس بودند. در زندان مرا به اتاقی بردند که بیش از ۳۰۰ نفر دیگر هم در آن وجود داشتند. جای پای ماندن هم نبود به بسیار مشکل خود را به یک کنج رسانده و نشستیم. گرمی و تعفن شدید اتاق، هر لحظه بر من و تعدادی دیگر ضعف می‌آورد. لت و کوب از طرف طالبان صورت می‌گرفت و هر شخصی را که به نظر شان مشکوک بود به اتاق مخصوص که آن را اتاق هزاره‌ها می‌نامیدند می‌انداختند و مکرراً می‌گفتند که هرکس افراد هزاره را ببیند و به ما معرفی نکند جایش دوزخ است. با افراد ملیت هزاره بدتر از حیوان برخورد می‌کردند. در دست یکی از طالبان زنجیر تیغ‌دار که شیعیه‌ها از آن در سینه‌زنی استفاده می‌کنند بود و با آن مردم را لت و کوب می‌کرد. همه دستجمعی سر و صدا می‌کردند و با نعره‌های الله اکبر از طالبان استرحام می‌کردند و به هر طریق می‌خواستند بی‌گناهی خود را ثابت کنند. کمبود آب شدیداً مردم را آزار می‌داد. در حویلی محبس فقط یک تل بسیار کوچک که از آن هم بسیار کم آب می‌آمد وجود داشت و هر لحظه متوجه می‌شدم که بیش از ۱۰۰ نفر به آن هجوم آورده‌اند. هر قدر کوشش کردم آب بنوشم موفق نشدم. بعضی از افراد در بین کلاه‌های شان آب می‌گرفتند و می‌نوشیدند. طالبان یک تانکر آب آوردند نه برای اینکه مردم از آن آب بنوشند، بلکه برای اینکه با آن هزاره‌ها را تر کنند تا از مردم دیگر تشخیص شوند. یکبار پیپ را سوی ما گرفت که از شدت آن هیچ‌کس نتوانست آب بنوشد. روز اول تشنگی و گرسنگی گذشت. روز دوم طالبی یک بوجی نان آورد و یک یک دانه مثل اینکه به حیوانات بدهد،

پوچاق جنگی طلبه کرام

روزی در یکی از دهلیزهای شفاخانه ۱۰۰ بستر برات که یکی از شفاخانه‌های بزرگ شهر مزارشریف است، تعدادی از طالبان پهلوی اتاق «ریکوری» ایستاده بودند. در همین هنگام خدمه شفاخانه که سطل پوچاق‌های خربوزه در دستش بود از پهلوی آنان می‌گذرد. یکی از طالبان او را ایستاد کرده و سطل را از دستش می‌گیرد و یک پوچاق را از سطل گرفته طالبی دیگری را با آن می‌زند. با زدن پوچاق در دهلیز شفاخانه پوچاق جنگی شروع می‌شود. سر و صدا و بی‌نظمی آن قدر زیاد می‌شود که تمام مریضان اذیت گردیده و تعدادی از پاپوازان از طالبان خواهش می‌کنند تا خاموش شده و دیگر بی‌نظمی نکنند. طالبی می‌گوید به شرطی آرام خواهد شد که طالب مقابلش تسلیم شود و پوچاق‌ها را بیاندازد. بالاخره آنان از دهلیز خارج شده و در صحن شفاخانه مصروف خرمستی می‌شوند تا اینکه خودشان خسته می‌شوند و بس می‌کنند.

وقتی مردم رنجکشیده فرصتی یابند

قبل از اینکه شهر حیرتان توسط طالبان اشغال شود، به مدت ۴ روز امنیت بدست هیچ گروه و یا افراد مسلح نبود. حکام مربوط «جنش ملی اسلامی» همین که از اشغال توسط طالبان خبر می‌شوند منطقه را رها کرده و فرار می‌کنند. مردم شهر وقتی می‌بینند که امنیت در دست کسی نیست، دست به چور گداهایی می‌زنند که مال‌التجاره در آن جابجا شده بود. همچنان پورت ۱ که کانتینرهای پر از مال تاجران بود چور می‌گردد. این مال شامل سگرت، صابون، دوا، تایر موتور، کشمش، قالین، سامان آلات برقی و غیره بود. از ساعت ۱۲ شب تا ساعات پنج پیر و جوان و طفل همه برای بدست آوردن غنیمت تلاش می‌کردند. خلاصه تاسه‌الی چهار روز شهر حیرتان از طرف مردم چور می‌شود تا بالاخره طالبان وارد می‌شوند و همه‌ی شهر را از خود می‌کنند.

«آهنگ بدون موسیقی» نعمت رسول اکرم»

طالبان «امربالمعروف» که در موتوری از نزدیک یک تن از بایسکل سواران می‌گذشتند، متوجه می‌شوند که بایسکل‌ران آهنگی زمزمه می‌کند. او را دستگیر کرده و به ریاست «امربالمعروف» می‌برند

خود گم می‌کنیم.

تعدادی از آنان را با هلیکوپتری به قندهار و تعداد زیاد دیگر را توسط کانتینرها به شیرغان انتقال دادند که در طول راه اکثریت جان داده بودند. بالاخره وقتی از دروازه زندان خارج شدم راه خود را از خوشی گم کرده بودم و هیچ انتظار نداشتم زنده از آنجا بیرون شوم. تا اینکه خود را به خانه یکی از دوستانم در همان نزدیکی‌ها رساندم.

طالبان تجاوزکار

در منطقه علی چویان در شرق مزارشریف، به تاریخ ۲۰ اسد ۷۷ سه طالب جهت تلاشی خانه‌ها به یکی از خانه‌هایی داخل می‌شوند که مربوط به ملیت هزاره می‌باشد و در آن مادری با دو دختر جوانش زندگی می‌کنند. مادر خود را به پاهای طالبی انداخته و ضجه‌کنان به او می‌گوید که شوهر و پسر بی‌گناه به زندان برده شده‌اند. «شما را به خدا قسم آنان را رها کنید.» ولی طالبان با استفاده از فرصت به هر دو دختر پیروی مادرشان تجاوز کرده به مادر می‌گویند که اگر دهانش را به همسایه‌ها و یا در جای دیگری باز کند، شوهر و پسرش را در زندان می‌کشند. برای فریب زن ورقی را که معلوم نیست چیست داده و می‌گویند که این را به زندان ببرند تا شوهر و پسرش رها شوند و خودشان با موتر منطقه را ترک می‌گویند.

جرم هزاره بودن

طالبان روز چهارشنبه ۵ سنبله ۷۷ وارد مکتبی در شهر حیرتان می‌شوند و چوکیدار آن را که مرد تقریباً ۶۵ ساله و از ملیت هزاره می‌باشد به موتر انداخته و بدون اینکه پرسند کیست و چه گناه دارد، با خود می‌برند و از پلی که از پاکستان و حیرتان را با هم وصل می‌کند، در دریای آمو می‌اندازند. پیرمرد که آببازی را یاد داشت، خود را با مشکلات فراوان نجات می‌دهد. همین که از دریا به خشکه می‌رسد از سر پل توسط طالبی بروی فیر می‌شود و او که هیچ کسی نداشت، جان می‌سپارد.

جانور منشی طالبی

روز دوشنبه ۱۹ اسد ۷۷ در منطقه کارته صلح مزارشریف طالبان شخصی را که از ملیت هزاره بود مورد اصابت گلوله قرار دادند. جسد او را تا ۲۴ ساعت در همان جا گذاشتند که یک طرف جسد را سگ‌ها خورده بودند. بعد آن را در حضور مردم کارته صلح روی سرک آورده و موتر داتسن را از روی جسد گذشتاندند. جسد از وسط دو نصف شده حالت وحشتناکی به خود گرفته بود.

است و اگر ساحه نجاست از یک درهم بزرگتر باشد از هفت تاده کلوخ ضرورت است.»

کارگران بعد از ختم این درافشانی‌ها از مسجد بیرون شده دور هم حلقه زده و راه حلی برای این معضله اسلامی می‌جویند. یکی از این «کارگران با صدای بلند می‌گوید: «برادران مشکل خیلی ساده حل می‌شود برای هر فرد سه چیز ضرورت است یک آهنه، یک درهم و یک کمپاس تخنیکی جهت اندازه گیری ساحه نجاست.»

مهر طالب نعل خر

طالبان بعد از فتح مزار و تصرف ولسوالی دهدادی، شخص بی‌سوادی بنام ملاشاه محمد را به صفت علاقه‌دار دهدادی تعیین نمودند. ملاشاه محمد کاتب علاقه‌داری را نزد خود طلب نموده به وی هدایت می‌دهد که جهت اجرای عرایض و مکتوب‌های ولسوالی یک مهر ضرورت است. سرکاتب فوراً دست بکار شده مهر را فرمایش می‌دهد. زمانی که ملاشاه مهر را می‌بیند با عصبانیت به سرکاتب می‌گوید: «دا غتته ولسوالی گوره او دا کوچنی مهر. خه یو غت مهر جوړ کړه.» کاتب دوباره نزد مهرکن رفته و به وی می‌گوید: «علاقه‌دار صاحب وایی چه غت مهر جوړ کړه.» مهرکن به نتیجه می‌رسد که احمق‌تر از این پیدا نخواهد شد، فوراً یک نعل خر را گرفته آن را به شکل مهر درست نموده روی آن چنین می‌نگارد:

دا ملک چه خر (... بازار دی
شاه محمد یی علاقه‌دار دی

ملاشاه محمد با دیدن این مهر لبخند زده می‌گوید: «گوره دا ډیر شه دی.» یکی دو روز بعد متوجه می‌شوند که مضمون مهر چیست. آنگاه در پی دستگیری مهرکن برمی‌آیند. مهرکن فرار نموده بود ولی اسناد ولسوالی تا دفتر والی صاحب به این مهر ارسال شده بود!

واحد

شخصیت شپشی وحدتی‌ها

یکی از اهالی ولسوالی دشت ارچی ولایت کندز بنام ملاعبدالرسول حکایت می‌کند:

«به تاریخ ۹ جوزای ۱۳۷۷ از مزارشریف به طرف پلخمری در حرکت بودم. موتر حامل ما را برای به اصطلاح تلاشی در پوسته‌های

و به رئیس خود می‌گویند که او سوار بایسکل بود و آهنگ می‌خواند. رئیس می‌گوید: «بروید ببینید که بایسکلش زنگ دارد یا خیر.» طالبی رفته و می‌بیند که بایسکل زنگ ندارد. رئیس می‌گوید: «رهایش کنید او بدون موسیقی آهنگ می‌خواند حتماً نعت رسول اکرم بوده است!»

«من امروز ملا شده‌ام»

در شهر حیرتان ملایی را از خانه‌اش کشیده و به او می‌گویند که در خانه‌اش کارتن‌های سگرت و صابون را دزدیده و پنهان نموده. ملا قسم خورده و می‌گوید به قرآن دست می‌گذارد که این کار را نکرده. بعد از تلاشی از خانه ملا صاحب کارتن‌های سگرت و صابون پیدا شد. طالبان او را زیرل و کوب گرفته و می‌گفتند که «تو ملا هستی و دزدی می‌کنی از دیگران چه گله.» ملا صاحب جواب می‌دهد: «من سابق ملا نبودم با آمدن شما همین امروز ملا شده‌ام!»

ای.

بول طالبان بالای کتاب‌ها

طالبان هنگام یورش به شهر مزار داخل مؤسسات علمی شده و هر آنچه خواستند انجام دادند. از جمله گروپ مسلحی از آنان وارد انستیتوت تربیه معلم شده و آنجا را قرارگاه نظامی خود ساختند. افراد مسلح این گروپ به سرکردگی قومندان ملا دین محمدخان داخل کتابخانه عمومی گردیده، تمام کتاب‌ها را بعد از پاره و لگدمال کردن در مرکز کتابخانه جمع نموده و همه این گله را شده از لشکریان خدا بالای کتاب‌های پاره پاره شده‌ای که با بسم‌الله الرحمن الرحیم آغاز می‌شوند ادرار می‌نمایند. واقعیت زمانی آشکار می‌شود که شاگردان جهت پاکسازی اطاق‌های شان وارد انستیتوت تعلیم و تربیه می‌شوند.

از اندازه سنگ سنگسار

تا کلوخ استنجا

ملاامان مزار همه روزه بعد از ختم نماز، نمازگزاران را «تنویر» اسلامی می‌کنند. چنانچه در روز ۲۱ سنبله پیش نماز فابریکه کود و برق در ختم نماز پیشین مسئله استنجا را به عنوان یک اصل اسلامی چنین توضیح داد: «برادران وقتی که شما رفع حاجت می‌کنید اگر ساحه نجاست کمتر از یک درهم باشد یک کلوخ تا پنج کلوخ ضرورت است، اگر ساحه برابر یک درهم باشد از پنج تا هفت کلوخ ضرورت

ک.ی.

شیرینی در بدل یافتن جسد

روز دوشنبه، ۴ جوزای ۷۷ چند نفر مسلح موتر تکسی ماسکویچ را که در یوران عالم نام داشت در چهارراهی دروازه بلخ توقف داده و به طرف زراعت می‌برند. بعداً عالم را به قتل رسانیده و موترش را می‌برند. عالم صاحب سه فرزند بوده و در خانه روح اله غوربندی که مالک موتر نیز بود به قسم کرایه‌نشین زندگی می‌کرد. فامیل عالم از اینکه او شب به خانه نیامد به تشویش شده به هر طرف جستجو می‌کنند. فردای

آن روز کراچی رانی که از طرف بلخ می‌آید متوجه می‌شود که بوجی پری در گوشه‌ای بین آب گذاشته شده است. وقتی به آن نزدیک می‌شود می‌بیند که جسد



زنان درمانده ماقبل از ورود طالبان در شهر مزار آخرین دار و ندار خانه‌های شان را به معرض فروش گذاشته اند ولی طالبان با زندانی ساختن آنان در خانه بار غم کشنده تری را بر این رنج‌ها افزودند. عکس از «پیام زن»

پاره پاره شده‌ی شخصی در آن است. کراچی‌ران مسئله را به مردم اطلاع می‌دهد. سگان شکاری امنیتی شهر از آن اطلاع یافته و بعد از تحقیق معلوم می‌نمایند که جسد عالم نام دارد و تکسی‌ران می‌باشد. امنیتی‌های آدمکش که از تمام سارقین و آدمکشان حرفوی خبر می‌گرفتند و از تمام وقایع آدم‌ربائی اطلاع داشتند، جسد را به خانه‌اش رسانیده و لحظه‌ایکه فامیل شهید عالم به سر و روی خود زده و فغان و ماتم شان به آسمان بلند است، امنیتی‌ها از فامیل عالم، خواستار پول به قسم شیرینی می‌شوند چرا که جسد را یافته اند! داد و وایلی فامیل فایده نکرده و زن عالم ناگزیر یک مقدار پولی را که باید صرف تکفین و تدفین عالم می‌کرد، به گرگان مسلح داده و خود را از یک غم نجات می‌دهد.

طبق گزارش‌ها تا حال بیشتر از ۳۰ نفر تکسی‌ران کشته و موترهای شان پرده شده اند.

مار و گزدم و اخاذی

سرک مزار - خلم که توسط یال‌کشالان بامیانچی اداره می‌شود از جمله سرک‌های ناامن سمت شمال می‌باشد. این دزدان بی‌ناموس در هر چند کیلومتری در سمج‌ها (پناهگاه) پنهان اند. وقتی موتری

مختلف توقف داده و به اذیت و آزار مسافران می‌پرداختند. آنچه در این میان حیرت و نفرت را برانگیخت، توقف در پوسته‌ای بود موسوم به پوسته لچ‌ها که مربوط شفیع دیوانه از قومندانان حزب وحدت خلیلی است. در این پوسته که تقریباً ۳۰ نفر از وحدتی‌های با سر و وضع غیرانسانی موظف هستند، به انواع و اشکال مختلف به شکنجه مردم مشغول اند.

جهت تلاشی و در حقیقت ربودن پول مسافران یکی از اوباش ترین افرادش به موتر بالا شده و نگاهی به تک‌تک راکبین انداخت. بعداً دستش را به مویش زده و شپشی را از آن کشیده و بدست من داد. من هم از ترس آنرا گرفته وقتی او به آخر موتر رفت، آنرا بیرون انداختم. در

برگشت از من پرسید امانت مرا چه کردی؟ گفتم: «آنرا بیرون انداختم.» با عصبانیت نوع وحدتی گفت: «ای ریش سفید احمق مگر نشنیده‌ای که خداوند

فرموده، امانت را خیانت مکن.» و ادامه داد، «یا امانت مرا بده و یا هفتاد لک افغانی.» ناچار شدم پولی را که از فروش اموال خانه‌ام بدست آورده بودم، به او داده و خود را از شر این جانی کشیف خلاص کنم. شپش فروشی به سرگرمی پر درآمد این خاینان مبدل شده است.»

بی‌ناموسی وحدتی

۱۸ جوزای ۱۳۷۷ موتری حامل مسافران از مزار در پوسته لچ‌ها (لچ‌ها بخاطری که اکثراً برهنه می‌باشند) جهت بازرسی متوقف می‌گردد. یکی از افراد این پوسته برهنه داخل موتر شده و از مسافران سوالاتی می‌کند.

زنی بادیکن حالت غیرانسانی او فریاد می‌کشد. وحدتی متوجه زن شده و سرشت پلیدش تور می‌خورد. پتویی را به موتروان داده از او خواست تا با آن در عقب موتر پناهگاهی تهیه نماید. موتروان بیچاره از ترس، با پتو پرده زده و وحدتی در حالیکه به مردم داخل موتر فرمان می‌داد که تا برنگشته کسی حق حرکت و صحبت ندارد، زن تیره‌بخت مذکور را کشان کشان با خود به آنسوی پرده برد....

خانه را اشغال کردند. موترهای سیاه محقق در حالی که پر از دالر و طلا بودند و تول بکس های آنان به علت پر بودن باز بودند، با سرعت زیاد شهر مزار را ترک گفتند. نزدیک دوراهی حیرتان هلیکوپتری از قبل آماده شده آنان را به جای نامعلومی انتقال داد و موترها بدون سرنشینی در سرک بر جای ماندند.

احترام دو نامحترم

روز چهارشنبه ۲ ثور ۷۷ سران «جبهه متحد» بعد از زد و خورد های زیادی تصمیم گرفتند تا بخاطر خاک زدن به چشم مردم و نمایش اینکه هنوز هم متحد هستند، در کود برق جلسه ای ترتیب داده و دو آدمکش (دوستم و محقق) را با هم آشتی دهند. آنان تصمیم گرفته بودند که همه به روضه آمده و دعا کنند و قسم بخورند و بعد دوستم را به خانه محقق جنایتکار برده آشتی دهند. وقتی ربانی به دروازه روضه رسید دید که هیچکس از وی استقبال نکرد و به غیر از متولیان روضه کسی دیگری وجود ندارد. وقتی از رهبران برایش گفتند که آنان در دروازه دیگر به استقبال دوستم رفته اند، ربانی عصبانی شده گفت: «عجب دنیایی است من رئیس جمهور و ریش سفید هستم و سال ها جهاد کرده ام اما کسی به من احترام ندارد ولی دوستم را احترام می کنند.»

روز انتقام طالبان تاجیک چه خواهد شد؟

شخصی به نام بابک در سرای وحدت در مزار شریف دکان خیاطی دارد. به تاریخ ۱۰ سنبله ۷۷ یک زن که مشتری سابق وی بود نزدش می آید تالباس های خود را ببرد. بابک مانع بالا شدن زن به داخل دکان شده و در دم دروازه دکان با او گپ می زند. وقتی زن از خیاط خانه می رود، سر و کله طالبی پیدا شده و از بابک می پرسد که زن چه کاره بوده و چرا با او صحبت کرد. خیاط جواب می دهد: «این زن مشتری

نزدیک می شود آن را متوقف ساخته و طالب پول می شوند. و با به جان دریوری که از اوامر این جانپان سرکشی نماید. در این اواخر از راکبین موترها هم پول می گیرند. گاهی گزدم و مار با خود دارند و اگر مسافری پول این بی ناموسان را نپردازد، با تهدید انداختن گزدم و مار، اخاذی می کنند.

از بی ناموسی و زورگویی یال کشالان وحدتی

در یکی از روزهای سرطان سال جاری در سرک مزار - خلم موتر ۳۰۳ که می خواست مسافران را به سالنگ ببرد، در راه توسط یکی از یال کشالان مسلح وحدتی که به کلی برهنه بود، توقف داده می شود. این وحشی بی ناموس می خواست جهت تلاشی به موتر بالا شود که توسط راکبین موتر توقف داده شده و برایش گفته می شود که در موتر زنان نیز وجود دارند و نباید برهنه به موتر بالا شود. وی در جواب می گوید که از هر نفر سه لک افغانی جمعآوری کنید. مردم پول را جمعآوری کرده به وی می دهند. بعداً می پرسد که زنان مربوط کیستند. شخصی ریش سفیدی پایین شده و می گوید مربوط او هستند. یال کشال وحدتی می گوید «تو باید مبلغ ۱۵ لک برایم بپردازی.» پیرمرد عذر و زاری نموده و می گوید پول ندارم. جنایتکار وحشی می گوید: «من از این مقدار پولی که تعیین کرده ام کم نمی کنم. قومندان ما در آن خزه قرار دارد برو تا همراهیت گپ زده کم کند.» وقتی آن ریش سفید به خزه می رود می بیند که قومندان در حال لواطت می باشد. قومندان به جان پیرمرد افتیده و بالت و کوب او را مجبور به پرداخت پول می کند. وی دوباره به موتر آمده و با عذر و زاری از دیگر مسافران پول جمع کرده به آنان می پردازد. بعداً موتر اجازه حرکت می یابد.

فرار موشی به نام محقق

فرار موشی در لباس شیر به نام محمد محقق از مزار زبانزد مردم است که همه روزه می غرید و از حمله متقابل نیروهایش و فتح تمام افغانستان می لافید. این فرد که از سر و روی کثیفش خون هزاران انسان بی گناه جاری است زمانی توسط دو موتر ضد گلوله و با چند نفر بادیگاردش خانه خود را ترک گفت که دقایقی بعد طالبان سر رسیدند و

قابل توجه آن عده دوستانی که برای ما گزارش می فرستند:

- اگر نمی خواهید نام اصلی تان چاپ شود، لطفاً نام مستعار برای تان انتخاب کنید.
- نام محل و افراد را دقیق و خوانا بنویسید.
- حتماً تاریخ دقیق حادثه را درج نمایید. گزارش بدون تاریخ از اهمیت آن می کاهد.
- در صورت امکان، عکس تهیه نموده و برای ما ارسال دارید.
- حتی المقدور فشرده و خوانا بنویسید.

دوره زن توسط زن

به تاریخ ۴ میزان ۷۷ زنی را به جرم اینکه چادری اش را در دکان بزازی بالا نموده بناءً مرتکب زنا شده محکوم به ۳۰ ضرب شلاق نمودند. حکم در محضر عام در غرب روضه توسط یک زن پشتون اجرا گردیده و بعد زن محکوم را با خود بردند.

ح. غ.

کور شدن مادر نازنین

به تاریخ ۲۴ جوزای ۱۳۷۷ نازنین دخترک ۹ ساله ای امیرخان متعلق به قوم پشتون، باشنده منطقه مسجدمرزاهاشم در شهر مزارشریف از طرف افراد حزب وحدت ربوده می شود.

شواهدی موجود است که نازنین به منطقه شولگره که زیر تسلط حزب وحدت قرار داشته، برده شده است.

در یکی از روزهای اواسط سرطان ۷۷ امیرخان را در حالی دیدم که کاسه ماست را غرض فروش به شهر می برد. از وی جویای احوال دخترکش شدم. وی گفت که تا هنوز هیچ گونه اطلاعی نداریم و مادرش نیز از غمش کور شده است.

قتل عام هزاران تن بوسیله طالبان

سازمان ملل متحد در گزارشی بتاريخ ۵ نوامبر ۹۸ تایید نمود که طالبان با ورود شان در شهر مزار، ۵ الی ۸ هزار تن از مردم هزاره را قتل عام نمودند. راپور می افزاید که طالبان تعداد زیادی از هزاره ها را به اسارت گرفته در شهر شبرغان در کانتینرها زندانی نموده اند. همچنان گزارش تصدیق نمود که پاکستانی ها نیز در این قتل عام ها دست داشتند. بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه در ۳ سپتامبر، سازمان عفو بین الملل نیز قتل هزاران تن بوسیله طالبان را محکوم نمود.

سابقه ام بود، پشت لباس هایش آمده بود که ببرد. البته خودت دیدی که او را به داخل دکان نگذاشتم». بعد طالب از قوم بابک می پرسد و بابک جواب می دهد که تاجیک است. چلی بچه می گوید: «اگر پشتون می بودی، آن قدر می زدمت که نه لحیم می شدی و نه پطره. حالا برای چیزی نمی گویم چون من هم تاجیک هستم. طالبان پشتون بالایی تاجیک ها در تخار بسیار ظلم و ستم نموده و بعد روزی را آورده اند، شاید انتقام گیری طالبان تاجیک هم برسد».

● به تاریخ ۲۴ سنبله ۷۷ فردی به نام نظام الدین که زبانش پشتو

ک. ی.

فرار از بی ناموسی طالبان

به تاریخ ۵ سنبله ۷۷ یک مادر و دو دختر که از شهر به خانه خود در قریه علی چوپان می رفتند، در مسیر راه گرفتار یک چلی بچه اوباش می شوند. هر سه را به یک حویلی برده دو دختر را در یک اتاق و مادر را در اتاق دیگر حبس می نماید. و خودش فوراً نزد اوباشان دیگر می رود تا آنان را از شکار خود مطلع سازد. در این جریان دو دختر دست به کار شده دروازه خانه را شکسته و فرار می کنند و از ترس و وحشت زیاده حتی مادر خویش را فراموش می کنند. وقتی چلی بچه های بی ناموس به سراغ زنان می آیند متوجه می گردند که دو دختر فرار نموده اند. از آن تاریخ به بعد از زنده و مرده مادر ۶۵ ساله هیچ خبری در دست نیست.

است، به دکان خیاطی رسول رفته اتهام می بندد: «یک سال قبل یک جوهره لباس برای دوختن داده بودم. نه تنها لباس ها را ندادی بلکه برادرزاده های مرا ل و کوب کرده و نیز یک میلیون افغانی را از نزدم گرفته بودند. حالا برادرزاده های هزارهات کجا هستند اگر دستم به آنان برسد، بالای شان یک شاجور مرمی خالی می کنم». رسول بیچاره که نه برادر دارد و نه برادرزاده، با دادن یک جوهره لباس خود را از شر دزد نجات می دهد.

● به تاریخ ۲۶ سنبله ۷۷ طالبان، غنی پسر

حاجی کاظم قناد را که مصروف نظافت دکانش بود با خود می برند و بعد از ۲ روز با اخذ ۳۰۰۰ الک افغانی آزادش می کنند.

قبر جنرال مؤمن و دولت بین المللی

طالبان به تاریخ ۲۸ سنبله ۷۷ به سراغ قبر جنرال مؤمن در حیرتان می روند. از قبر مقداری استخوان و خاک سوخته بیرون آورده و در یک دستمال می بندند. بخاطر اینکه جنایت جنرال مؤمن را نشان داده باشند مردم را جمع و فریاد می زنند: «این فرد خاین ترین فرد افغانستان بود چونکه باعث سقوط دولت ملی و بین المللی (دولت دمکراتیک خلق) شده بناءً باید ذرات سوخته آن را از کشور به دور انداخت تا خاک ما از وجود چنین خائین پاک گردد» و بعد دستمال را به دریای آمو می اندازند.

ننگرهار

شریف

ښوونه او روزنه د ځناورو په لومه کې

د ۱۳۷۷ کال د وری د میاشتې په ۲۹ نېټه د ننگرهار د ښوونې او روزنې ریاست ته دیو لږ کارونو په خاطر ورغلم. کله چې می د ریاست او معاونیت دروازی باندې ناستو دوږو ته وکتل، نو داسې معلومیدل چې له پیره وخته راهیسې دغه انگرې بند وو. خو سترگی می په یوې وړوکی او ماتې شوی دروازی باندې ولږیدې چې بې شمیره بوټان، نخپلې او گاولی د هغې مخې ته پرتې وې. کله چې یې په لور روان شوم نو گورم چې یو سپی د اوږدو زلفو خاوند له دغې خونې څخه په پیر هیجاني ډول راووت او د نسوارو په توکولو سره یې د ریاست د مقام یو دیوال رنگینه کړ. تپوس یې راځنې وکړ چې دلته څه کوي؟ ما وویل صیب دا پیره موده وشوه چې خپلو کارونو پسې لالهنده یم او هیڅوک می کار نه خلاصوي. بې له ځنډه یې راته وویل: «څه ورک شه پرما دی څه، غم دی ماته راوړی.» وروسته له څو شیبو څخه وپوهیدم چې دغه د سپکې ژبې خاوند او بې فرهنگه شخص د ښوونې او روزنې د ریاست مرستیال فضل الربی خان وو.

د قدرت لیونې خپل او پردی نه پیژني

د غوايي د میاشتې په دریمې نېټې د درونټې یو اوسیدونکی چې حسن نومېږي او په حوض خشک کې بوره خرڅوي، پخپل کار باندې بوخت وو چې د ماسپینین او مازدیګر تر منځ یوه ډله وسله وال کسان په ټاټنې کی راغلل او نوموړی بې وزلی یې د لمونځ د نه کولو په نامه موټرکې واچوه او یو داسې ځای ته یې یووېږ چې غیر له تیارو څخه یې بل څه نه لیدل. بې چاره ول په ول په ځنځیرونو وتړل شو. د خبرو او پوښتنو کولو حق یې نه درلود. مګر د ظلم او تیرۍ سربیره یې بیا هم همدا نارې سوري وهلي چې خدای ته وګوري د ماسپینین لمونځ می کړی دی او د مازیګر آذان یې لاتراوسه ندی کړی.

وروسته حالت بل ډول کیږي. یعنی دا چې دچرسو، آپینو او تریا کود دوکان په لرلو سره نوموړی په جزا محکوم او تر شکنجې

لاندې نیول کیږي. خو بیا هم شل کلن ځوان حسن همدا نارې وهی چې د خدای په لحاظ، د قران په لحاظ زه دغه ډول دوکان نلرم او که چیرې مو دا خبره راباندې ثبوت کړه نو بیا می د تلاشی په چوک کې اعدام کړی زه یو غریب بوره خرڅوونکی یم.

حسن چې د یوې کونډې بوږې زوی او د لغمان اوسیدونکی دی، د پیرو ښو اخلاقو خاوند هم دی. نو کله چې بې وزله بوږې مور یې له دی پېښې څخه خبریږي، د خپل شجاعت څخه کار اخلي او د لغمان زیاتره اوسیدونکي سمدستي له دی حادثې نه خبروي او راساً د ننگرهار خاد ته ورځي. وروسته له پیرو واسطو پیدا کولونه دی نتیجې ته رسی چې د خپل زوی پټه پیدا کړي. خو کله چې تحقیق کوي په دی پوهیږي چې حسن بیچاره د خپل اوښي (د خور خاوند) په لمسون چې د طالبانو د یوې ډلې مشري په غاړه لري، د کورنۍ کشالي په خاطر چې د غوا او خوسې په سر وه، په جزا محکوم شوی او تر وهلو او ټکولو لاندې نیول شوی وو.

ته خو سپیره وی زه دی هم سپیره کړلم

کله چې رباني د گلبدین سره نکاح ترې له او له سروبي څخه یې له ځانه سره کابل ته یوړ نو هغه وخت کی یې ځنې تعهدات د سترې محکمې په وړاندې (ددې لپاره چې د دواړو څخه کوم یو ونه تېښتي) واخستل. خو کله چې په کابل کې د دوی نورو چوپړو غلو ورونو قدرت تر لاسه کړ او پخوانو غلو غوښتل د ځادری په واسطه له ولایت څخه بهر شي، نو د گلبدین او رباني په یوې ځادری باندې سره جګړه شوه. رباني په دې وخت کې گلبدین ته سترګې ورواړولې او ورته یې وویل: «څه ورک شه. ته خوسپره وی، زه دی هم سپیره کړلم.»

رفیع

د طالبی ځورونو څخه د خلکو تېښته

وروسته له هغه چې طالبانو د مزار شریف ولایت او شاوخوا سیمې ونیولې، نو هغه بې وزلي او بې دفاع خلک چې پخوا د جهادی تنظیمونو د خپل منځي اختلافونو له امله تر فشار او شکنجې لاندې وو، د طالبانو لخوا د مرګ تر تهدید لاندې راغلل. نو ددې لپاره چې ځان او خپله کورنۍ وژغورلای شي، د خپلو ځایونو څخه یې په وتلو پیل وکړ. د کابل او تورخم لوی لاری ترمنځ د درونټې-ثمرخیل-تورخم او د جلال آباد په ښار کې د طالبانو لخوا نیول کیدل.

کله چی د شکایتونو په اصطلاح د اوریدو وخت ختم شو، نو د طالبانو له خوا اعلان وشو چی سبا د ایران په ضد مظاهره ده او ټول خلک باید سپین جومات ته راشی. هیڅ څوک اجازه نلری چی خپل دوکانونه پرانیزی او یا کاروبار ته لاړ شی. کله چی سبا شو ټولی لاری د وسله والو کسانو لخوا تړل شوی وی او دموترو تگ راتگ نه وو. دوکانونه بند شوی وو او کوم دوکان چی خلاص وهغه یی په زوره باندی تړه.

خلک یی په زوره سپین جومات ته وړل. هیڅ چا نه غوښتل چی هلته ولاړ شی او د طالبانو خبرو ته غوږ ونیسی. د غونډی په ترڅ کی هرچا به له یو بل سره خبری کولی او رنگارنگ آوازونه به یی ایستل. یو طالب پرله پسې د میکروفون له لاری همدا اعلان کاوه چی امنیتی کسان دی هیڅ چا ته اجازه ورنکړی چی بهر ته لاړ شی. دننه په جومات کی شورنخود، شیريخ، کيله او داسی نور شيان هم خرڅیدل. دا په زوره جوړه شوی غونډه ماښام نژدی پای ته ورسیده او هغه وخت یی خلکو ته د تگ اجازه ورکړه.

په دریمه ورځ په ښار کی آوازه خپره شوه چی ملا صاحب ترابی امر کړی چی ځنی کسان دی د سیاسی فعالیت او نورو غیرقانونی کارونوپه جرم ونیول شی.

د ننګرهار څخه پیر کسان د ظاهرشاه، پیراسحاق گیلانی، حاجی بصیرمحمود او د شورای تقاهم د پلویانو په نامه ونیول شول چی لاتراوسه هم لادرک دی. لاندینی کسان هم د طالبانو لخوا په نیول شوو کسانو کی شامل دی:

-عبدالمالک -عرب

-استادخیالی محمد -د ادبیاتو د پوهنځی استاد

-نثاراحمد د غلامسخی علاقه دار زوی چی د خپل پلار په بدل کی

نیول شوی دی.

-د سیدحسن دوه زامن



تا زمانی که سلطه‌ی جنایتکاران مذهبی واژگون نشود، این راه بی‌پایان مصیبت‌ها را انجامی نخواهد بود.

په لومړی پړاو کی یی نارینه د جلال آباد مرکزی محبس ته لیږل او ښځو ته یی خپل اصلی استوګنځی ته د بیرته ستنیدلو امر کاوه. هغه ښځی او ماشومان چی نابله وو، هغوی یی د تګاب کمپ (ثمرخیلو) ته لیږل او حتی ځنی ښځی او ماشومان یی محبس ته هم اچول. په محبس کی د ښځو او ماشومانو شمیر ۲۵۰ تنه او د نارینه وشمیر د زرګونو څخه زیات وو. دغه خبره په جلال آباد کی د مرکزی محبس آمر مولوی سراج الحق او د محبس د مستنطق لخوا هم تایید شویده. دوی وایی چی په دغو بندیانو کی یو شمیر زیات مجرمین شته ځکه چی د دوی سره پیسی (والر او کلداری) لیدل کیږی. وروسته له دقیق معلومات څخه څرګنده شوه هغه بندیان چی د خپلو پیسو او مال ورکولو څخه تیریده، د هغوی د خوشی کیدو امکانات هم برابریده خو هغه بندیانو چی د ویل شوو شيانو د ورکولو نه پډه کوله او یا به یی بیرته غوښتل نو د سختو مجازاتو سره مخامخ کیدل.

د جلال آباد په ښار کی دوه بندیان د مخابراتو د چوک تر څنګ په داسی حال کی لیدل شوی وو چی لاس او پښی یی په کلک ډول په ولچک او زولنو باندی تړل شوی وی او دوی سره یوه ماشومه نجلی هم وه او د محافظینو د سخت کنترول لاندی له یوه ځایه بل ځای ته وړل کیدل. د نوموړو بندیانو د یو تن نوم فضل الحق او د اندخوی اوسیدونکی دی او بل یی د مزارشریف د چینی فروشانو په چوک کی د کبیر درملتون مالک دی. دی دواړو خپل نوم او پته په پټه توګه خلکو ته ښودلی وه.

م.ف.

ترابی او د ننګرهار لیدنه

د ۷۷ کال د تلی په ۲۱ نیټه ناڅاپه د جلال آباد په ښار کی غوغا

جوړه شوه. خلک یو خوا او بل خوا تښتیدل چی په دی وخت کی ځنی طالبان راپیدا شول او د خلکو په وهلو ټکولو یی لاس پوری کړ. دا یی نه لیدل چی ځوان دی او که سپین پیری او د وهلو سبب هم معلوم نه وو. د «امربالمعروف» د موترو په ځغلیدو راځغلیدو بالاخره معلومه شوه چی ترابی د عدلی وزیر د ننګرهار ولایت د تفتیش لپاره راغلی دی او ځکه داسی بد حال جوړ دی.

د هماغی ورځی په مازدیګر د موترو له لاری اعلانونه کیدل چی سبا اته بجی ترابی د خلکو د شکایتونو او مشکلاتو څیړنه کوی. د ننګرهار سپین پیریو ترابی صاحب ته وړاندیز وکړ چی د بریښنا پیسی زیاتی دی، که مونږ سره رعایت وشي او دا کمی کړی، ترابی په ځواب کی ورته وویل چی زه ددی صلاحیت نلرم او د پیسو په اړوند څه نشم کولای.

- غار نوال محمد آصف بهره مند

- سلطانی

- حاجی محمد اسحاق

- عبدالولی د عبدالمنیر زوی

- یماد موسی خان زوی

- د ملک مرزا زامن.

ذبیح

پری شوی وو او یوازی تنی یی پاتی وی د اوبو څخه رالیستل شوی دی. او همدا شان دوه ښځی چی هویت یی پیژندل شوی نه دی هم د اوبو څخه رالیستل شوی او د خلکو له خوا خاورو ته سپارل شوی دی. لنډه دا چی طالبان د ننگرهار د ولایت څخه د یوی قتل گاه په صفت استفاده کوی. هر چیز ته چی خلک نیسی ننگرهار ته یی راوړی او په پته باندی یی له منځه وړی. خو عربی او پا کستانی وسله وال کسان په آزادانه ډول په ښار کی گرځی را گرځی او هر څه چی وغواړی تر سره کوی یی.

طالبان او د هیر وینو بازار

نن سبا د طالبانو د هیر وینو او پوپرو بازار هم پیر تود دی. په آزادانه توگه یی محصول لاس ته راوړی او بیا یی نورو ځایونه ته لیږی. د ننگرهار د ولایت څخه د پوپرو د تولید کارخانه جوړه شوی. د مثال په توگه د شینوارو په سیمه کی په یوه شپه کی دلس لکه کلداری محصول اخیستل کیږی او پیسی یی شخصی جیبونو کی لویږی.

چاته سر وټکوی؟

د ننگرهار په مختلفو سیمو کی هره شپه غلا گانی کیږی. د مثال په توگه د محمدحسین کور د شپې په یو لسو بجو د وسله والو کسانو له خوا محاصره کیږی او ځینی کسان په زوره ورننوخی او دحسین بیچاره چی د بهسودو اوسیدونکی دی، ټوله شتمنی له ځان سره وړی. حتی د ښځو د غاړو څخه د سرو زرو گانه په زوره اخلی. خو حسین هیڅ چاته هم حال ویلی نشی ځکه پوهیږی چی د حکومت په څوکیو ناست کسان د همدغو غلو مشران دی.

خلک د پردیواکه حاکمانو فرمان نه منی

په دی وروستیو ورځو کی د امیرالمومنین یو بل بی نوبته فرمان هم رسیدلی دی او داسی وایی چی خلک باید خپل تلویزیونونه ویدیوگانی او ټیپونه او داسی نور شیان په لسو ورځو کی «امربالمعروف» ته وسپاری او که نه سخته سزا به ورکړل شی. لس ورځی پوره شوی خو خلکو خپل هیڅ یو شی هم «امربالمعروف» ته

د خلکو لمونځ غلط دی!

د ننگرهار ځوردلی او بی وزلی خلک چی د پیر وخت راهیسی د پخوانی حکومتونو د ظلمونو لاندی وو، د ځاینو جهادی بنسټپالو ډلو د راتگ څخه وروسته دومره کړاوونه او ستونزی او جنایتونه تجربه کړل چی په تاریخ کی نه وتیر شوی. د هغوی ټپونه لانه وو جوړ شوی چی یو ځل بیا د جاهله پا کستانی اجیرانو یعنی طالبانو په لاس کی ولویدل. ددی ولایت خلک هره ورځ د طالبانو له خوا وهل او ټکول کیږی کله د لمونځ په نامه، کله د ږیری په نامه او کله هم د ویښتانو، خولی او داسی نورو په نامه.

په دی وروستیو وختونو کی د نامعلوم امیرالمومنین له خوا یو نوی فرمان صادر شوی دی چی غواړی په جبر او زور باندی یی په خلکو وروټپی او داسی دستور یی ورکړی دی چی د خلکو لمونځ غلط دی او په اسلامی شکل یعنی د طالبانو د لمونځ په سیستم باید چمتو شی. په دی اړوند «امربالمعروف» ته وظیفه ورکړی شوی ده چی باید د خلکو په منځ کی وگرځی او د هغوی نه پوښتنی وکړی چی لمونځ یی زده دی او که نه او هم د اسلامی نورو مسایلو له شپږ کلمو، د لمونځ او اودس د فرایضو په اړوند ورڅخه پوښتنه وکړی. خو که د چا زده هم وی، په یوه بهانه نه په یوه بهانه ټکول کیږی.

د وژلو لړی روانه ده

یو مړی چی نوم یی عبدالله او د کابل اوسیدونکی وو، د بهسودو په سیمه کی د اوبو څخه رالیستل شوی دی. اوه تنه نور چی سرونه یی



داسی نظر ورکړې چې دواړه نوموړي کسان د پيری شکنجی لیدلو وروسته بیا غرغه شوی او د پير لور ځای څخه سیند ته غورځول شويدي.

د نوموړو دواړو استادانو د وژلو نه وروسته، نور استادان په دی پوه شول چې دا کار د طالبانو

دی او غواړي چې دی کار ته ادامه ورکړي، نو ټول وتبیتدل. اوس نو پوهنتون په کاروان سرای بدل شوی. هیڅ څوک نشته چې چاته درس ورکړي. د پوهنتون رئیس او د ننگرهار والی د استادانو کورنیو ته اخطار ورکړي او ویلي یی دی چې وژل شوی دوه تنه استادان عیسویان وو. نور استادان دی بیرته راشی او که نه په پاکستان کی هم رانه نشی خلاصیدی.

ذ.ب.غ.

د ننگرهار والی او «سپورت»

د ننگرهار والی مولوی عبدالکبیر چې ځان ته پير پوه او عالم وایی، هره ورځ د خپلی کابینې سره یو ځای د بهسودو د پله لاندی د خوسی کولو په «سپورت» بوخت وی او ټول خلک د مازدیگر د څلورو بجو نه وروسته ددی «ماشوم» ننداری ته راټول شوی وی چې کله نا کله ورته لمونځ هم قضا کیږي او په خپلو منځو کی یی د ماشومانو په شان شور او غالمغال جوړ کړي وی او یو بل ته وایی چې «زویه زما زور در معلوم شو که نه؟ څنگه گونډه می ووهله. اوس به دی هم پښه درد کوی. زما د گونډی زور څوک نه لری.»

خو ننداره چیانو ته د دوی لویه یو مسخره شی ښکاری ځکه چې دی ځاینانو له یوی خوا زموږ د مظلومو خلکو د هر ډول تفریح او خوشحالی مخه نیولی او ټول یی په ویر کښینولی، خو له بلی خوا په خپله په خوسی کولو بوخت دی.

ق.قیوم

طالبانو د هیواد کانونه هم خرڅ کړل

طالبانو د هیواد په کانونو کی گوتی وهل پیل کړی او هغه په ارزانه بیه په نورو خلکو پلوری چې زیاتره گټه یی د څو کسو طالبانو په جیبونو کی لویږي او څه اندازه یی په خپل منځی جگړو کی مصرفوی.

ونسپاره. آخر دغو وحشیانو د خلکو د کورونو په تلاشی پیل وکړ او هغوی مال او شتمنی به یی له ځان سره وپله او که چا به ورسره جنجال کولو نو تلویزیون، ویډیو او یا نور شیان به یی ورته ماتول او سخته سزا به یی ورکوله. تر اوسه هم دا سلسله روانه ده. د خلکو په منځ کی یی یو ډول ویره پیدا کړی. خلک خپل هر شئی په خپله ماتوی خو دوی ته یی نه ورکوی چې بیا پری تجارت وکړي.

د اجاری په نامه د هیواد خرڅول

په دی وروستیو وختو کی طالبانو د درونټی د برق بند او د زیتونو فابریکه او ښاروالی په اجاره ورکړه.

عربان حاضر شوی دی چې د ننگرهار د برق بند د شلو کالو لپاره په اجاره واخلی او همدا سبب وو چې فی کیلو واټ برق ۱۵۰۰ (یو زرو پنځه سوه) افغانیو ته ورسیده او اوس ورځینی د یو شخص بند غوندی استفاده کیږي. خلکو ته اجازه نشته چې د بند خوا ته لاړ شی ځکه هلته د عربانو او پاکستانیانو دوه وسله وال غونډونه ځای په ځای شوی دی.

د زیتونو فابریکه د پاکستانیانو له خوا په اجاره نیول شویده او هغوی ورڅخه استفاده کوی. د ښاروالی کار په جریان کی دی او وایی چې دا به هم د پاکستانیانو له خوا اجاره شی. اوس زموږ وطن او ولایت د اجاری په نامه خرڅیږي.

طالبان منورین زغملی نشی

د مخورو او تعلیم یافته خلکو د وژلو پروگرام پیل شوی دی او په مخفی توگه هره ورځ څو تنه وژل کیږي. د وژلو علت یی هم معلوم ندی. چې د بیلگی په توگه د سترگو لیدلی حال تاسی ته وړاندی کوم. محمدنذیرحبیبی د ننگرهار د پوهنتون استاد او د ملل متحد د دفتر سکرټر وو. د ۷۷ کال د سرطان په شلمه نیټه د دوشنبی په ورځ د سهار اته بجی د خپل ملگری سره چې محمد هاشم بشریار نومیده او هغه هم د نوموړی پوهنتون استاد او د (WFP) دفتر کی یی کار کاوه، یو ځای د سرک سرته راووته چې دفتر ته لاړ شی. ناڅاپه یو سور ډاټسن ددوی ترڅنگ ودرید او وسله والو کسانو ددوی په وهلو پیل وکړ او دواړه یی له ځان سره بوتل.

د پوهنتون رئیس او د ننگرهار بی فرهنگه والی ددی موضوع څخه انکار وکړ او ویی ویل چې مونږ اصلاً خبر نه یو. خو دری ورځی وروسته د محمد هاشم بشریار مړی د یو سیند څخه پیدا شو او یوه هفته وروسته هم د محمدنذیرحبیبی مړی د لعل پور په سیمه کی د اوبو څخه په داسی حال کی چې نه پیژندل کیده، راووت. عدلی طب

پلستر کرد. از آن روز به بعد تصمیم گرفتم برای برجیدن بساط این جانیان از شهر و وطنم، در حد توانم بکوشم.

توهین طالبی

در ۳ جوزای ۷۷ یک موتر فلائنگ کوچ از ولایت لغمان به طرف کابل در حرکت بود که در قسمت «گز عزیز خان» توسط طالبان توقف داده می شود. بعد از یک تلاشی مفصل کاستی را از سوچ مورد موتر پیدا نموده از دریور می پرسند که این کاست چیست. دریور می گوید که کاست نعت طالبان. وقتی طالب کاست را امتحان می کند، پی می برد که کاست آهنگ های فارسی است نه نعت. طالب بعداً تمام راکبین موتر را پایین کرده در میدانی حلقه می نشاند و در حالیکه از دریور می خواهد همه دروازه ها و شیشه های موتر را باز کند، کاست را در تیپ موتر مانده و دریور را به میدان برده وادار به رقص می کند. دریور هم به ضد طالب خوب می رقصد و راکبین کف می زنند. مراسم رقص بعد از تقریباً نیم ساعت بسر می رسد. سپس طالب به دریور می گوید حتماً درس خوب گرفتی. دریور ظاهراً با خونسردی می گوید: «سال ها می شود که اصلاً رقص و پایکوبی و آواز خوانی را به این حد آزاد ندیده بودم، خوب شد کوفت چندین ساله دلم باز شد.» اما وقتی موتر شروع به حرکت می کند بخاطر توهین طالب، اشک از چشمان دریور سرازیر شده و تا می تواند به آنان لعنت می فرستد.

سایر ولایات

م.ی. - پلخمیری

حکومت «شر و فساد» و حکومت «جبر و عذاب»

مردم دولت ربانی را بنام حکومت «شر و فساد» و طالبان را حکومت «جبر و عذاب» یاد می کنند.

● طالبان به هیچکدام از مسافرانی که از منطقه ی تحت کنترل آنان عبور می کنند، اجازه انتقال حتی یک سیر بوره یا برنج و غیره سامان و لوازم مورد ضرورت مردم را نمی دهند. اگر کسی با خود ناآگاهانه چیزی آورده باشد، طالبان آن را به نفع شخصی شان غصب می نمایند. چنانچه یک نفر نجرابی که می خواست یک سیر برنج شوله ای را با خود ببرد پس از تلاشی موردت و کوب قرار گرفته و برنج را از او می گیرند.

د بیلگی په توگه تر اوسه د لاندنیو کانونو د خرڅولو کار شروع شوی دی:

- د دقیقو معلوماتو له مخی د هلمند د مرمرو تیری چی پیری قیمتی او په دنیا کی منل شوی ښایسته مرمردی، طالبانو په پیره ارزانه بیه په څو مشترکو تجارانو چی یو یی پا کستانی، یو یی افغان او بل یی د طالبانو د معدن او صنایع وزیر مولوی احمد جان دی خرڅی کړی دی.

- د ننگرهار ولایت د خوگیانو د ولسوالی د کدخیلو د مرمرو معدن هم په ارزانه بیه یعنی فی ټن ۷۵۰ (اوسوه پنځوس) پا کستانی کلدارو خرڅ شوی دی. په دی شریکو تجارانو کی هم یو د طالبانو د معدن او صنایع رئیس دی. او وروسته چی بیا دا تیری د پینبور په نوښار کی د جباری په فابریکه کی په مناسبو اندازو سره غوڅیږی، خښتی ترینه جوړوی او پالش کوی یی، هره خښته پنځه امریکایی ډالره قیمت پیدا کوی.

په همدی توگه د نورو معدنونو لکه د ننگرهار د کوټ د ولسوالی د ډبرو سکرو کان، د شاه مقصود د تیرو کان په اړوند او ان تر دی چی اوس غواړی د بهرنیو هیوادونو سره د تیلو او گاز په استخراج کی هم قراردادونه وکړی.

م.م

باید بساط خاینان طالبی را برچید

به تاریخ ۱۷ اسد ۱۳۷۷ همراه برادرزاده ام برای خریداری روانه شهر گشتم. به مجرد پایین شدن نزدیک مارکیت امانزاده متوجه شدم که از مقابل موتر «امربالمعروف» رسید و با توقف آن فوراً چندین زن مورد ذره کاری قرار گرفتند. من که از جای حادثه کمی فاصله داشتم، خواستم فرار کنم. ولی متأسفانه زمین تر بود و تصادفاً پوست کيله هم زیر پايه آمد و به شدت به زمین خوردم. در ضمن پايه به درخت خورد که شدیداً زخم برداشته و از آن خون جاری شد. در این جریان نوبت ذره کاری من رسید ولی وقتی طالبان نزدیک شدند، چادری را بالا زده و گفتم: «فکر تان باشد پايه زخمی شده و اعصابم نهایت خراب است. اگر یک ذره زدید چادری را بروی تان می زنم. شما کی هستید و از کجا آمده اید که وارث و محرم ما را پرسان می کنید؟ تو یک آدم نامحرم هستی و حق نداری که محرم مرا پرسان کنی ولو مرا ذره هم بزنی.» خلاصه افراد «امربالمعروف» جرأت ذره زدن را نکردند و من که پايه لحظه به لحظه می پندید به مشکل خود را به خانه رساندم. از آنجاییکه طالبان اجازه رفتن نزد داکتر مرد را نمی دهند، با هزار مشکل از نزدیکی های خانه یک داکتر را پیدا کردیم و پايه را که شکسته بود

گرفته بود، همه را در سر پل چهاردره تیرباران نموده و به دریا می اندازد. این باعث بروز اختلافات شدید بین مولوی شبیراحمد که از ولایت تخار و از ملیت ازبک می باشد و مولوی داداله می شود. مولوی شبیراحمد مولوی داداله را متهم به قتل عام هایی در قزل آباد می کند. او در محضر عام در سر چوک ولایت کندز طی بیانه ای به مردم گفت: «داداله مولوی نیست بلکه یکی از قاتلین و جهادی های سابق ننگرهار می باشد. اصلاً بی سواد است و فقط نام مولوی را بر خود نهاده است.»

حدود نفوذ از طالبان

عبدالکریم باشنده ولایت بغلان بتاريخ ۱۵ حمل ۷۷ جهت تداوی به شهر پلخمري می رود اما از طرف افراد حزب وحدت به جرم داشتن لباس سفید طالب نما شدیداً ت و کوب می شود که بعد از یک روز در شفاخانه دولتی پلخمري جان می سپارد.

بی ناموسی طالبی

طالبان در ماه میزان ۷۶ استاد علی خان و عبدالواحد باشندگان قریه تالگذر ولسوالی چهاردره کندز را به اتهام داشتن سلاح شدیداً شکنجه می کنند. وقتی استاد علی خان می گوید که در طول انقلاب اسلحه در دست نگرفته ایم چون نداریم، طالب بچه جواب می دهد: «اسلحه ندارید دختر که دارید.»

اختلاف بین جنایتکاران

در یکی از شب های ماه دلو ۷۶ یک تن از حاضر باش های مولوی داداله به خانه یک هموطن فقیر در نزدیکی های حارندوی کندز رفته و دخترش را مورد تجاوز قرار می دهد. صاحب خانه که هیچ کاری نمی تواند، فردا نزد مولوی شبیراحمد رفته و واقعه را برایش بازگو می کند. مولوی شبیراحمد حکم دستگیری حاضر باش مولوی داداله را صادر کرده او را دستگیر می کند ولی مولوی داداله او را نجات داده و روانه کابل می کند. وقتی مولوی شبیراحمد خبر می شود، به افراد مسلح خود فرمان جنگ علیه مولوی داداله را می دهد و به او اخطار می دهد که اگر حاضر باش را تسلیم نکنند، در ظرف ۲۴ ساعت آماده جنگ باشد. مولوی داداله به قندهار تلفن می کند که مولوی شبیراحمد به حمایت مسعود علیه طالبان اعلان جنگ نموده است. ملا عمر رهبر طالبان با مولوی شبیراحمد از طریق مخاپره تماس می گیرد. مولوی شبیراحمد جریان را به ملا عمر قصه می کند. ملا عمر می گوید مسئله بسیار جزئی است و چندان اهمیت ندارد. ولی مولوی شبیراحمد جداً خواستار تحویل حاضر باش می شود و می گوید در

● سرک عمومی بین بغلان و پلخمري در اثر جنگ ها مسدود و موترها از طریق راه معدن «کرکر» که حدود ۴ ساعت فاصله دارد با مشکلات زیاد طی مسافه می نمایند. ارسال مواد خوراکی، ارتزاقی و غیره ضروریات مردم از طرف هر دو جناح ممنوع است. اگر شخصی بخواهد از مزار الی کندز، تخار و بغلان مواد مورد ضرورت مردم را انتقال دهد باید یک مقدار پول به گارنیزون بغلان رشوه بدهد.

● مردم به علت بیکاری و پایین بودن معاش ها شدیداً در رنج و عذاب می باشند. معاش مأموران و معلمان و نظامیان وجود ندارد. افراد جبهه فقط از طریق چور و چپاول روز می گذرانند. مأموران و معلمان به غریب کاری در بازار و به خرید و فروش اجناس مصروف هستند.

● ایران سخت می کوشد که در بخش تعلیم و تربیه نقش اساسی داشته و آنرا زیر کنترل خویش قرار دهد. چنانچه مکتبی بنام «امام محمدی» اعمار کرده و نماینده ایرانی بنام «حبشی» مستقیماً از آن واریسی می کند. کتب چاپ ایران با عکس های خمینی در این مکتب و بعضی مکاتب دیگر تدریس می شود.

● تعداد کارگران معدن «کرکر» که در سال های قبل به ۷۰۰-۸۰۰ نفر می رسید فعلاً ۱۵-۲۰ نفر می باشد. زیرا دیگران غرض امرار معاش به دهقانی و درو و نهال شانی و کار روز مزدی پرداخته اند و تولید ذغال سنگ روزانه به (۱۰-۱۷ تن تنزل نموده است.

● همچنان در نساجی پلخمري که در سابق ۲۵۰۰ کارگر مصروف کار بوده و از امتیازات و معاش بهره مند بودند، فعلاً حدود ۷۰۰ کارگر باقی مانده و بیشتر کارگرانی اند که قدرت کار در بیرون از فابریکه را ندارند. کارگران جوان بنا بر نبودن معاش کافی، کار را ترک گفته به دهقانی و کار روز مزدی و غیره مصروف اند.

ش.م. - کندز

برخورد جانور منشانه طالبان به زن

طالبان قانونی وضع کرده اند که سگ هرکس فردی را دندان بگیرد، باید صاحب سگ مبلغ ۳۰۰ لک افغانی و یک دختر به همان فردی که سگ او را دندان گرفته بدهد.

جنایت مولوی داداله

مولوی داداله فرمانده نظامی طالبان در ولایت کندز که حدود ۵۰ تن از افراد مسلح عبدالمالک را در جنگ ولسوالی چهاردره اسیر

او شلو دقیقو د جومات د ملا په دستور د امریکا پر ضد یو لاریون پیل شو. طالبانو او د امریالمعروف کسانو دوکانداران او لارویان په زور باندی مظاهری ته رابنکل. مظاهره پیره بی نظمه وه او هر چا په خپل سر شعارونه ورکول. چا د امریکا پر ضد د مرگ ناری وهلی، چا په پا کستان مرگ ویلی او همدا شان چا د ایران پر ضد شعارونه ورکول. وروسته بیا مظاهره د سره صلیب او WFP تعمیر په لوری روانه شوه او د پېرو او لوپو په ویشتلوی پیل وکړ چی د سره صلیب کارکوونکی یی تر اوه بجو پوری وځنډول. په دی ترڅ کی د سره صلیب عمارت ته پیر زیان ورسید. د عمارت ټولی شیشی ماتی شوی، د سره صلیب بیرغ ته اور واچول شو. موجوده نقدی پیسی او نور اجناس د طالبانو لخوا لوټ شول. تقریباً د څوارلسو مختلفو موټرو شیشی ماتي او په خپله موټری د کار څخه ووتلی.

مظاهره د صدراعظم د معاون په راتگ سره د یوی اعلامیې په خپرولو پای ته ورسیده. په دی مظاهره کی دری کسه پیر سخت ټپي او د صحت عامی روغتون ته ویوړل شول.

م. کریم - لغمان

درشوت پر سر د قاضی او ولسوال اخ وډب

د لغمان ولایت د علینگار د ولسوالی د ولسوال قاری عبدالجبار او د ولسوالی د قاضی مولوی عبدالغفور په منځ کی د رشوت په سر اختلافات آخری سرحد ته رسیدلی دی.

د چنگاښ په میاشت کی ولسوال څوڅو واره قاضی مولوی عبدالغفور ته وایی چی قاضی صاحب خلک شکایت لری لږ احتیاط کوی. خو قاضی رشوت اخستلو ته دوام ورکوی.

یوه ورځ ولسوال د قاضی دفتر ته ورځی او بدورد ورته وایی چی دا خبره د کنځاو د حد او اندازی نه اوږی. ولسوال په قاضی باندی د سوک او څپیری گزار کوی. قاضی هم خپله دُره چی په خوا کی یی پرته ده راځلی او ولسوال ورباندی وهی. وروسته بیا د ولسوال بادی گارپان راځی او قاضی پیر زیات وهی، د دفتر نه یی وباسی او

صورت عدم موافقت کندنز را دریای خون خواهد گرفت. ملاعمر از این هشدار او ترسیده و بخاطر جلوگیری از دوبارچگی بین طالبان حاضر باش را چشم بسته تسلیم می کند. مولوی شبیراحمد او را فردای آن روز در سر چوک کندنز سنگسار می کند. از آن روز به بعد اختلاف بین طالبان پشتون و طالبان ازیک و تاجیک حادث می شود.

● طالبان در ثور سال جاری بخاطر جنگ هایی در اشکمش و نهرین تمام اسپگادی های شهر و دهات را جمع نموده و به آنجا فرستادند. این اسپ ها در جنگ کشته شده یا به اسارت مخالفان طالبان درآمده است. به صاحبان اسپ ها هیچ غرامتی پرداخته نشده و در عوض به آنان هشدار داده اند که هرکس جنجال کند مدت ۵ سال زندان با مشقت را باید بگذراند.

چابکسوار - بامیان

بامیان از مردم خالی شد

سفری داشتم به شهر بامیان که تازه گرگ از آنجا فرار کرده و پلنگ وارد شده بود. همه مردم را غم و رنج تازه ای فرا گرفته، دار و ندار شان اگر چور نشده بی صاحب مانده بود. مرده های مردان و زنان پیری را که توانایی فرار نداشتند دیدم که هنوز دفن نشده بودند.

به تاریخ ۲ سنبله ۷۶ مناطق وسیعی را گشت و گذار کردم که بکلی خانه های آن از مردم تهی شده دروازه اکثر منازل باز بوده و مواشی و اموال شان در آن باقی مانده بود. کسی وجود نداشت که گندم ها را درو و جمعآوری نماید.

تمام کتاب های کتابخانه ها را پاره پاره کرده و روی سرک انداخته بودند. بت بامیان عمداً سوراخ سوراخ شده و چنانچه شنیده می شد می خواهند آن را بکلی از بین ببرند.

ل. عارفی

د امریکا «ضد» مظاهره

د زمري په دیرشمه نیټه د جمعی د لمانځه نه وروسته په دوه بجو

**تر هغه چی له هیواد څخه د طالبانو او جهادیانو ناولتیا په غوڅه
توگه نه وی پا که شوی زموږ ولس به هیڅکله د سوکالی
اونیکمر غی مخ ونه وینی!**

مرمی های افراد دانش را در این درگیری مصادره می کنند.

رهزنان وحدتی

با وجودیکه مردم از هر جهت در محاصره اقتصادی قرار دارند، ولی حزب چپاولگر وحدت، مالیات سنگینی در قریه های مختلف بالای مردم وضع نموده که آن را به مصرف عساکری می رساند که شب ها پشت دروازه های مردم رفته و به دزدی می پردازند.

به تاریخ ۲ حوت ۱۳۷۵ دو تن از قومندانان حزب وحدت به نام های قربان لخشتم و پیکار با افراد مسلح شان به خانه شیرخان پسر عبداله خان در منطقه لومان جاغوری هجوم برده و از وی می پرسند: «سلاح های باشی حبیب قومندان حزب اسلامی که به خانه ات رفت و آمد داشت، کجاست؟» شیرخان در جواب می گوید: «نه سلاحی دارم و نه با کسی رابطه». اما دزدان به این بهانه به تلاشی خانه پرداخته و می خواهند دختر معصوم وی را که خوشبختانه قبلاً به قریه باغ رفته بود با خود ببرند. رهزنان بعد از اینکه موفق به صید شکار شان نمی شوند، به شیرخان اخطار می دهند که اگر دخترت را تسلیم ما نمایی کاری به تو نخواهیم داشت، در غیر آن باید مهمات و سلاح های مربوط حزب اسلامی را به ما تحویل دهی ولی شیرخان انکار می کند. رهزنان به این منظور چندین شب به خانه شیرخان حمله می کنند تا بالاخره وی موضوع را به مرکز ولایت اطلاع داده و «مسئولین» ظاهراً این دو نفر قومندان را دستگیر و پس از یک ماه آزاد می سازند. حزب وحدت آزادی آنان را زیر نام فرار می پوشاند. □

از دوستان عزیزی که برای ما گزارش فرستاده اند سپاسگزاریم. متأسفانه بعثت تراکم گزارشها، ناگزیر بخشی از آنها را در این شماره گنجانده ایم و قسمتی از گزارشهای ارسالی دوستان ذیل به شماره بعدی موقوف شد:

بهار - کابل، فتاح - کابل، مستوره - کابل، م.ع.آ. - کابل، ر.س. - کابل، ن.ر. - هزاره جات، حشمت - غزنی، دهقان تبار - هرات، ل.د. - ننگرهار، ن.و. - ننگرهار، خالد - لوگر، رحیمه - کابل، نیکزاد - کابل، کمال - کابل، ندیم - کابل، ب.ر. - ننگرهار، روف - ننگرهار، کاوه - کابل، ستاره - کابل، ا.ی. - مزار، ب. عمر - کابل، شریف - ننگرهار، م.ی. - پلخمری، ش.ر. - مزار، عبید - جاغوری، حنیف - مزار، واحد - کابل.

دفتر بندوی چی لاتر اوسه هم بند دی. قاضی کابل ته تستی او په ولسوال باندی د ۳۰۰ لکو افغانیو د رشوت اخستلو دعوا کوی چی جنجال یی لاروان دی.

عبید - جاغوری

دزدی وحدتی ها

در اوایل زمستان ۱۳۷۶ مبلغ ۱۰۰۰ لک افغانی از هوتل مأمور عیدمحمد معروف به مأمور افغانستان دزدی می گردد. این موضوع به مسئولین منطقه اطلاع داده می شود. «مسئولین»، محمد اسماعیل دانش را که قبلاً مزدور نجیب بود و بعدها با عرفانی همکاری داشته ولی نصری نبود، به جرم دزدی این مبلغ دستگیر می نمایند. بعد از درگیری و کشمکش زیاد بین افراد دانش و عرفانی بالاخره در ۱۹ دلو اسماعیل دانش در منطقه سرقول جاله به قتل رسیده و ۲۵ نفر از افرادش توسط گروپ عرفانی دستگیر می شوند. تعدادی از این افراد در بدل فی نفر ۱۰۰ لک افغانی آزاد گشته و بقیه هنوز در زندان اند. قایل یادآور است که عرفانی با قومندانهایش ۶ پایه مخابره، ۵ میل راکت انداز، یک میل داشک، ۳۰ میل اسلحه خفیه و تعداد زیادی



خاینان جهادی و طالبی با به فساد کشیدن و استفاده جنگی از کودکان، مرتکب کثیفترین جنایت نسبت به آنان شده اند.

در شماره های آینده

○ گزارشی از تظاهرات جوانان پوهنتون در جلال آباد

○ دنی مصداق لیک اوزمونر. خواب

○ داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنت اجنت؟ قسمت ۲

○ گفتاران در «خانه ی عقاب»

گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان)
با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدرام و دیگر خاینان خادی - جهادی

○ ...و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

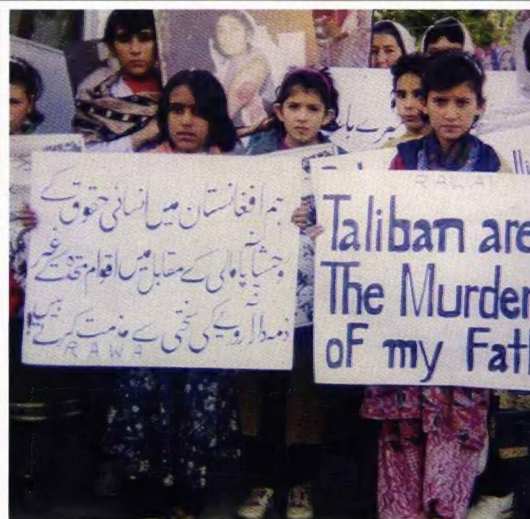
اشاره ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

○ «حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی شرمانه
در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره ای به مقاله ی داکتر محمد عثمان روستار تیره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

○ «ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

درباره مقاله ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمد آصف معروف



سفاکی و نقض کامل حقوق بشر در افغانستان بنام اسلام

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در دهم دسامبر سال جاری به مناسبت روز جهانی حقوق بشر به تحصن و تظاهراتی در مقابل دفتر سازمان ملل متحد در اسلام آباد پرداخت که گزارش آن را در شماره بعدی خواهید خواند.